**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏6 ؛ ص1087**

جزء ششم [حكمتها و پندها]

نهج البلاغه كتابى است كه اگر خردمندان و دانشمندان و گويندگان دنيا بخواهند در باره سعادت و نيكبختى و آسايش افراد بشر سخنى گفته يا بنويسند مانند آن نتوانند گفت و نوشت، زيرا از زبان و قلم كسى صادر شده كه نمونه علوم و معارف الهى است و بعد از خاتم انبياء (صلى الله عليه و آله) بر همه جهانيان برترى دارد، و اين كتاب معجزه است چون بشر توانا نيست مانند آنرا بياورد، گرچه ممكن است بعضى باين نكته پى نبرده سخنم را گزاف پندارند، ولى چون من پس از درك علوم و معارف دينيه از سالهاى دراز اين كتاب شريف و شروح عربى و فارسى آنرا مطالعه نموده و در اطراف آن صدها كتاب تفسير و فقه و اخبار و فلسفه و كلام و تاريخ و لغت و رجال و ديگر علوم مختلفه را با دقت خوانده و زير و رو كرده‏ام، با اطمينان خاطر اين سخن را گوشزد جهانيان مى‏نمايم و خداى متعال را سپاس گزارده از توجهات حضرت امير المؤمنين باب مدينه علم على عليه السلام سر فرازم كه توفيق نگارش ترجمه و شرح پنج جزء اين كتاب را بمن عطا فرمود، و مرا توانائى داد تا كتابى را كه فقط خواص از آن بهره مى‏بردند (و نمى‏دانستند چگونه آنرا در دسترس همگان قرار دهند تا هر كس باندازه فهم خود از آن سود دنيا و آخرت بدست آرد) در همه جاى جهان منتشر و خواص و عوام را بمزايا و خصوصيات آن آگاه ساختم، و اكنون به نوشتن جزء ششم (كه آخرين قسمت كتاب است) شروع مى‏نمايم و اميدوارم به خواست خدا بزودى در دسترس مطالعه كنندگان قرار گيرد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1088

در اين باب (جزء) گرد آورده شده از حكمتها و پندهاى امير المؤمنين عليه السلام، و بآن ضميمه ميشود بعضى پاسخهاى پرسشهايى كه از آن بزرگوار شده از سخن كوتاه كه در باره آنچه منظورش بوده بيان فرموده.

(3001)

1 (3001)- امام عليه السلام (در باره رفتار با فتنه جويان) فرموده است‏

: 1- در زمان فتنه و تباهكارى مانند ابن اللبون (بچه شتر نر كه دو سالش تمام شده و مادرش بچه‏اى را كه پس از آن زائيده شير مى‏دهد) باش كه نه پشت (توانائى) دارد تا بر آن سوار شوند، و نه پستانى كه از آن شير دوشند (هنگام فتنه و تباهكارى طورى رفتار كن كه فتنه جويان در جان و مال تو طمع نكنند ولى اين وقتى است كه جنگ و زد و خورد بين دو رئيس و پيشواى گمراه و گمراه كننده باشد مانند فتنه عبد الملك و ابن زبير و فتنه حجاج ابن اشعث، و اما هنگامى كه يكى از آنها بر حق و ديگرى بر باطل بود فتنه نيست مانند جنگ جمل و صفين كه واجب است همراهى صاحب حق و بذل جان و مال در راه او).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1089

(3002)

2 (3002)- امام عليه السلام (در نكوهش طمع و آز و اظهار گرفتارى و تنگدستى و بى‏انديشه سخن گفتن) فرموده است‏

: 1- كوچك گردانيد خود را كسيكه طمع و آز (بآنچه در دست مردم است) را روش خويش قرار داد (زيرا لازمه طمع نيازمندى و فروتنى است، و لازمه نيازمندى و فروتنى پستى و كوچكى) 2- و بذلت و خوارى تن داده كسيكه گرفتارى و پريشانى خود را (نزد ديگرى) آشكار نمايد (زيرا لازمه اظهار گرفتارى و پريشانى حقارت و زير دستى است) 3- و نزد خويش خوار است كسيكه زبانش را حكمران خود گرداند (بى‏تأمل و انديشه هر چه به زبانش آيد بگويد كه بسا موجب هلاك و تباهى او گردد، و چنين كس مقام و منزلتى براى خود در نظر نگرفته است).

(3003)

3 (3003)- امام عليه السلام (در نكوهش بخل و ترس و تنگدستى و بينوايى و واماندگى و ستايش شكيبائى و پارسائى و دورى از گناهان) فرموده است‏

: 1- بخل و تنگ چشمى ننگ است (چون مردم بخيل را بر اثر دلبستگى او به كالاى دنيا سرزنش مى‏نمايند) 2- و ترسو بودن نقص و كاستى است (زيرا رسيدن بمقام فرع بر شجاعت و دلاورى است) 3- و تنگدستى زيرك را از (بيان) حجت و دليلش گنگ و لال مى‏گرداند (همانطورى كه توانگرى پست و نادان را گويا مى‏سازد) 4- و بينوا و بى‏چيز در شهر خود غريب است (كسى با او آمد و شد نمى‏كند) (3004) 5- و عجز و واماندگى آفت و بيچارگى است (كه شخص را از پا در مى‏آورد) 6- و شكيبائى دلاورى است، 7- و پارسائى دارائى است (زيرا پارسا مانند مال دار كه بكسى نيازمند نيست بدنيا و كالاى آن نيازمند نمى‏باشد) 8- و دورى از گناهان سپر است (از عذاب الهى، همانطور كه سپر شخص را از شمشير محافظت مى‏نمايد پرهيزكارى او را از سختيهاى دنيا و آخرت رهائى مى‏دهد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1090

4 (3004)- امام عليه السلام (در ستودن خوشنود بودن بقضاء و دانائى و خوهاى پسنديده و انديشه) فرموده است‏

: 1- رضا و خوشنود بودن بقضاء نيكو همنشينى است (همانطور كه همنشين شخص را در رفاه و آسايش دارد، خوشنود بآنچه خداوند خواسته در رفاه و آسايش مى‏باشد) (3005) 2- و دانائى ميراثى است شريف و گرامى (كه بهر كه چنين ارثى برسد كليد سعادت و نيكبختى را دريافته) 3- و خوهاى پسنديده زيورهايى است تازه و نو (كه كهنه نمى‏شود) 4- و انديشه (در هر كارى مانند) آيينه صاف و پاك است (كه انديشه كننده به سود و زيان كار بر مى‏خورد).

(3006)

5 (3005)- امام عليه السلام (در ستايش راز دارى و گشاده روئى و بردبارى از سختيها) فرموده است:

1- سينه خردمند مخزن راز او است (خردمند بيگانه را از راز خود آگاه نمى‏سازد) 2- و گشاده روئى و خوش خوئى دام دوستى است (با خوشخويى و گشاده روئى مى‏توان دلهاى مردم را بدست آورد) 3- و تحمل و بردبارى از سختيها پوشنده بديها است (چون شخص در برابر سختيها بردبار بود مردم از او خوشنود بوده از عيوب و بديهايش چشم مى‏پوشند، يا آنكه بواسطه خوددارى عيوب او آشكار نگشته نادانيهايش فاش نشود.

سيد رضى «عليه الرحمة» مى‏فرمايد:) و روايت شده است كه آن حضرت عليه السلام در تعبير اين مطلب نيز فرموده است: 4- صلح و آشتى پنهان كردن عيبها است (اگر بجاى زد و خورد بين دو كس صلح و آشتى برقرار گردد مردم به بديهاى آنان آگاه نشوند. و در بعضى از نسخ نهج البلاغه چنين ضبط شده: المسالمة خباء العيوب يعنى صلح و آشتى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1091

خرگاه و رو پوش عيبها است، زيرا دو كس در زد و خورد عيوب يكديگر را آشكار مى‏سازند و اگر صلح و آشتى نمودند لب بعيب هم نگشايند).

6 (3006)- امام عليه السلام (در نكوهش خودبينى و سود صدقه و بخشش به بينوايان و در اينكه هر كس به پاداش و كيفر كردار خود مى‏رسد) فرموده است:

1- هر كه خودبين باشد خشم كننده بر او بسيار شود (زيرا خودبين مردم را خوار پندارد و به اين جهت همه بر او خشمگين گردند) (3007) 2- و صدقه دارويى است سودمند و شفا دهنده (زيرا صدقه دل را متوجه دهنده آن مى‏نمايد و آن سبب شود كه خداى تعالى درد را از او دفع فرمايد، و از اينرو پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرموده است: داووا مرضاكم بالصدقة يعنى بيمارانتان را بصدقه دادن معالجه و درمان نمائيد) 3- و كردار بندگان در دنياشان در آخرت جلو چشمهاشان است (زيرا آخرت سراى شهود است كه هر نهانى آشكار و ديده ميشود، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س 3 ى 30 مى‏فرمايد:

يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو أن بينها و بينه أمدا بعيدا يعنى روزى كه هر كسى كار نيكوئى كرده پيش روى خويش آشكار بيند، و بدى كه كرده آرزو نمايد كه اى كاش بين او و كار بدش مسافتى جدائى بود «اى كاش آن كار را بجا نياورده بود»).

(3008)

7 (3007)- امام عليه السلام (در شگفتى آفرينش انسان) فرموده است‏

: 1- براى (آفرينش) اين انسان به شگفت آئيد (انديشه نمائيد تا به قدرت و توانائى آفريدگارش پى بريد كه او را طورى آفريده) كه با پيهى (چشم) مى‏بيند، و با گوشتى (زبان) سخن مى‏گويد، و با استخوانى (گوش) مى‏شنود، و از شكافى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1092

(بينى) نفس مى‏كشد!!

(3009)

8 (3008)- امام عليه السلام (در نكوهش دنيا) فرموده است‏

: 1- هرگاه دنيا به گروهى رو آورد نيكوئيهاى ديگران را بايشان به عاريه (نسبت) دهد، و هرگاه از آنها پشت گرداند نيكوئيهاشان را از آنان مى‏گيرد (چون كسى توانگر شود و بجائى برسد دنيا پرستان نيكوئيها باو بندند، و اگر ناتوان و بينوا گردد كمالاتش را هم از ياد مى‏برند).

(3010)

9 (3009)- امام عليه السلام (در سود خوشرفتارى با مردم) فرموده است‏

: 1- با مردم چنان آميزش و رفتار نمائيد كه اگر در آن حال مرديد (در مفارقت و جدائى) بر شما بگريند، و اگر زنده مانديد خواهان معاشرت با شما باشند.

(3011)

10 (3010)- امام عليه السلام (در عفو و گذشت از دشمن) فرموده است‏

: 1- هرگاه بر دشمنت دست يافتى پس بخشش و گذشت از او را شكر و سپاس (نعمت) توانائى بر او قرار ده (از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله روايت شده: روز قيامت نداكننده‏اى فرياد ميكند هر كه را بر خدا اجر و پاداشى است بايستد، و نمى‏ايستند مگر گذشت كنندگان، آيا نشنيديد فرمايش خداى تعالى را فمن عفا و أصلح‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1093

فأجره على الله س 42 ى 40 يعنى پس كسيكه از دشمن بگذرد و بين خود و او اصلاح نمايد بر خدا است كه اجر و پاداش او را عطا فرمايد).

(3012)

11 (3011)- امام عليه السلام (در نكوهش نداشتن و از دست دادن دوست) فرموده است‏

: 1- ناتوانترين مردم كسى است كه از دوست يابى ناتوان باشد، و ناتوانتر از او كسى است كه از دست بدهد دوستى از ياران را كه بدست آورده (زيرا دوست يافتن آسانتر است از نگاه‏داشتن او).

(3018)

12 (3012)- امام عليه السلام در باره كسانى (عبد الله ابن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابى وقاص‏

و سعيد ابن عمرو ابن نفيل و اسامة ابن زيد و محمد ابن مسلمة و انس ابن مالك و ابو موسى اشعرى و اخنف ابن قيس و مانندان ايشان) كه از جنگيدن به همراهى آن حضرت (با دشمنان) كناره گيرى كردند فرموده است: 1- با حق (امام عليه السلام) همراهى ننمودند و باطل (معاويه) را كمك نكردند (اشاره باينكه آنانكه باطل را يارى نمودند بهانه‏اى دارند و آنانكه بى‏طرفى اختيار نمودند عذرى ندارند، و يا اشاره است به بيهوده بودن وجود كسانيكه اثرى از حق و نشانه‏اى از باطل در آنها نيست، و يا اشاره به آنست كه ايشان در شقاوت و گمراهى بعمرو ابن عاص و ديگران كه باطل را يارى نمودند نرسيده بودند).

(3013)

13 (3013)- امام عليه السلام (در ترغيب به سپاسگزارى از نعمتهاى خداوند) فرموده است‏

: 1- هرگاه نمونه‏هاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1094

نعمتها بشما رسيد پس باز مانده آنرا با كمى شكر و سپاس دور نسازيد (به اندك نعمتى كه رسيديد سپاسگزارى كنيد تا به بسيارى از آن برسيد، خداوند در قرآن كريم س 14 ى 7 مى‏فرمايد: و إذ تأذن، ربكم لئن شكرتم لأزيدنكم و لئن‏ يعنى اگر شكر نعمت بجا آوريد نعمت را براى شما مى‏افزايم، و اگر ناسپاسى كنيد هر آينه عذاب من سخت است «كه گرفتار آن خواهيد شد»).

(3014)

14 (3014)- امام عليه السلام (در اينكه خداوند بى‏ياران را كمك ميكند) فرموده است‏

: 1- كسيرا كه خويشان بسيار نزديك (مانند برادر و عمو و دائى) رها كنند بيگانه بسيار دور براى (يارى و كمك) او خواهد رسيد (خداوند كسانى را مى‏گمارد كه او را تنها نگذارند).

(3015)

15 (3015)- امام عليه السلام (در باره گرفتاران) فرموده است‏

: 1- هر گرفتار فتنه و بلائى را نبايد سرزنش نمود (زيرا بسا شخص از روى اضطرار و ناچارى گرفتار شده پس سرزنش نمودن او روا نبود چون سودى ندارد، بلكه بايستى او را كمك و يارى نمود يا در باره‏اش دعا كرد تا از آن رهائى يابد).

(3016)

16 (3016)- امام عليه السلام (در اعتماد نداشتن بتدبير و پايان بينى) فرموده است‏

: 1- كارها رام و پيرو احكام قضا و قدر است بطوريكه (گاهى) تباهى در تدبير و پايان بينى مى‏باشد (چون انسان بمصالح و مفاسد و اسرار و رازهاى قضاء و قدر آگاه نيست نبايستى بتدبير و انديشه خود دلبستگى داشته باشد چه بسا تدبير و انديشه سبب تباهى مى‏گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1095

(3017)

17 (3017)- از امام عليه السلام (در زمان خلافتش سبب خضاب نكردن را باين طريق) پرسيدند

كه معنى فرمايش رسول خدا- صلى الله عليه و آله- كه فرموده تغيير دهيد پيرى را (ريش را رنگين نمائيد) و خود را بيهود مانند نسازيد، چيست؟ آن بزرگوار فرمود: 1- اين سخن را پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود هنگاميكه (اهل) دين اندك بود پس (مسلمانان را امر نمود خضاب نمايند و بيهود نمانند چون آنها خضاب نمى‏كردند، ولى) در اين زمان كه كمربند دين گشاده شده (اسلام در همه جا منتشر گرديده) و سينه خود را بر زمين نهاده (مستقر و پابرجا گشته) هر مردى باختيار و اراده خود مى‏باشد (مى‏خواهد خضاب نمايد و مى‏خواهد ننمايد، خلاصه امرى است مباح يعنى جائز و روا، نه واجب و مستحب، بله خضاب يك نوع زينت و آرايشى است، چنانكه در فرمايش چهار صد و شصت و پنج بيايد كه باين نكته اشاره فرموده است).

(3019)

18 (3018)- امام عليه السلام (در نكوهش آرزوى دراز) فرموده است‏

: 1- هر كه دنبال آرزوى خود بشتابد و مهارش را رها كند مرگ او را مى‏لغزاند (به آرزويش نرسيده مى‏ميرد، پس در پى آرزوهاى دراز نرويد و از مرگ غافل نباشيد).

(3020)

19 (3019)- امام عليه السلام (در باره جوانمردان) فرموده است‏

: 1- از خطا و لغزشهاى جوانمردان بگذريد كه از آنان كسى نمى‏لغزد مگر آنكه دست (لطف) خدا بدست او است كه او را (از آن لغزش) بلند مى‏نمايد (موفق مى‏سازد تا از آن خطا و زشتى باز گردد، خلاصه خداوند نيكوكاران را توفيق عطا فرمايد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1096

تا بر اصلاح خطاى خود بكوشند).

(3021)

20 (3020)- امام عليه السلام (در نكوهش ترس و شرمندگى بيجا و از دست دادن فرصت) فرموده است‏

: 1- ترس همراه زيان و شرمندگى پيوسته نوميدى است (رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده: الحياء حياءان حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل هو العلم و حياء الحمق هو الجهل مجلسى «رحمه الله» در مجلد پانزدهم كتاب بحار الأنوار پس از نقل اين روايت از كتاب كافى مى‏نويسد: فرمايش پيغمبر صلى الله عليه و آله دلالت ميكند بر اينكه حياء بر دو قسم است يكى ممدوح و آن حيائى است كه ناشى از عقل و خردمندى است باينكه شخص از چيزى شرمنده باشد كه عقل صحيح يا شرع به زشتى آن حكم كند مانند شرمندگى از گناهان و ناشايسته‏ها، و ديگرى مذموم و آن حيائى است كه ناشى از حمق و بى‏خردى است باينكه شخص شرمنده شود از كارى كه عوام مردم آنرا زشت پندارند و در واقع زشت نيست و عقل صحيح و شرع بآن حكم مى‏نمايد مانند شرمندگى از پرسش مسائل علميه يا بجا آوردن عبادات شرعيه) 2- و فرصت (وقت مناسب) مانند ابر گذرنده مى‏گذرد، پس فرصتهاى نيكو را از دست ندهيد.

(3022)

21 (3021)- امام عليه السلام (در باره غصب خلافتش) فرموده است‏

: 1- براى ما حقى (خلافت) است (كه پيغمبر اكرم تعيين نموده) پس اگر آنرا بما بدهند خواهيم گرفت و اگر ندادند بر كفل شترها سوار مى‏شويم هر چند اين سير و شبروى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1097

دراز باشد (سختى را بر خود هموار نموده شكيبائى از دست نمى‏دهيم هر چند بطول انجامد. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) اين فرمايش از فرمايشهايى است كه با دقت و تأمل فهميده ميشود و رسا است، و معنى آن اينست كه اگر حق ما را ندهند در سختى بوده و خواريم، و اين براى آنست كه رديف يعنى آنكه پشت سر سوار ميشود مانند بنده و اسير و كسى كه در مرتبه ايشان است بر كفل شتر سوار ميشود (خلاصه مراد از اينكه امام عليه السلام فرموده است اگر حق ما را ندهند بر كفل شترها سوار مى‏شويم آنست كه مانند رديف در رنج و سختى مى‏مانيم، و ممكن است فرمايش امام عليه السلام را اين طور ترجمه نمود كه از بيان سيد «عليه الرحمة» درستتر يا رساتر باشد:

خلافت بهره ما است اگر آنرا بما دادند خواهيم گرفت و اگر ندادند بر كفل شترها سوار شده هرگز دست بر نداشته مهار شتر را يك باره بدست غصب كنندگان نمى‏سپاريم هر چند بطول انجامد، و دور نيست امام عليه السلام اين سخن را در روز سقيفه يا در آن ايام فرموده باشد).

(3023)

22 (3022)- امام عليه السلام (در ترغيب به كردار نيكو) فرموده است‏

: 1- هر كه كردارش او را كند گرداند (عبادت و بندگى نكرده كار نيكو انجام ندهد) مقام و منزلتش او را تند نمى‏گرداند (حسب و بزرگى ظاهرى مقام دنيا و آخرتى باو نمى‏دهد چون مقام و منزلت عارضى است و اثر كردار نيكو ذاتى است و از بين نمى‏رود).

(3024)

23 (3023)- امام عليه السلام (در سفارش ستمديدگان و افسردگان) فرموده است‏

: 1- از كفارات (سبب‏هاى آمرزش) گناهان بزرگ داد رسى ستمديده و شاد نمودن غمگين است (چون گناهكار بر اثر گناه خاطرها را اندوهگين نموده جا دارد كه دلهاى افسرده را شاد نمايد تا خدا از او در گذرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1098

(3025)

24 (3024)- امام عليه السلام (در باره ناسپاسان) فرموده است‏

: 1- اى پسر آدم هرگاه ديدى پروردگار منزهت نعمت‏هايش را پى در پى بتو عطا مى‏فرمايد در حاليكه تو او را معصيت و نافرمانى مى‏نمايى پس از (عذاب) او برحذر باش (چون كفران و ناسپاسى موجب انتقام و كيفر است).

(3026)

25 (3025)- امام عليه السلام (در باره پنهان نماندن راز) فرموده است‏

: 1- كسى چيزى را در دل پنهان نمى‏كند مگر آنكه در سخنان بى‏انديشه و رنگ رخسارش هويدا مى‏گردد (مانند زردى رو كه علامت ترس و سرخى آن كه نشانه شرمندگى است).

(3027)

26 (3026)- امام عليه السلام (در باره خوددارى از بيماريها) فرموده است‏

: 1- درد خود را بسر ببر چندان كه او ترا راه مى‏برد (از پا نينداخته يعنى براى اندك بيمارى بسترى مشو).

(3028)

27 (3027)- امام عليه السلام (در باره زهد) فرموده است‏

: 1- نيكوترين پارسائى پنهان داشتن آنست (زيرا زهد آشكار از رياء و خودنمايى جدا نيست، ابن ميثم «عليه الرحمة» در اينجا از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نقل نموده: إن الله لا ينظر إلى صوركم و لا إلى أعمالكم و لكن ينظر إلى قلوبكم يعنى خداوند بصورتها و كردارهاى شما نگاه نمى‏كند بلكه به دلهاى شما مى‏نگرد).

(3029)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1099

28 (3028)- امام عليه السلام (در باره ياد مرگ بودن) فرموده است‏

: 1- هنگاميكه تو پشت (بدنيا) ميكنى و مرگ (بتو) رو مى‏آورد پس چه زود ملاقات و به هم رسيدن (بين تو و مرگ) پيش خواهد آمد.

(3030)

29 (3029)- امام عليه السلام (در ترغيب به دورى از گناه) فرموده است‏

: 1- (از نافرمانى) دورى كنيد دورى كنيد بخدا سوگند هر آينه (گناهان را چنان) پنهان نموده كه گويا (آنها را) آمرزيده و بخشيده است (پس اكنون كه مهلت داده و گناهان را پنهان نموده ترس و دورى از خشم او واجب است، و بايد معصيت نكرده از گذشته پشيمان بوده توبه نمائيد، زيرا همانطور كه حلم و بردباريش بسيار است عقاب و كيفرش سخت مى‏باشد).

(3031)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1100

30 (3030)- از امام عليه السلام از ايمان پرسيدند، پس آن حضرت (در باره علامات و نشانه‏هاى ايمان و ضد آن كفر و شك) فرموده است‏

: [قسمت اول حكمت‏]

1- ايمان بر روى چهار ستون استوار است: صبر و شكيبائى، يقين و باور، عدل و داد، جهاد و كوشش (در راه دين) 2- و صبر از آنها بر چهار گونه است: علاقمندى، ترس، پارسائى، انتظار داشتن، پس هر كه ببهشت علاقه داشت خواهشهاى نفس را فراموش ميكند و از آنها چشم مى‏پوشد، و هر كه از آتش ترسيد از آنچه حرام و ناروا است دورى مى‏گزيند، و هر كه در دنيا پارسا شد اندوهها را سبك مى‏شمارد، و هر كه منتظر مرگ باشد به نيكوكاريها شتاب مى‏نمايد. 3- و يقين از آنها بر چهار گونه است: بينا شدن در زيركى، رسيدن بحقائق، عبرت گرفتن از ديگران، روش پيشينيان، پس هر كه در زيركى بينا شد راه راست (در علم و عمل) براى او هويدا گشت، و هر كه حكمت و راه راست براى او آشكار گرديد به پند گرفتن از احوال آشنا شد، و هر كه به پند گرفتن از احوال آشنا شد بآن ماند كه در پيشينيان بوده (و حال آنها را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1101

ديده و نتائج كردارشان را آزموده پس در كار مبدأ و معاد بر يقين و باور) است. 4- و عدل از آنها بر چهار گونه است: دقت در فهميدن درست، رسيدن به حقيقت دانائى، حكم نيكو، استوار داشتن بردبارى، پس هر كه دقت كرد و درست بفهميد حقيقت دانايى را دريافت و هر كه حقيقت دانايى را يافت از روى قواعد دين حكم نيكو صادر كرد، و هر كه بردبار بود در كار خود كوتاهى نكرده است و در بين مردم خوشنام زندگى كند. 5- و جهاد از آنها بر چهار گونه است: امر بمعروف، نهى از منكر، راستى در گفتار، دشمنى با بدكاران، پس هر كه امر بمعروف (كار شايسته) كند مؤمنين را همراهى كرده و ايشان را توانا گرداند، و هر كه نهى از منكر (ناپسنديده) نمايد بينى منافقين و دو روها را بخاك ماليده، و هر كه در گفتار راستگو باشد آنچه بر او بوده بجا آورده، و هر كه با بدكاران دشمنى نمود و براى خدا خشمناك گرديد خدا براى او (بر آنها) بخشم آيد و در روز رستخيز او را خوشنود (از رحمتش بهره‏مند) مى‏گرداند.

[قسمت دوم حكمت‏]

6- و كفر بر چهار ستون استوار است: كنجكاوى (بيجا كه از وسوسه نادرست و از اندازه عقل و خرد بيرون باشد) مكابره و زد و خورد نمودن (كه آن در حد افراط يعنى تجاوز از حق است) دست كشيدن از حق (كه آن در حد تفريط يعنى كوتاهى از حق است) دشمنى و زير بار حق نرفتن، پس كسيكه كنجكاوى (بيجا) كند در راه راست قدم ننهاده، و كسيكه بر اثر نادانى بسيار مكابره و زد و خورد نمايد كورى و نابينايى او از حق هميشگى است، و كسيكه از حق دست بكشد شايستگى نزد او زشت و زشتى و ناپسندى نيكو گردد، و به مستى گمراهى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1102

مست شود، و كسيكه دشمنى نموده زير بار حق نرود راههايش دشوار و كارش سخت و طريق بيرون آمدنش (از ضلالت و گمراهى) تنگ باشد.

[قسمت سوم حكمت‏]

7- و شك (دو دلى) بر چهار گونه است: گفت و شنود (بباطل و نادرستى) ترسيدن (از اقدام بحق) سرگردانى، تن دادن (به گمراهى و كوشش ننمودن در راه رستگارى) پس كسيكه جدال و گفت و شنود را عادت و شيوه خويش گردانيد شب او بامداد نگشته (از تاريكى شك و دو دلى به روشنائى يقين و باور نرسيده) و كسيرا كه آنچه پيش دارد (جهاد و كوشش در راه حق) بترساند بعقب بر مى‏گردد (در كارهاى خود بجائى نرسد) و كسيكه در دو دلى حيران و سرگردان باشد (و خود را به جايگاه امن و آسوده يقين و باور نرساند) سمهاى شياطين او را پايمال نمايد (شياطين بر او دست يافته هلاكش سازند) و كسيكه به تباه كردن دنيا و آخرت تن دهد در دنيا و آخرت تباه گردد.

(سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) و پس از اين بيان سخنى است كه ما آنرا بيان نكرديم براى ترس از دراز شدن سخن و دست كشيدن از قصدى (اختصارى) كه در اين كتاب در نظر گرفته شده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1103

(3032)

31 (3031)- امام عليه السلام (در برترى علت از معلول) فرموده است‏

: 1- كننده كار نيكو از نيكى بهتر و كننده كار بد از بدى بدتر است (زيرا كار بسته به كننده آنست پس كننده از كار برتر است).

(3033)

32 (3032)- امام عليه السلام (در نهى از افراط و تفريط) فرموده است‏

: 1- بخشنده باش ولى نه بحد اسراف و بيجا (كه افراط و تجاوز از حد باشد) و ميانه رو باش و سختگير مباش (كه آن تفريط و تقصير در حد باشد).

(3034)

33 (3033)- امام عليه السلام (در دل نبستن به آرزوها) فرموده است‏

: 1- برترين توانگرى و بى‏نيازى بدل راه ندادن آرزوها است (زيرا آرزو انسان را نيازمند مى‏سازد).

(3035)

34 (3034)- امام عليه السلام (در زيان رنجانيدن) فرموده است‏

: 1- هر كه بشتابد به چيزى كه مردم (از آن) مى‏رنجند (بى انديشه سخنى گويد يا كارى كند كه بر خلاف ميل و خواسته آنها باشد) در باره او مى‏گويند چيزى را كه نمى‏دانند (زيرا انسان از كسيكه رنجيد طبعا باك ندارد كه در باره او آنچه شنيده راست يا دروغ بيان نمايد.

(3036)

35 (3035)- امام عليه السلام (در زيان آرزوى دراز) فرموده است‏

: 1- هر كه آرزو را دراز گردانيد كردار را بد نمود (زيرا آرزوى دراز سبب بيخبرى از آخرت و واماندن از نيكبختى زندگى جاويد است، اما رجاء و اميدوارى باندازه ستوده مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1104

(3037)

36 (3036)- امام عليه السلام هنگام رفتن بشام كدخدايان و بزرگان انبار (شهرى در عراق) به آن حضرت بر خورده بتعظيم و احترامش از اسبها پياده شده در پيش ركابش دويدند، فرمود

: 1- اين چه كارى بود كه كرديد؟ گفتند: اين خوى ما است كه سرداران و حكمرانان خود را بآن احترام مى‏نماييم، پس آن بزرگوار (در نكوهش فروتنى براى غير خدا) فرمود: 2- سوگند بخدا حكمرانان شما در اين كار سود نمى‏برند و شما خود را در دنياتان برنج و در آخرتتان با اين كار به بدبختى گرفتار مى‏سازيد (چون فروتنى براى غير خدا گناه و مستلزم عذاب است) 3- و چه بسيار زيان دارد رنجى (فروتنى براى غير خدا) را كه پى آن كيفر باشد، و چه بسيار سود دارد آسودگى (رنج نبردن براى خوش آمدن مخلوق) را كه همراه آن ايمنى از آتش (دوزخ) باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1105

(3038)

37 (3037)- امام عليه السلام (در اندرز) به فرزندش (امام) حسن- عليه السلام- فرموده است‏

: 1- اى پسرك من بخاطر دار از من چهار و چهار چيز را كه با آنها آنچه بجا آورى ترا زيان نرساند (گفته‏اند:

اينكه امام عليه السلام فرموده چهار و چهار براى آنست كه چهار اول مربوط بخود شخص است و چهار دوم در باره رفتار با ديگران مى‏باشد، پس اول از چهار چيزيكه مربوط بخود شخص است) سرآمد بى‏نيازيها خرد است (كه بوسيله آن شخص سعادت و نيكبختى در دنيا و آخرت را بدست مى‏آورد) و (دوم) بيشترين نيازمندى بى‏خردى است (كه سبب بدبختى دو سرا است) و (سوم) بالاترين ترس خود پسندى است (كه خودپسند با كسان خود نگيرد و به اين جهت همه با او دشمن شوند و هميشه ترسناك باشد) و (چهارم) گراميتر بزرگى نيك‏خوئى است (كه نيك‏خو نزد همگان بزرگوار است).

2- اى پسرك من (اول از چهار چيزيكه در باره رفتار با ديگران است) از دوستى با احمق بپرهيز كه او مى‏خواهد بتو سود رساند زيان مى‏رساند (چون احمق موارد سود و زيان را تشخيص نمى‏دهد) 3- و (دوم) بپرهيز از دوستى با بخيل كه او (بر اثر بخل و زفتى كه دارد) از تو باز مى‏دارد آنچه را كه بسيار بآن نيازمند باشى، 4- و (سوم) بپرهيز از دوستى با بدكار كه او ترا به اندك چيزى مى‏فروشد (چون كسيكه سعادت خود را بر اثر چيز كمى از دست بدهد البته ترا به بهاى كمترى خواهد فروخت) 5- و (چهارم) بپرهيز از دوستى با كسيكه بسيار دروغ مى‏گويد كه او مانند سراب (آب نمايى كه در زمين هموار بشكل آب ديده ميشود) است كه دور را براى تو نزديك و نزديك را دور مى‏گرداند (براى انجام دادن اغراض نادرست خود كار سخت را آسان و آسان را سخت مى‏نمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1106

(3039)

38 (3038)- امام عليه السلام (در اهميت دادن بواجبات) فرموده است‏

: 1- تقرب و نزديك شدن به رحمت خدا بمستحبات روا نيست در صورتيكه بواجبات زيان رساند (زيرا كسى كه در انجام واجبات كوتاهى كند نافرمانى كرده بكيفر خواهد رسيد، و كسيكه نافرمانى كرد در حقيقت بخدا تقرب نجسته چون تقرب با نافرمانى منافات دارد).

(3040)

39 (3039)- امام عليه السلام (در نكوهش احمق) فرموده است‏

: 1- زبان خردمند پشت دل او است (عاقل آنچه بگويد نخست نيك و بد آنرا بعقل خويش سنجيده و آنگاه مى‏گويد) و دل احمق پشت زبان او است (بى‏خرد نفهميده آنچه خواست مى‏گويد سپس در درستى و نادرستى و سود و زيان آن انديشه ميكند. سيد رضى «عليه الرحمة» مى‏فرمايد:) اين فرمايش از جمله معانى نيكوى دلپذير است، و مقصود از آن آنست كه خردمند زبانش را رها نمى‏كند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1107

(سخنى نمى‏گويد) مگر پس از مشورت و صلاح ديد با انديشه، و بى‏خرد بيرون داده‏هاى زبان و گفتارهاى بى‏انديشه‏اش بر مراجعه به انديشه و تدبر و تأمل در پايان كار پيشى مى‏گيرد، پس بآن ماند كه زبان خردمند پيرو دل او است و دل بى‏خرد پيرو زبانش مى‏باشد (3041)، و اين معنى بلفظ ديگر هم از آن حضرت عليه السلام روايت شده و آن كلام آن بزرگوار است: 2- دل احمق در دهان او است، و زبان عاقل در دل او، و معنى هر دو فرمايش يكى است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1108

(3042)

40 (3040)- امام عليه السلام به يكى از اصحابش هنگاميكه او بيمار شده بود (در باره اينكه بيمارى سبب آمرزش گناهان ميشود) فرموده است‏

: 1- خداوند بيمارى ترا (سبب) برطرف شدن گناهانت قرار داده، پس بيمارى را پاداشى نيست، بلكه (چون شخص را شكسته و ناتوان مى‏نمايد و انسان در چنين حالتى بسوى پروردگارش توبه و بازگشت كرده از معصيت و نافرمانيش پشيمان و بترك آن تصميم مى‏گيرد سبب شده كه) گناهان را از بين مى‏برد، و آنها را مانند ريختن برگها (از درخت) مى‏ريزد، و مزد و پاداش در گفتار به زبان و كردار به دستها و پاها است (و بيمارى نه از گفتار و نه از كردار است) 2- و خداوند سبحان بسبب پاكى نيت و شايستگى باطن هر كه را از بندگانش بخواهد ببهشت داخل مى‏گرداند (پس اگر كسى در بيمارى شكيبا و داراى باطن نيكو و دل پاك باشد ممكن است خداوند بدون عمل دست و پا او را بيامرزد.

سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) مى‏گويم: امام عليه السلام راست فرموده كه بيمارى را پاداشى نيست، زيرا بيمارى از قبيل چيزيست كه سزاوار عوض ميشود چون عوض در برابر فعل خداى تعالى از دردها و بيماريها و مانند آن به بنده است، و مزد و پاداش در برابر فعل بنده مى‏باشد، پس بين عوض و پاداش امتيازى است كه امام عليه السلام بمقتضى علم نافذ و رأى رساى خود بيان فرموده است.

(3043)

41 (3041)- امام عليه السلام در باره (نيكبختى و اوصاف پسنديده) خباب ابن ارت (كه يكى از نيكان اصحاب رسول خدا- صلى الله عليه و آله- و از دانشمندان اولين مهاجرين بوده‏

و در جنگ بدر و جنگهاى بعد از آن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1109

رسول اكرم را همراهى نموده و در كوفه در سن هفتاد و سه سالگى در سال سى و هفت يا سى و نه هجرى پس از آنكه در جنگ صفين و نهروان همراه امير المؤمنين عليه السلام بوده دار دنيا را بدرود گفته امام عليه السلام بر او نماز خوانده در بيرون كوفه دفن شد و او اول كسى است كه در بيرون كوفه دفن گشته و پيش از آن مردم مردگانش را در خانه‏ها يا جلو خانه‏هاشان دفن مى‏نمودند، خلاصه حضرت در حق او) فرموده است: 1- خدا خباب ابن ارت را بيامرزد كه از روى رغبت اسلام آورد (نه به اكراه و اجبار) و از وطن هجرت نمود (و نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد) براى فرمانبرى، و قناعت كرد (از كالاى دنيا) باندازه كفايت، و از خدا (بداده او از خوشى و سختى و بيمارى و تندرستى) راضى و خوشنود بود، و در زندگانى (همه عمر در راه خدا) جهاد كننده بود (3044) (پس از آن او را ستوده و مى‏فرمايد:) 2- خوشا بحال كسيكه بياد معاد و بازگشت باشد، و براى حساب و وارسى (در آنروز) كار كند، و باندازه روزى خود قناعت نمايد، و از (داده) خدا راضى و خوشنود باشد.

(3045)

42 (3042)- امام عليه السلام (در باره مؤمن و منافق) فرموده است‏

: 1- اگر با اين شمشيرم به بن بينى مؤمن بزنم كه با من دشمن شود دشمنى نخواهد نمود، و اگر همه (كالاى) دنيا را بر سر منافق بريزم كه مرا (براستى) دوست دارد دوست نخواهد داشت، 2- و اين براى آنست كه (در حكم الهى) گذشته و به زبان پيغمبر امى صلى الله عليه و آله جارى گشته كه فرموده: يا على مؤمن با تو دشمن نمى‏شود و منافق ترا دوست نمى‏دارد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1110

(3046)

43 (3043)- امام عليه السلام (در نكوهش خود بينى) فرموده است‏

: 1- سيئه و بدى كه ترا اندوهگين سازد (مانند دروغى كه بگوئى و پشيمان شوى كه چرا گفتى) نزد خدا بهتر است از حسنه و خوبى (مانند نماز خواندن يا روزه گرفتن) كه ترا بخود بينى و سرفرازى وادارد (زيرا پشيمانى گناه را برطرف مى‏نمايد و خود بينى در حسنه گناهى است كه آنرا تباه مى‏گرداند).

(3047)

44 (3044)- امام عليه السلام (در باره صفات نيكو) فرموده است‏

: 1- مقام و مرتبه مرد باندازه همت او است (پس اگر بلند همت بود ارجمند و بزرگوار و اگر پست همت باشد خوار و زير دست است) و راستى او باندازه جوانمردى او است (زيرا جوانمردى سبب ميشود كه شخص آنچه شايسته است بجا آورد و از زشتيها كه يكى از آنها دروغ است دورى گزيند، پس اندازه راستگويى او از جوانمرديش شناخته ميشود) و شجاعت و دليرى او باندازه حميت و ننگ داشتن او است از كار زشت و ناشايسته (پس هر چه بيشتر كار زشت را ننگ بداند شجاعت و دليرى بيشتر دارد) و عفت و پاكدامنى او باندازه غيرت او است (پس هر اندازه كه غيرت او يعنى ننگ داشتن از مشاركت با ديگرى در چيزى كه مخصوص باو نيست بيشتر باشد پاكدامنتر است، زيرا غيرتست كه شخص را از پيروى شهوات و كارهاى ناروا باز مى‏دارد و او را پاكدامن نگاه مى‏دارد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1111

(3048)

45 (3045)- امام عليه السلام (در باره فيروزى) فرموده است‏

: 1- فيروزى يافتن بحزم و خوددارى است، و حزم بكار انداختن انديشه است، و انديشه به نگهدارى اسرار و نهانيها است (پس هر كه سر و نهان خويش فاش كند رأى و انديشه را محافظت نكرده از حزم و دور انديشى خارج گشته و در نتيجه به مقصودش نمى‏رسد).

(3049)

46 (3046)- امام عليه السلام (در باره جوانمرد و ناكس) فرموده است‏

: 1- بپرهيزيد از حمله كردن كريم و جوانمرد هنگاميكه گرسنه شود (نيازمند گردد، چون در اين حال بى‏اعتنائى مردم خشمش را بر انگيخته خود را بخطر مى‏اندازد تا بر ايشان مسلط شده انتقام بكشد) و بپرهيزيد از حمله لئيم و ناكس هنگاميكه سير شود (توانگر گردد، چون توانگرى او را به آرزويش كامياب ساخته بمقتضى طبعش به زير دستان آزار مى‏رساند).

(3050)

47 (3047)- امام عليه السلام (در سفارش دلها) فرموده است‏

: 1- دلهاى مردم رمنده است (با هم آشنائى ندارند) پس هر كه آنها را (با همراهى و نيكى و دوستى) بدست آورد باو رو مى‏آورند.

(3051)

48 (3048)- امام عليه السلام (در باره كسيكه دنيا باو رو آورد) فرموده است‏

: 1- عيب تو (از ديده‏ها) پنهان است مادامى كه نصيب و بهره‏ات ترا نيك‏بخت دارد (دنيا با تو همراه باشد. و از اينرو زشتيهاى پادشاهان و بزرگان اگر چه بسيار باشد گفته نمى‏شود تا نابود شوند يا دنيا از آنها رو برگرداند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1112

(3052)

49 (3049)- امام عليه السلام (در باره عفو) فرموده است‏

: 1- سزاوارترين مردم بعفو و بخشودن تواناترين ايشان است بكيفر رساندن (زيرا عفو فرع بر قدرتست، پس ناتوان را عفوى نيست).

(3053)

50 (3050)- امام عليه السلام (در معنى جود) فرموده است‏

: 1- جود و بخشش (همراهى كردن به آن كه سزاوار است) آنست كه بى درخواست باشد، و اما آنچه از روى درخواستست شرمندگى و رميدن از سرزنش است (از خواهنده يا از مردم).

(3054)

51 (3051)- امام عليه السلام (در باره پاره‏اى از صفات) فرموده است‏

: 1- نيست بى‏نيازى مانند خرد (زيرا خرد راه بدست آوردن سعادت و نيكبختى دنيا و آخرت را نشان مى‏دهد) و نيست بى‏چيزى مانند نادانى (زيرا نادان در بدست آوردن هر چيز بپرسش از ديگرى نيازمند است) و نيست ميراثى مانند ادب (آنچه كه شخص را از ناپسنديده‏ها باز مى‏دارد، زيرا آنچه از مرده بى‏مشقت و رنج مى‏رسد از دست رفتنى است ولى ادب هميشه همراه است) و نيست پشتيبانى مانند مشورت و كنگاش (زيرا از مشورت انديشه درست بدست مى‏آيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1113

(3055)

52 (3052)- امام عليه السلام (در باره شكيبائى) فرموده است‏

: 1- شكيبائى دو جور است:

(يكى) شكيبائى بر آنچه نمى‏پسندى (كه اين نوع از شكيبائى از شجاعت و دلاورى است) و (ديگر) شكيبائى از آنچه دوست دارى (كه اين نوع از صبر از عفت و پاكدامنى است).

(3056)

53 (3053)- امام عليه السلام (در باره دارائى و بى‏چيزى) فرموده است‏

: 1- دارائى (براى شخص) در غربت وطن و ميهن است (زيرا بواسطه آن همه اظهار دوستى و آشنائى كنند) و بى‏چيزى در وطن غربت است (زيرا بر اثر آن همه از شخص دورى مى‏نمايند).

(3057)

54 (3054)- امام عليه السلام (در سود قناعت) فرموده است‏

: 1- قناعت دارائى است كه نابود نمى‏شود (زيرا قناعت و خورسند بودن بآنچه رسيده نيازمندى را دور مى‏سازد. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) اين فرمايش از پيغمبر صلى الله عليه و آله (نيز) روايت شده است.

(3058)

55 (3055)- امام عليه السلام (در زيان دارائى) فرموده است‏

: 1- دارائى مايه و پايه شهوتها و خواهشها است (زيرا دارائى دست را براى رسيدن به آرزوهاى نفسانى باز مى‏گذارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1114

(3059)

56 (3056)- امام عليه السلام (در باره پند دهنده) فرموده است‏

: 1- كسيكه ترا بر حذر دارد (از بديها بيم دهد) مانند كسى است كه ترا (بخير و نيكى) مژده دهد (زيرا دفع شر سود است).

(3060)

57 (3057)- امام عليه السلام (در زيان گفتار بى‏انديشه) فرموده است‏

: 1- زبان (مانند حيوان) درنده‏اى است كه اگر بخود واگزار شود (بى‏انديشه و راهنمائى عقل هر چه بخواهد بگويد گوينده را) مى‏گزد (سبب تباهى او ميشود).

(3061)

58 (3058)- امام عليه السلام (در نكوهش زن) فرموده است‏

: 1- زن (چون) كژ دم (آزار رساننده) است كه شيرين است گزيدن (آميزش با) او.

(3062)

59 (3059)- امام عليه السلام (در عوض دادن بكار نيك) فرموده است‏

: 1- هرگاه كسى بتو درود فرستد تو (در پاسخ) بهتر از آن درود بفرست، 2- و هرگاه دستى باحسان و نيكى سوى تو دراز شد آنرا به افزون بر آن پاداش ده (نيكى را به نيكى بهترى تلافى كن) و گرچه فضيلت براى كسى است كه در ابتدا نيكى كرده (اين فرمايش در همه نسخ نهج البلاغه نيست و چون روش ما تنظيم نسخه كامله آنست لذا آنرا از نسخه ابن ابى الحديد و يك نسخه خطى قديم نقل نموديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1115

(3063)

60 (3060)- امام عليه السلام (در سود شفاعت) فرموده است‏

: 1- خواهشگر براى درخواست كننده (از ديگرى مانند) بال است (براى پرنده كه بسبب آن به حاجت خود دست مى‏يابد).

(3064)

61 (3061)- امام عليه السلام (در باره غفلت) فرموده است‏

: 1- اهل دنيا مانند كاروانى هستند كه ايشان را مى‏برند در حاليكه خوابند (و آگاه نيستند كه ناگهان راه طى شده به جايگاه هميشگى رسيده‏اند و منادى فرياد ميكند:

فرود آئيد و بار بگشائيد).

(3065)

62 (3062)- امام عليه السلام (در زيان بى‏كسى) فرموده است‏

: 1- از دست دادن دوستان غربت است (زيرا مانند دور ماندگى از وطن است).

(3066)

63 (3063)- امام عليه السلام (در ترغيب زير بار ناكس نرفتن) فرموده است‏

: 1- از دست رفتن حاجت و نياز آسانتر است از خواستن آن از ناكس (زيرا از دست رفتن آن مستلزم اندوهى است ولى درخواست از ناكس روا بشود يا نشود موجب شرمندگى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1116

(3067)

64 (3064)- امام عليه السلام (در باره بخشش) فرموده است‏

: 1- از بخشيدن اندك شرم مكن، زيرا نوميد كردن كمتر از آن (و به شرمندگى سزاوارتر) است.

(3068)

65 (3065)- امام عليه السلام (در پاكدامنى و سپاسگزارى) فرموده است‏

: 1- پاكدامنى زينت و آرايش بى‏چيز و درويش است، و سپاسگزارى (از نعمتهاى خداوند) آرايش توانگر.

(3069)

66 (3066)- امام عليه السلام (در باره آرزوها) فرموده است‏

: 1- هرگاه بآنچه مى‏خواهى نرسيدى پس بهر حال هستى باك نداشته باش (زيرا براى نرسيده اندوه بخود راه دادن بى‏خردى است).

(3070)

67 (3067)- امام عليه السلام (در نكوهش نادان) فرموده است‏

: 1- ديده نمى‏شود نادان مگر آنكه تندرو است (از حد و اندازه خود مى‏گذرد) يا كند رو (بحد و اندازه خود نمى‏رسد).

(3071)

68 (3068)- امام عليه السلام (در نشانه عقل) فرموده است‏

: 1- چون عقل و خرد به مرتبه كمال رسد گفتار كم گردد (زيرا كمال عقل مستلزم تسلط بر ضبط و نگاه‏دارى قواى بدنيه است، پس در هر چه و هر كجا بيجا سخن نمى‏گويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1117

(3072)

69 (3069)- امام عليه السلام (در باره روزگار) فرموده است‏

: 1- روزگار بدنها را فرسوده مى‏سازد (پير مى‏نمايد) و (با كمى آسايش) آرزوها را تازه و نو ميكند، و (با گردش خود) مرگ را نزديك مى‏گرداند، و (با نزديك شدن مرگ) آرزوها را دور مى‏سازد، 2- هر كه به روزگار فيروزى يافت (كالاى آنرا بدست آورد براى نگاه‏دارى و افزونيش) برنج افتاد، و هر كه آنرا نيافت (بر اثر نداشتن) بسختى گرفتار شد (خلاصه روزگار براى ناكام يا كامياب سراى رنج و آزار است، پس خردمند بآن دل نبندد و فريب نخورد).

(3073)

70 (3070)- امام عليه السلام (در باره پيشوايان) فرموده است‏

: 1- هر كه خود را پيشواى مردم نمود بايد پيش از ياد دادن بديگرى نخست بتعليم نفس خويش بپردازد (زيرا اثر سخن كسيكه گفتار و كردارش يكسان باشد بيشتر است و مردم در مخالفت با او نمى‏كوشند) و بايد پيش از ادب كردن و آراستن ديگرى به زبان، به روش خود او را ادب و آراسته سازد (مثلا پيش از آنكه بديگرى بگويد نماز بخوان تا رستگار شوى بايد خود نماز بخواند) 2- و آموزنده و ادب كننده نفس خود از آموزنده و ادب كننده مردم بتعظيم و احترام سزاوارتر است (چون پيرو هوا نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1118

(3074)

71 (3071)- امام عليه السلام (در نزديكى مرگ) فرموده است‏

: 1- نفس كشيدن مرد گام او است بسوى مرگ خود (زيرا هر نفس از عمر او كم كرده و به مرگ نزديك مى‏نمايد مانند گام برداشتن كه شخص را به مقصدش نزديك مى‏گرداند).

(3075)

72 (3072)- امام عليه السلام (در شادى و افسردگى بيجا) فرموده است‏

: 1- هر چه بشمار آيد (پايان دارد چون خوشى و افسردگى و سود و زيان و تندرستى و بيمارى) بسر آينده (از بين رونده) است، و هر چه بايد برسد (خير يا شر مقدر گشته) خواهد رسيد (پس خردمند در اينگونه امور شاد و افسرده نشود).

(3076)

73 (3073)- امام عليه السلام (در انديشه پايان كار) فرموده است‏

: 1- هرگاه كارها مشتبه شد (نيكى و بدى پايان آنها دانسته نشد) انجام آنها به آغازشان مقايسه و برابرى ميشود (پس اگر آغاز كار نيك يا بد باشد انجام آن نيك يا بد خواهد بود، زيرا سال نيكو از بهارش آشكار است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1119

(3077)

74 (3074)- از خبر ضرار ابن ضمره ضبابى (كه از خواص و نيكان اصحاب امام عليه السلام) است هنگامى كه نزد معاويه آمد

و معاويه از امير المؤمنين عليه السلام از او پرسيد، گفت: گواهى مى‏دهم كه در بعضى از جاهايى كه عبادت ميكرد ديدم او را هنگاميكه شب پرده‏هاى تاريكى گسترده و آن حضرت در محراب عبادت ايستاده، ريش خويشتن در دست گرفته، مى‏پيچيد مانند پيچيدن مار گزيده، و گريه ميكرد مانند گريه كردن اندوه رسيده، و (در باره دنيا) مى‏فرمود: 1- اى دنيا اى دنيا از من بگذر، آيا (براى فريب) خود را بمن عرضه ميكنى و مى‏نمايى؟ يا بمن شوق داشته مرا خواهانى؟ نزديك مباد هنگام (فريب) تو، و چه دور است آرزوى تو! ديگرى را بفريب كه مرا بتو نيازى نيست، 2- و ترا سه بار طلاق گفته‏ام (از تو چشم پوشيده‏ام) كه در آن بازگشت نيست، پس زندگانى تو كوتاه، و اهميت تو اندك، و آرزوى تو پست است. 3- آه از كمى توشه (عبادت و بندگى) و درازى راه، و دورى سفر (آخرت) و سختى ورودگاه (قبر و برزخ و قيامت. پس از اين معاويه گريست و گفت: خدا ابا الحسن را رحمت كند چنين بود، اى ضرار اندوه تو بر آن حضرت چگونه است؟ گفت مانند اندوه زنى كه فرزندش را كنارش سر ببرند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1120

(3078)

75 (3075)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در باره قضاء و قدر)

به مرد شامى كه از آن بزرگوار (پس از بازگشت از جنگ صفين) پرسيد: آيا رفتن ما به (جنگ اهل) شام بقضاء و قدر از جانب خدا بود؟ (امام عليه السلام فرمود: سوگند به خدائى كه دانه را زير خاك شكافت و انسان را آفريد گام ننهاديم بجائى و به دره‏اى سرازير نشديم مگر بقضاء و قدر، شامى گفت: پس رنج ما در اين سفر پاداشى ندارد «چون باختيار نبوده» امام عليه السلام فرمود: اى شيخ خدا بزرگ گردانيد پاداش شما را در رفتنتان كه مى‏رفتيد و در باز گشتتان كه بر مى‏گشتيد و در هيچ حال مجبور نبوديد، شيخ گفت: چگونه است با اينكه قضاء و قدر ما را ميراند؟ امام عليه السلام) پس از (اين) سخن دراز كه آنچه را ما از آن اختيار نموده‏ايم اينست (فرمود): 1- ويحك (خدا بتو رحم كند) شايد تو قضا و قدر لازم و حتمى را (كه بايد انجام گيرد) گمان كردى، اگر چنين بود پاداش و كيفر نادرست بود، و نويد بخير و خوبى (بهشت) و بيم بشر و بدى (دوزخ) ساقط مى‏گشت (و از جانب خدا براى گناهكار كيفر و براى فرمانبر پاداش تعيين نمى‏شد، و نيكوكار بستودن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1121

و بدكار به نكوهش سزاوار نبود، اين گفتار بت‏پرستان و پيروان شيطان و گواهان دروغ و كوران از راه صواب و حق است و ايشان قدريه و مجوس اين امتند. ناگفته نماند كه لفظ قدرى در اخبار ما به جبرى و تفويضى هر دو گفته ميشود، و مراد در اينجا جبرى است كه مى‏گويد: كارى كه هر بنده‏اى انجام دهد به اراده و اختيار خود نيست بلكه بتقدير و مشيئت خدا مجبور است بخلاف تفويضى كه قدرت خداى تعالى را منكر است و مى‏گويد: خداوند بنده را امر و نهى نمود و بخود واگذارد كه بكنند يا نكنند استقلال دارند، خلاصه امام عليه السلام فرمود:) 2- خداوند سبحان بندگانش را امر كرده با اختيار و نهى فرموده با بيم و ترس (از عذاب) و تكليف كرده (بكار) آسان (كه به رغبت انجام دهند) و دستور نداده (بكار) دشوار (تا در انجام آن مجبور نباشند) و كردار اندك را پاداش بسيار عطا فرموده (كه اين خود لازمه اختيار داشتن است) و او را نافرمانى نكرده‏اند از جهت اينكه مغلوب شده باشد (زيرا بر بندگانش قاهر و غالب مى‏باشد) و فرمانش را نبرده‏اند از جهت اينكه مجبور كرده باشد (بلكه همه را اختيار داده و اسباب هر كار را آماده ساخته است) 3- و پيغمبران را از جهت بازى نفرستاده (بلكه آنها را فرستاده تا اطاعت كنندگان را ببهشت مژده داده و نافرمانان را از دوزخ بترسانند) و كتابها (مانند تورية و انجيل و قرآن) را براى بندگان بيهوده نفرستاده (بلكه آنها را فرستاده تا بدستور خدا آشنا باشند) و آسمانها و زمين و آنچه در آنها است را بيجا نيافريده (بلكه همه آنها را به حكمت آفريده، پس چگونه ميشود كه حكيم درست كردار كسيرا مجبور سازد، در قرآن كريم س 38 ى 27 مى‏فرمايد:

ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار يعنى) آن گمان كسانى است كه كافر شدند و نگرويدند، پس واى بر آنانكه كافر شدند از آتش (پس شيخ گفت: قضاء و قدر چيست كه ما نرفتيم مگر بسبب آن؟ فرمود: آن دستور و حكم خداوند است پس از آن اين آيه را قرائت نمود س 17 ى 23: و قضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه‏ يعنى پروردگار تو حكم فرموده كه جز او را نپرستيد.

پس شيخ خوشنود از جاى خود برخاسته گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنت الإمام الذى نرجو بطاعته‏ |  | يوم النشور من الرحمن رضوانا |
| أوضحت من ديننا ما كان ملتبسا |  | جزاك ربك عنا فيه إحسانا |
|  |  |  |

يعنى تو امام و پيشوايى هستى كه با پيروى از تو روز رستخيز رضا و خوشنودى خداوند بخشنده را اميدواريم، آنچه از دين و كيش ما پوشيده بود آشكار ساختى، پروردگارت از جانب ما در اين خدمت بتو پاداش نيكو عطا فرمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1122

(3079)

76 (3076)- امام عليه السلام (در باره حكمت) فرموده است‏

: 1- حكمت (سخن درست و موافق حق) را فرا گير هر جا باشد (خواه از نيكوكار خواه از بدكار) كه حكمت در سينه منافق و دو رو هم هست و در آنجا (كه شايسته نگاه‏دارى حكمت نيست) در اضطراب و نگرانى است تا (از زبان او) بيرون آيد و در سينه صاحب خود مؤمن جاگيرد.

(3080)

77 (3077)- امام عليه السلام مانند همين بيان (نيز در باره حكمت) فرموده است‏

: 1- حكمت گمشده مؤمن است (هميشه بايد در پى آن باشد) پس آنرا فرا گير اگر چه از مردم دو رو باشد.

(3081)

78 (3078)- امام عليه السلام (در باره هنر) فرموده است‏

: 1- ارزش هر مرد (مقام او نزد مردم باندازه) چيزى (هنرى) است كه آنرا نيكو ميداند (و بكار مى‏برد، سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) براى اين سخن نمى‏توان بهايى تعيين كرد، و حكمت و اندرزى را با آن سنجيد، و سخنى را با آن برابر نمود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1123

(3082)

79 (3079)- امام عليه السلام (در اندرز) فرموده است‏

: 1- شما را به پنج چيز سفارش ميكنم كه براى بدست آوردن آنها اگر (با پاشنه‏هاى پاى خود) زير بغلهاى شترها بزنيد (بشتاب رفته رنج و سختى را بر خود هموار سازيد) سزاوار است: (اول) بايد هيچيك از شما اميدوار نباشد مگر به پروردگار خود (زيرا اميدوارى و توجه باو مستلزم اخلاص در عمل و دوام عبادت و بندگى است، دوم) و نترسد مگر از گناه خود (زيرا بزرگترين ترسها از عذاب و كيفر خداوند است و به بنده نمى‏رسد مگر بر اثر گناه، سوم) و اگر چيزى را كه نمى‏داند از او بپرسند بايد شرم نكند كه بگويد نمى‏دانم (زيرا اگر شرم كند ندانسته مى‏گويد و ديگرى را گمراه مى‏سازد و آن موجب تباهى است، چهارم) و اگر چيزى را نمى‏داند بايد شرم ننمايد از اينكه آنرا بياموزد (زيرا اگر شرم نمايد در جهل و نادانى باقى مى‏ماند و بيچاره ميشود، پنجم) و بر شما باد بصبر و شكيبائى زيرا (هيچيك از فضائل و كمالات از صبر خالى نيست و) شكيبائى از ايمان مانند سر است است از تن، و خير و نيكى نيست در تنى كه سر نداشته باشد و در ايمانى كه با آن شكيبائى نباشد.

(3083)

80 (3080)- امام عليه السلام به مردى كه در ستودن آن بزرگوار افراط نموده در حاليكه به آن حضرت عقيده نداشت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1124

(روش فروتنى را آموخته و) فرموده است: 1- من كمترم از آنچه (مدح و ثناى لايق بخدا و رسول) كه تو ميگوئى و بالاترم از چيزى (اعتقاد و باور نداشتن تو بفضائل و مناقب من) كه در انديشه مى‏گذرانى.

(3084)

81 (3081)- امام عليه السلام (در بقاى نسل و فرزندان نيكان) فرموده است‏

: 1- مانده از شمشير (كه در كارزار شرافت كشته نشده‏اند) از شما باقى‏تر و از فرزند بيشتر است (مانند فرزندان حضرت سيد الشهداء عليه السلام و پيروان آن بزرگوار كه بسيار و باقى و پايدارند بخلاف دشمنان فرومايه‏اش كه با انبوهى اثر و نشانه‏اى از آنان باقى نماند).

(3085)

82 (3082)- امام عليه السلام (در زيان نگفتن نمى‏دانم) فرموده است‏

: 1- كسيكه (از او بپرسند چيزى را كه نمى‏داند و) نمى‏دانم را نگويد كشتنگاههايش (مواضعى كه شخص هلاك ميشود) باو مى‏رسد (رسوا و تباه مى‏گردد).

(3086)

83 (3083)- امام عليه السلام (در باره رأى پير) فرموده است‏

: 1- انديشه پير مرد را (در جنگ و هر كار) از توانائى و دلاورى جوان بيشتر دوست دارم (زيرا جوان بر اثر كمى آزمايش ممكن است مغرور شده خود و يارانش را تباه سازد).

و (بجاى من جلد الغلام) روايت شده من مشهد الغلام يعنى (رأى و انديشه پير را بيشتر دوست دارم) از حضور جوان.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1125

(3087)

84 (3084)- امام عليه السلام (در باره استغفار) فرموده است‏

: 1- عجب دارم براى كسيكه (از آمرزش خداوند) نوميد ميشود در حاليكه با او (براى گناهانش) استغفار و طلب آمرزش هست (و ليكن با شرائط آن كه امام عليه السلام در سخن چهار صد و نهم در آخر كتاب بيان مى‏فرمايد).

(3088)

85 (3085)- حضرت ابو جعفر (امام) محمد باقر ابن على (ابن الحسين) عليهما السلام نقل كرده كه امام عليه السلام (در ترغيب باستغفار) فرموده است‏

: 1- دو آسودگى و پناه از كيفر خداوند در زمين بود يكى از آنها از دست رفت و ديگرى نزد شما است پس بآن چنگ زنيد (نگهدارى كنيد) اما پناهى كه از دست رفت رسول خدا- صلى الله عليه و آله- بود (كه از بين شما رخت بر بست) و اما پناهى كه باقى است استغفار و درخواست آمرزش (گناهان) است، 2- خداى تعالى (در قرآن كريم س 8 ى 33) فرموده: و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون‏ يعنى خدا مردم را عذاب نمى‏كند تا تو در بين ايشان هستى و خدا آنان را بكيفر نمى‏رساند و حال آنكه ايشان (از گناهانشان) آمرزش مى‏طلبند (سيد رضى «عليه الرحمة» فرموده:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1126

اين بيان (گواه آوردن از قرآن كريم) از سخنان نيكو و از مو شكافيهاى درك حقائق مى‏باشد (كه امام عليه السلام آنرا آشكار و بيان فرموده است).

(3089)

86 (3086)- امام عليه السلام (در باره رسيدن به سعادت) فرموده است‏

: 1- هر كه آنچه را بين او و بين خدا است درست كند (بدستور خدا عمل نمايد) خدا آنچه را بين او و بين مردم است درست كند (او را از گرفتاريها رهائى دهد) 2- و هر كه كار آخرتش را درست كند (كارى انجام دهد كه از عذاب رستخيز برهد و همه كوشش را در امر دنيا بكار نبرد) خدا كار دنياى او را درست نمايد (او را در امر زندگى سرگردان نكند، چنانكه در قرآن كريم س 65 ى 2 مى‏فرمايد: و من يتق الله يجعل له مخرجا ى 3 و يرزقه من حيث لا يحتسب‏ يعنى هر كه از خدا ترسيده پرهيزكار شود خدا راه بيرون شدن «از گرفتاريها» را بر او مى‏گشايد، و از جائيكه گمان نبرد باو روزى عطا فرمايد) 3- و هر كه را از جانب خود پند دهنده‏اى باشد (با انديشه نفس را از معاصى باز داشته و از عذاب دوزخ بترساند) از جانب خدا او را نگهبانى خواهد بود (كه او را از هر بلا و سختى حفظ مى‏نمايد).

(3090)

87 (3087)- امام عليه السلام (در باره روش تبليغ) فرموده است‏

: 1- داناى فهميده و زيرك كسى است كه مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأيوس نكند، و ايشان را از آسايش و خوشى از جانب خدا نوميد نسازد، و آنها را از مكر و كيفر خدا ايمن و آسوده ننمايد.

(3091)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1127

88 (3088)- امام عليه السلام (در نكوهش علم بى‏عمل) فرموده است‏

: 1- بى‏قدرترين دانش دانشى است كه بر زبان جا گرفته است (دانائى است كه شخص بآن رفتار نكند) و برترين علم علمى است كه در همه اندام هويدا باشد (دانائى است كه شخص بآن رفتار نمايد، و چنين علمى در آخرت سود دارد).

(3092)

89 (3089)- امام عليه السلام (در باره بستوه نيامدن از علم و دانش) فرموده است‏

: 1- اين دلها (از فكر و انديشه در يك موضوع) بستوه آمده خسته ميشوند (بجهت يكنواخت بودن اجزاء آن با يكديگر) چنانكه بدنها و تن‏ها (از خوردن يك خورش و كار يك رنگ انجام دادن) بستوه آمده خسته ميشوند، پس براى (رفع خستگى) آن دلها حكمتها و دانشهاى تازه و شگفت آور (كه بآنها لذت و خوشى مى‏برند مانند سخنان گوناگون پيشوايان دين و دانشمندان) را بطلبيد (تا در كسب حكمت و بدست آوردن دانش كوشش داشته خسته نشويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1128

(3093)

90 (3090)- امام عليه السلام (در باره پناه بردن از فتنه بخدا) فرموده است‏

: 1- نبايد يكى از شما بگويد- خدايا از فتنه و آزمايش بتو پناه مى‏برم، زيرا كسى نيست كه گرفتار فتنه نباشد، ولى كسيكه پناه مى‏برد بايد از فتنه‏هاى گمراه كننده (از راه حق) پناه ببرد، چون خداوند سبحان (در قرآن كريم س 8 ى 28) مى‏فرمايد: و اعلموا أنما أموالكم و أولادكم فتنة يعنى بدانيد دارائيها و فرزندان شما فتنه هستند، 2- و معنى اين فرمايش اينست كه خداوند سبحان آنان را به دارائيها و فرزندان آزمايش مى‏نمايد تا آنكه خشمگين از روزى و راضى به بهره خود هويدا گردد و اگر چه خداوند سبحان از خود آنها بآنها داناتر است، ولى آزمايش براى آنست كه كردارهايى كه شايسته پاداش و كيفر است (بخود ايشان) آشكار گردد، زيرا برخى از ايشان فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر برنجند، و بعضى از آنها بسيار نمودن مال و دارائى را دوست داشته و از كم شدن آن برنجند (سيد رضى عليه الرحمة فرمايد:) اين فرمايش از جمله سخنان شگفتى است كه از آن حضرت در تفسير (و بيان آيه شريفه) شنيده شده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1129

(3094)

91 (3091)- از امام عليه السلام پرسيدند كه خير و نيكى چيست؟ آن حضرت (در تفسير آن) فرمود

: 1- خير و نيكى آن نيست كه دارائى و فرزندت بسيار گردد، بلكه خير آنست كه دانشت افزون و حلم و بردباريت بزرگ شود، و بر اثر اطاعت و بندگى پروردگارت بمردم سرفرازى كنى، پس اگر نيكى كردى خدا را سپاسگزارى، و اگر بد كردى از خدا آمرزش بخواهى، 2- و در دنيا خير و نيكى نيست مگر براى دو مرد:

مرديكه گناهان بجا آورده را به توبه تلافى نمايد، و مرديكه در كارهاى خدا پسند بشتابد (هر چند اندك باشد) (3095) 3- و كارى كه با تقوى و پرهيزكارى انجام گيرد اندك نيست، و چگونه عملى كه مقبول و پذيرفته ميشود اندك مى‏باشد؟

(3096)

92 (3092)- امام عليه السلام (در فضيلت طاعت و بندگى) فرموده است‏

: 1- شايسته‏تر و نزديكتر مردم به پيغمبران داناترين ايشانند بآنچه را كه آنان (از جانب حق تعالى) آورده‏اند (زيرا شايستگى و نزديكى به پيغمبران بر اثر طاعت و بندگى است و طاعت و بندگى بر اثر دانستن احكام است كه ايشان از جانب خداوند آورده‏اند) پس امام عليه السلام (اين آيه س 3 ى 68 را) خواند: إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا يعنى نزديكترين مردم به ابراهيم آنانند كه او و اين پيغمبر (حضرت مصطفى صلى الله عليه و آله) و كسانيكه (بآن بزرگوار) ايمان آورده و گرويدند را پيروى نمودند، پس فرمود: 2- دوست محمد كسى است كه خدا را فرمان برد اگر چه خويشاوندى او

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1130

(با آن حضرت) دور باشد (مانند سلمان و ابوذر و مقداد) و دشمن محمد كسى است كه خدا را فرمان نبرد اگر چه خويشاوند نزديك باو باشد (مانند ابو لهب و ابو جهل).

(3097)

93 (3093)- امام عليه السلام شنيد كه مردى از حروريه‏

(خوارج نهروان كه اجتماع آنان براى مخالفت با امير المؤمنين در صحراى حروراء نزديك كوفه بوده) نماز شب مى‏گزارد و قرآن مى‏خواند، پس آن حضرت (در باره سود نداشتن عبادت بى شناسايى امام زمان) فرمود: 1- خوابى كه با يقين و باور (بامام زمان و خليفه بر حق) باشد بهتر است از نمازگزاردن با شك و ترديد (زيرا مبدأ تعليم عبادات و كيفيت و چگونگى آنها و يكى از اركان دين امام وقت است و كسيكه در او ترديد داشته باشد نمازگزاردن و قرآن خواندنش درست نيست).

(3098)

94 (3094)- امام عليه السلام (در باره انديشه در اخبار) فرموده است‏

: 1- چون خبرى شنيديد آنرا از روى تدبر و انديشه در آن دريابيد نه از روى نقل لفظ آن، زيرا نقل كنندگان علم بسيارند و انديشه كنندگان در آن اندك.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1131

(3099)

95 (3095)- امام عليه السلام شنيد مردى را كه مى‏گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون‏

(قرآن كريم س 2 ى 156 يعنى ما به فرمان خدا آمده و بسوى او باز مى‏گرديم) آن حضرت (در تفسير آن) فرمود: 1- گفتار إنا لله‏ اعتراف ما است به پادشاهى خدا (و اينكه ما مملوك و بنده او هستيم) و گفتار و إنا إليه راجعون‏ اعتراف ما است به تباه شدن (و مردن خودمان و حاضر شدن در قيامت و روز رستخيز).

(3100)

96 (3096)- امام عليه السلام را گروهى در پيش رو ستودند، آن حضرت (در روش فروتنى) فرمود

: 1- خدايا تو بمن از من داناترى، و من بخود از آنها داناترم، 2- خدايا قرار ده ما را بهتر از آنچه ايشان گمان مى‏برند (مى‏ستايند) و آنچه (زشتيهايى) را كه براى ما نمى‏دانند (و تو ميدانى) بيامرز (استغفار و درخواست آمرزش حضرات معصومين عليهم السلام براى ياد دادن كيفيت و چگونگى آنست بمردم، چنانكه در شرح سخن هفتاد و هفتم باين نكته اشاره شد، و يا از جهت ترك اولى است يعنى چيزيكه سزاوار بوده بجا بياورد و بجا نياورده است، و ترك اولى از گناهانى نيست كه معصوم بايد از آن مبرى باشد، چنانكه شارح بحرانى «رحمه الله» در شرح خود در اينجا آنرا فرموده است).

(3101)

97 (3097)- امام عليه السلام (در باره روا ساختن نيازها) فرموده است‏

: 1- شايسته نيست روا نمودن درخواستها مگر بسه چيز (نخست) به كوچك شمردن آن تا (نزد پروردگار) بزرگ گردد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1132

(دوم) به پنهان داشتن آن تا (هنگام پاداش) آشكار شود (سوم) بشتاب در انجام آن تا (براى خواهنده) گوارا باشد.

(3102)

98 (3098)- امام عليه السلام (در باره بعض پيش‏آمدها) فرموده است‏

: 1- روزگارى براى مردم خواهد آمد كه در آن مقرب نيست مگر سخن چين نزد پادشاه، و زيرك خوانده نشود مگر بدكار دروغگو، و ناتوان نشمارند مگر شخص با انصاف درستكار را، 2- در آن زمان صدقه و انفاق در راه خدا را غرامت و تاوان (مالى كه به اكراه مى‏دهند) مى‏شمارند، و صله رحم و آمد و شد با خويشان را منت مى‏نهند (مثلا مى‏گويد من هستم كه چنين و چنان كردم) و بندگى خدا را سبب فزونى بر مردم مى‏دانند! پس (نتيجه اين كردارهاى زشت آنست كه) در آن هنگام پادشاه (در فرمانروايى) به مشورت و كنگاش با كنيزان (زنهاى بى سر و پا) و حكمرانى كودكان (جوانان شهوتران بى‏تجربه) و انديشه خواجه سراها (مردان نالائق و پست) مى‏باشد (ابن ابى الحديد در شرح خود در اينجا مى‏نويسد: فرمايش امام عليه السلام از جمله اخبار غيبى و يكى از آيات و معجزاتى است كه اختصاص به آن حضرت دارد).

(3103)

99 (3099)- و جامه كهنه وصله دارى بر تن امام (عليه السلام) ديدند پس در باره آن با آن حضرت گفتگو شد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1133

(پرسيدند چرا چنين جامه‏اى پوشيده‏اى؟) آن بزرگوار (در باره جامه كهنه) فرمود: 1- با آن دل متواضع و نفس اماره رام ميشود، و مؤمنين از آن پيروى ميكنند (با كهنه جامه فروتنى پيشه گرفته و به خواهشهاى نفس بى‏اعتنا ميشود بخلاف جامه نو و نيكو كه شخص را خودبين مى‏سازد و از حق غافل شده در گناه مى‏افتد).

100 (3100)- امام عليه السلام (در باره دنيا و آخرت) فرموده است‏

: 1- دنيا و آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدا (راه بهشت و راه دوزخ) هستند، پس كسيكه دنيا را دوست داشت و بآن دل بست آخرت را دشمن داشته و بآن دشمنى نموده (از آن چشم پوشيده) است، 2- و آن دو مانند خاور و باختر مى‏باشند كه رونده بين آنها هر چه به يكى نزديك شود از ديگرى دور گردد (دل بسته بدنيا هر چه بآن دل بندد همان اندازه از آخرت غافل ماند، و دل بسته بآخرت بدنيا بى‏رغبت باشد) و آنها پس از اين اختلافشان بدو زن مانند كه يك شوهر داشته باشند (كه هرگز با يكديگر سازگار نشوند، چون نزديكى و دوستى با هر يك مستلزم دورى و دشمنى با ديگرى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1134

(3104)

101 (3101)- از نوف (ابن فضاله) بكالى (كه از خواص اصحاب امام عليه السلام مى‏باشد روايت شده) است كه گفته‏

: شبى امير المؤمنين عليه السلام را ديدم كه از بستر خويش بيرون آمد و بسوى ستاره‏ها نگاه كرد و فرمود: 1- اى نوف خوابيده‏اى يا بيدارى؟ گفتم: يا امير المؤمنين بيدارم، فرمود اى نوف 2- خوشا حال پارسايان در دنيا كه بآخرت دل بسته‏اند، ايشان گروهى هستند كه زمين را فرش و خاك آنرا بستر و آب آنرا شربت گوارا قرار داده‏اند (بلوازم زندگى بى‏اعتنا هستند) و قرآن را پيراهن (زينت و آرايش دل) و دعا و درخواست را جامه رو (جلوگير از حوادث و پيشآمدها) گردانيده‏اند، پس به روش (حضرت) مسيح (كه بدنيا دلبستگى نداشت) دنيا را از خود جدا كردند.

3- اى نوف، داوود عليه السلام در اين ساعت از شب (نزديك سحر براى راز و نياز با حق تعالى) برخاست و گفت: اين ساعتى است كه دعا و درخواست نمى‏كند در آن بنده‏اى مگر آنكه روا مى‏گردد مگر اينكه ده يك گير (باج گير و گمركچى و راهدار) يا كسيكه مردم را به ستمكاران بشناساند و اسرارشان را نزد آنها فاش نمايد، يا گزمه و همكاران داروغه يا نوازنده ساز يا نقاره‏چى و دهل زن باشد (زيرا گناه ايشان مانع است از اينكه در خواستشان روا گردد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) عرطبه بمعنى طنبور (ساز) و كوبه بمعنى طبل (دهل و نقاره) است، و نيز گفته شده: عرطبه يعنى طبل و كوبه يعنى طنبور.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1135

(3105)

102 (3102)- امام عليه السلام (در پيروى از دستور خدا) فرموده است‏

: 1- خداوند بر شما امر كرده واجبات (مانند نماز و روزه و خمس و زكوة و حج) را پس آنها را تباه ننمائيد (در انجام آنها كوتاهى نكنيد كه بكيفر خواهيد رسيد) و حدودى (مانند احكام بيع و نكاح و طلاق وارث) براى شما تعيين نموده از آنها تجاوز ننمائيد (به سليقه خودتان رفتار نكنيد كه بيچاره مى‏شويد) و شما را از چيزهائى (مانند زنا و لواط و قمار و شراب و رباخوارى) باز داشته پرده حرمت آنها را ندريد (بجا نياوريد كه در دنيا زيان ديده در آخرت بعذاب جاويد گرفتار خواهيد شد) و براى شما از چيزهائى خاموشى گزيده (مانند تكليف كردن بتحصيل دانشى كه براى آخرت سودى ندارد) و آنها را از روى فراموشى ترك نفرموده (چون خداوند منزه از فراموشى است) پس در بدست آوردن آنها خود را برنج نيندازيد.

(3106)

103 (3103)- امام عليه السلام (در باره بى‏اعتنائى بدين) فرموده است‏

: 1- مردم چيزى از كار دينشان را براى بدست آوردن سود دنياشان از دست نمى‏دهند مگر آنكه خدا پيش مى‏آورد بر آنها چيزى را كه از آن سود زيانش بيشتر است (زيرا بى‏اعتنائى در امر دين مستلزم دورى از رحمت حق تعالى است).

(3107)

104 (3104)- امام عليه السلام (در زمان جهل به احكام) فرموده است‏

: 1- بسا عالم (بعلم سحر و حساب و نجوم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1136

و هيئت و انساب و مانند آنها) كه (بر اثر اشتغال بآنها از بدست آوردن علم دين باز مانده است و) جهل و نادانيش (بعلم دين كه از ائمه معصومين عليهم السلام رسيده است) او را مى‏كشد (از نيكبختى جاويد بى‏بهره مى‏سازد) و علم و دانشى كه با او است او را سود نبخشد.

(3108)

105 (3105)- امام عليه السلام (در باره قلب) فرموده است‏

: 1- برگى از (رگهاى) اين انسان پاره گوشتى آويخته شده كه آن شگفترين چيزى است كه در او است و آن قلب است كه براى آن اوصاف پسنديده و صفات ناپسنديده‏اى است بر خلاف آنها: اگر اميد و آرزو بآن رو كند طمع و آز خوارش مى‏گرداند، و اگر طمع در آن به جوش آيد حرص تباهش سازد، و اگر نوميدى بآن دست يابد حسرت و اندوه مى‏كشدش، و اگر غضب و تندخويى براى آن پيش آيد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1137

خشم بآن سخت گيرد، و اگر رضا و خوشنودى آنرا همراه شود خوددارى (از ناپسنديده‏ها) را فراموش نمايد، و اگر ترس ناگهان آنرا فرا گيرد دورى جستن (از كار) مشغولش سازد، و اگر ايمنى و آسودگى آن فزونى گيرد غفلت آنرا مى‏ربايد، و اگر بآن مصيبت و اندوه رخ دهد بيتابى رسوايش نمايد، و اگر مالى بيابد توانگرى ياغيش گرداند، و اگر بى‏چيزى آنرا بيازارد بلاء و سختى گرفتارش كند، و اگر گرسنگى بر آن سخت گيرد ناتوانى از پا در آوردش، و اگر سيرى بآن بسيار گشته از حد بگذرد شكمپرى برنج اندازدش، 2- پس هر كوتاهى از حد آنرا زيان رساند، و هر بيشى در حد آنرا تباه گرداند (بنا بر اين قلبى كه اعتدال و ميانه روى را از دست نداده به حكمت رفتار كند دارنده آن سود دنيا و آخرت را دريابد).

(3109)

106 (3106)- امام عليه السلام (در باره دوازده امام) فرموده است‏

: 1- ما (اهل بيت چون) پشتى هستيم در ميانه (كه از دو جانب بآن تكيه دهند يعنى ما راه راست مى‏باشيم بر حد اعتدال كه بايد مردم تدبير معاش و معادشان از ما بياموزند) آنكه وامانده (در شناسايى ما كوتاهى نموده) خود را بآن پشتى برساند (تا آسايش و نيكبختى را بدست آرد) و آنكه تجاوز كرده و پيشى گرفته (در باره ما زياده روى نموده از حد بشريت بيرون برده) بجانب آن پشتى باز گشت نمايد (تا از گمراهى برهد).

(3110)

107 (3107)- امام عليه السلام (در باره اجرا كننده حكم) فرموده است‏

: 1- حكم و فرمان خداوند سبحان را اجرا نمى‏كند مگر كسيكه (با آنكه مى‏خواهد حكم خدا را در باره‏اش اجرا نمايد) مداراة و همراهى نكند (يا از او رشوه نستاند) و (با او) فروتنى ننمايد، و در پى طمعها و آزها نرود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1138

(3111)

108 (3108)- امام عليه السلام هنگاميكه سهل ابن حنيف انصارى پس از برگشتن با آن حضرت از (جنگ) صفين در كوفه وفات نمود

و آن بزرگوار او را از ديگران بيشتر دوست مى‏داشت (در باره گرفتارى دوستداران خود) فرموده است: 1- اگر كوهى مرا دوست داشته باشد تكه تكه شده فرو ريزد (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) و معنى اين فرمايش آنست كه آزمايش با گرفتارى و بيچارگى بر او سخت مى‏گيرد پس اندوهها بسوى او مى‏شتابد، و اين نمى‏شود مگر با پرهيزكاران نيكوكار و برگزيدگان بزرگوار، و اين گفتار مانند فرمايش آن حضرت عليه السلام است: (3112) 2- هر كه ما اهل بيت را دوست دارد بايد براى پوشيدن پيراهن (شكيبائى بر) فقر و پريشانى آماده شود (و اينكه شكيبائى بر بى‏چيزى را به پيراهن تشبيه نموده براى آنست كه شكيبائى بى‏چيزى را پنهان مى‏دارد چنانكه پيراهن تن را مى‏پوشاند) و فرمايش آن حضرت (: اگر كوهى مرا دوست داشته باشد تكه تكه شده فرو ريزد، يا فقر در فرمايش ديگر آن بزرگوار) بر معنى ديگرى (غير از معنى ظاهرى آن كه بى‏چيزى و تنگدستى است) تأويل شده كه اينجا جاى بيان آن نيست (و شايد مراد از معنى ديگر براى فقر كه سيد «عليه الرحمة» بيان نفرموده بى‏اعتنائى بدنيا و قناعت در زندگى باشد، پس معنى آن اينست: هر كه ما را دوست دارد بايد براى دنيا كوشش ننمايد و قناعت پيشه گيرد، و شايد مراد نيازمندى روز رستخيز باشد كه معنى چنين ميشود: هر كه ما را دوست دارد براى نيازمندى و پريشانى روز قيامت آماده باشد يعنى توشه طاعت و بندگى بردارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1139

(3113)

109 (3109)- امام عليه السلام (در ترغيب بصفات پسنديده و نكوهش خودپسندى) فرموده است‏

: 1- هيچ دارائى پرسودتر از خرد نيست (زيرا خرد سعادت دنيا و آخرت را در بر دارد) 2- و هيچ تنهائى ترسناكتر از خود پسندى نيست (زيرا خود پسند مردم را از خود پست‏تر پنداشته آنها هم از او دورى كنند و تنها ماند) 3- و هيچ عقلى چون تدبير و انديشه نيست (زيرا انديشه راه را آماده و استوار مى‏سازد) 4- و هيچ جوانمردى مانند پرهيزكارى نيست (زيرا پرهيزكار نزد خالق و خلق عزيز و ارجمند است) 5- و هيچ همنشينى چون خوى نيكو نيست (زيرا خوى نيكو دلها را بدست آورد) 6- و هيچ ميراثى مانند ادب و آراستگى نيست (زيرا آراستگى شخص را محبوب مى‏سازد) 7- و هيچ پيشوايى مانند توفيق و دست يافتن بكار نيست (زيرا توفيق شخص را براه راست و خدا پسند مى‏كشاند) 8- و هيچ تجارت و بازرگانى مانند كردار پسنديده نيست (زيرا نيكبختى هميشگى را در بر دارد) 9- و هيچ سودى مانند پاداش (الهى) نيست (زيرا سودى است هميشگى) 10- و هيچ اجتناب و دورى چون ماندن در جلو شبهه (چيز نامعلوم) نيست (زيرا اقدام در شبهه بحرام مى‏كشاند) 11- و هيچ پارسائى مانند بى‏رغبتى در حرام نيست (زيرا بى‏رغبتى در حرام مستلزم آراستگى و پاكى است) 12- و هيچ دانشى مانند تفكر و پيش‏بينى نيست (زيرا بر اثر آن به مبدأ و معاد راه برده از گمراهى برهد) 13- و هيچ عبادتى مانند انجام واجبات نيست (زيرا پاداش آن بيشتر از مستحبات و در ترك آن عذاب و كيفر است) 14- و هيچ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1140

ايمانى مانند شرم و شكيبائى نيست (زيرا باين دو ايمان كامل مى‏گردد) 15- و هيچ بزرگوارى و سرفرازى مانند فروتنى نيست (زيرا فروتن را همه از دل دوست دارند) 16- و هيچ شرافت و بزرگى مانند دانش نيست (زيرا دانش راهنماى شخص است) 17- و هيچ ارجمندى مانند بردبارى نيست (زيرا بردبارى موجب سرفرازى است) 18- و هيچ پشتيبانى استوارتر از كنگاش كردن نيست (زيرا مشورت سبب پى بردن بپايان كار و سود و زيان آنست).

(3114)

110 (3110)- امام عليه السلام (در باره بد بينى و خوش بينى) فرموده است‏

: 1- هرگاه نيكوكارى روزگار و اهلش را فرا گرفت پس مردى به مردى كه رسوايى او آشكار نگشته (و در بعضى از نسخ لم تظهر منه حوبة ضبط شده يعنى به مردى كه گناهى از او هويدا نگرديده) بد بين شود ستم نموده، 2- و هرگاه تباهكارى بر روزگار و اهلش دست انداخت پس مردى به مردى خوش بين باشد خود را بخطر و تباهى انداخته (چون از كسيكه در زمان فساد تربيت شده و با مردم تباهكار معاشرت و آميزش داشته اميد نيكى نبايد داشت).

(3115)

111 (3111)- بامام عليه السلام گفتند: يا امير المؤمنين خود را چگونه مى‏يابى؟ آن حضرت (در باره گرفتاريهاى در دنيا) فرمود

: 1- چگونه است حال كسيكه به هستى خود نيست مى‏گردد (هستى بسوى نيستى مى‏كشاندش) و به تندرستيش بيمار ميشود (تندرستى بسوى بيمارى پيرى مى‏بردش) و مرگ او را از پناهگاهش (دنيا) دريابد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1141

(3116)

112 (3112)- امام عليه السلام (در باره آزمايش بندگان) فرموده است‏

: 1- بسا كسيكه باحسان و بخشش (خداوند) باو كم كم بعذاب و كيفر نزديك شده (چون هر چند خدا باو احسان نمايد او به نافرمانى بيفزايد و كفران كند) 2- و بسا كسيكه بجهت گفتار نيك (مردم) در باره او در فتنه و سختى افتاده (چون خود پسندى او را از سپاسگزارى نعمتهاى خدا كه از جمله آنها گفتار نيك مردم است در باره او باز مى‏دارد و بعذاب و سختى گرفتار مى‏گردد) 4- و خداوند كسيرا مانند مهلت دادن او (در دنيا) آزمايش ننمود (زيرا نعمت زندگى بزرگترين نعمتى است كه بنده بآن آزمايش ميشود).

(3117)

113 (3113)- امام عليه السلام (در باره دوست و دشمن خود) فرموده است‏

: 1- دو مرد در راه من تباه شدند (يكى) دوستى كه (در دوستيش) زياده روى كند (مرا از مرتبه ولايت بالاتر بداند) و (ديگر) دشمنى كه در دشمنى زياده روى كند (مقام و منزلت مرا منكر باشد).

(3118)

114 (3114)- امام عليه السلام (در باره فرصت از دست دادن) فرموده است‏

: 1- از دست دادن فرصت (اقدام ننمودن بكار در وقت مناسب باعث) غم و اندوه است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1142

(3119)

115 (3115)- امام عليه السلام (در باره دنيا) فرموده است‏

: 1- داستان دنيا چون داستان مار است كه دست بر آن بكشى نرم و در اندرونش زهر كشنده است، فريب خورده نادان بطرف آن مى‏رود، و خردمند پايان بين از آن دورى مى‏گزيند.

(3120)

116 (3116)- از امام عليه السلام از (اوصاف) قريش پرسيدند فرمود

: 1- اما بنى مخزوم (طايفه‏اى از قريش) گل خوشبوى قريش هستند (زيرا مردانشان زيرك و زنانشان آراسته‏اند) سخنان مردانشان (بجهت شيرين زبانى) و زناشويى با زنانشان را (بر اثر آراستگى) دوست مى‏دارى، و اما بنى عبد شمس (طايفه ديگر از قريش) دوربين‏ترين قريش مى‏باشند از رأى و انديشه و جلوگيرنده ترين آنانند چيزيرا كه پشت سر ايشان است (در پيشآمدها يگانه‏اند) 2- و اما ما (بنى هاشم، طايفه ديگر از قريش) بخشنده‏تريم آنچه را (دارائى) كه در دست مان است، و جوانمردتريم به جا ندادن هنگام مرگ (در ميدان جنگ از كشته شدن باك نداريم) و ايشان (بنى عبد شمس كه بنى اميه از آنها هستند از روى شمار) بيشترند، و (در آميزش) بسيار فريبنده و زشت رو مى‏باشند، و ما (در گفتار) فصيحتر (رساتر) و نيك‏خواه‏تر و (در معاشرت) خوشروتر هستيم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1143

(3121)

117 (3117)- امام عليه السلام (در ترغيب به بندگى) فرموده است‏

: 1- چه دور است بين دو عمل و كردار عملى (نافرمانى) كه لذت و خوشى آن بگذرد و زيان (كيفر) آن بماند، و عملى (طاعت و بندگى) كه رنج آن بگذرد و پاداش و مزدش بماند.

(3122)

118 (3118)- امام عليه السلام پى جنازه‏اى (كه به گورستان مى‏بردند) مى‏رفت شنيد كه مردى مى‏خندد، پس (در ترغيب به خوهاى پسنديده) فرمود

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1144

: 1- گويا مردن در دنيا بر غير ما نوشته شده، و گويا حق (مرگ) در دنيا بر غير ما لازم گشته، و گويا مرده‏هايى كه مى‏بينيم (هر روز مى‏روند) مسافرينى هستند كه بزودى بسوى ما برميگردند! ايشان را در قبرهاشان مى‏گذاريم، و داراييشان را مى‏خوريم، مانند آنكه ما پس از آنها جاويد خواهيم ماند كه پند دهنده‏ها (زن و مرد از مردگان) را فراموش كرديم، و بهر آفت و زيانى گرفتار شديم، (3123) 2- خوشا كسيكه نفسش رام گشت (فروتنى پيشه نمود) و عمل و كردارش پاك و شايسته، و نيتش (اعتقاداتش) پسنديده، و خويش نيكو بود، و فزونى از مال و دارائيش را (در راه خدا به مستمندان) انفاق نمود، و پر گوئى را از زبانش نگاه‏داشت (بيجا نگفت) و بديش را از مردم دور گردانيد (آزار نرسانيد) و سنت (روش پيغمبر اكرم) بر او سخت نيامد، و به بدعت نسبت داده نشد (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) مى‏گويم: بعضى از مردم اين سخن و همچنين سخن پيش از آنرا به رسول خدا صلى الله عليه و آله نسبت مى‏دهند.

(3124)

119 (3119)- امام عليه السلام (در باره غيرت) فرموده است‏

: 1- غيرت زن (بر مرد) كفر است (زيرا مستلزم حرام دانستن دو زن يا بيشتر است براى يك مرد كه خدا آنرا حلال نموده) و غيرت مرد (بر زن) ايمان است (چون موجب حرام دانستن اشتراك دو مرد است در يك زن كه خدا آنرا حرام كرده).

(3125)

120 (3120)- امام عليه السلام (در باره اسلام حقيقى) فرموده است‏

: 1- اسلام را چنان وصف نمايم كه كسى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1145

پيش از من وصف ننموده باشد: اسلام زير بار رفتن (احكام خدا و رسول) است، و زير بار رفتن باور نمودن (آنها) است، و باور نمودن قبول كردن (آنها) است، و قبول كردن اعتراف (بآنها) است، و اعتراف نمودن آماده شدن براى بجا آوردن (آنها) است، و بجا آوردن عمل (بآنها) است (پس در حقيقت اسلام همان عمل بدستور خدا و رسول است).

(3126)

121 (3121)- امام عليه السلام (در نكوهش خوهاى زشت و كردارهاى ناشايسته) فرموده است‏

: 1- شگفت دارم براى مرد بخيل و زفتى كه مى‏شتابد بفقر و تنگدستى كه از آن گريزانست (زيرا از آنچه دارد سود نمى‏برد پس با تهى دستان يكسان است) و توانگرى را كه مى‏جويد از دست مى‏دهد (زيرا از مال و دارائيش بهره‏اى نمى‏برد) پس در دنيا مانند تنگدستان زندگى مى‏نمايد و در آخرت مانند توانگران به حسابش مى‏رسند (چون حساب اندوخته را بايد پس بدهد) 2- و شگفت دارم براى گردنكشى كه ديروز نطفه بود و فردا مردار مى‏باشد (كه اگر خاك از روى جسدش بردارند مردم از گندش گريزانند) 3- و شگفت دارم براى كسيكه در خدا دو دل باشد در حاليكه آفريده شده خدا را مى‏بيند (چون نمى‏شود بى آفريننده‏اى آفريده شده‏اى باشد) 4- و شگفت دارم براى كسيكه مرگ را فراموش ميكند در حاليكه مى‏بيند كسى را كه مى‏ميرد، 5- و شگفت دارم براى كسيكه زير بار پيدايش معاد و بازگشت در قيامت نمى‏رود و حال آنكه پيدايش از نطفه را مى‏بيند، 6- و شگفت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1146

دارم براى كسيكه خانه نيستى را آباد ميكند (براى دنيا تلاش مى‏نمايد) و خانه هستى (آخرت) را رها مى‏سازد (در فكر آماده ساختن توشه‏اى براى آن نيست).

(3127)

122 (3122)- امام عليه السلام (در زيان كوتاهى در بندگى) فرموده است‏

: 1- كسيكه در عمل و كار (بندگى خدا) كوتاهى كند (و وقت خود را صرف آبادى دنيا نمايد، براى بدست آوردن و هم براى بى‏نتيجه ماندن آن) بغم و اندوه دچار شود، 2- و خدا را راهى نيست در كسيكه در دارائى و جانش بهره‏اى براى خدا نمى‏باشد (كسيكه از دارائيش در راه خدا ندهد و در ترويج دين او نكوشد اميدوار رحمت او نباشد).

(3128)

123 (3123)- امام عليه السلام (در نگاه‏دارى تن) فرموده است‏

: 1- در اول سرما (پاييز) پرهيز كنيد (خود را بپوشانيد چون بدن با گرمى خو گرفته آزرده شود) و در آخرش (بهار) پيشباز آن رويد (بسيار خود را نپوشانيد چون بدن با سردى خو گرفته زيانى نمى‏بيند) زيرا سرما در بدنها همان ميكند كه در درختها مى‏نمايد:

اول آن مى‏سوزاند (برگشان را مى‏ريزد) و آخرش (برگشان را) مى‏روياند.

(3129)

124 (3124)- امام عليه السلام (در باره بزرگى خدا) فرموده است‏

: 1- پى بردن تو به بزرگى آفريننده آفريده شده را در چشم تو كوچك مى‏نمايد (و بر اثر آن به آفريده شده اعتنا نكرده هميشه متوجه آفريدگار خود مى‏باشى و سعادت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1147

دنيا و آخرت را بدست مى‏آورى).

(3130)

125 (3125)- امام عليه السلام هنگاميكه از (جنگ) صفين بازگشت و به گورستان بيرون كوفه رسيد (در باره پرهيزكارى) فرمود

: 1- اى ساكنين سراهاى ترسناك، و جاهاى بى‏كس و بى آب و گياه، و گورهاى تاريك، اى ساكنين خاك، اى دور ماندگان از وطن، اى بى كسان، اى ترسناكان، شما پيشرو ماييد كه جلو رفته‏ايد، و ما پيرو شماييم كه بشما مى‏رسيم، اما خانه‏ها (تان) را ساكن شدند، و اما زنان (تان) را گرفتند، و اما دارائيها (تان) را پخش كردند، اين آگهى از چيزيست كه نزد ما است پس خبر آنچه نزد شما است چيست؟

پس از آن بسوى يارانش نظر افكنده فرمود: 2- بدانيد اگر ايشان را در سخن اجازه و فرمان بود بشما خبر مى‏دادند كه بهترين توشه (در اين راه) تقوى و پرهيزكارى است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1149

(3131)

126 (3126)- امام عليه السلام هنگاميكه شنيد مردى دنيا را نكوهش مى‏نمود (در ستودن دنيا) فرمود

: 1- اى نكوهنده دنيا كه به نيرنگ او فريفته شده‏اى و به ناراستيهايش گول مى‏خورى! آيا بدنيا فريفته شده‏اى و آنرا نكوهش مى‏نمايى، تو بر آن جرم و گناه مى‏نهى يا دنيا بر تو جرم مى‏نهد؟ 2- از كجا و چه وقت دنيا ترا سرگردان نمود، يا كى فريبت داد؟ آيا به جاهاى بر خاك افتادن پدرانت و پوسيده شدن آنها يا به خوابگاههاى مادرانت زير خاك؟ چه بسيار با دستهاى خود (به تنهايى براى بهبود درد بيمارانت) يارى نمودى، و چه بسيار با دستهايت (بيماران را) پرستارى كردى؟

براى آنان بهبودى طلبيدى، و (پس از تشخيص و بدست آوردن درد) از اطبا فايده دارو پرسيدى، بامداد داروى تو ايشان را بى‏نياز نمى‏كرد (بهبودى نمى‏داد) و گريه (رنج) تو بر آنان سود نداشت، و ترس تو هيچيك از آنها را فائده نبخشيد، و در باره او به خواست خود نرسيدى (شفاء نيافت) و به توانائى خويش (بيمارى و مرگ را) از او دور ساختى! و دنيا او را (كه هر چند كوشش نمودى از چنگ مرگ نرست) براى تو سر مشق قرار داد، و هلاك شدن او را هلاك شدن تو (تا بدانى با تو آن خواهد كرد كه با او نمود) 3- محققا دنيا سراى راستى است براى كسيكه (گفتار) آنرا باور دارد، و سراى ايمنى (از عذاب الهى) است براى كسيكه فهميد و آنچه را كه خبر داد دريافت، و سراى توانگرى است براى كسيكه از آن توشه بر دارد (پيرو خدا و رسول باشد) و سراى پند است براى كسيكه از آن پند گيرد، جاى عبادت و بندگى دوستان خدا (پرهيزكاران) و جاى نماز گزاردن (يا درود فرستادن و طلب آمرزش نمودن) فرشتگان خدا، و جاى فرود آمدن وحى (پيغام) خدا، و جاى بازرگانى دوستاران خدا است كه در آن رحمت و فضل (او را) بدست آورده و سودشان بهشت بود، 4- پس كيست دنيا را نكوهش ميكند در حاليكه (مردم را) به دورى خود (از آنها) آگاه ساخت، و به جدائى خويش ندا داد، و خود و اهلش (مردم) را بفناء و نيست شدن خبر داد، پس براى ايشان به گرفتارى خود گرفتارى (آخرت) را نشان داد، و آنان را به شادى خويش به شادى (آخرت) آرزومند گردانيد؟! 5- شب ميكند با تندرستى (كه شخص بر اثر آن در آسايش و خوشى است) و بامداد كند در سختى و اندوه براى ترغيب و خواستارى (طاعت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1150

و كار آخرت) و ترس و بيم و برحذر بودن (از معصيت و نافرمانى) پس در بامداد پشيمانى (رستاخيز كه اعمال آشكار مى‏گردد) گروهى از مردم (بدكاران) آنرا نكوهش مى‏نمايند (از آن در رنج و افسردگى باشند) و ديگران (نيكوكاران) روز قيامت آنرا بستايند (از آن خوشنودند) كه دنيا (آخرت را) ياد آوريشان كرد و آنان هم (آنرا) بياد آوردند، و آنها را خبر داد و ايشان هم تصديق نمودند، و آنان را پند داد و آنها هم پذيرفتند (و به سعادت جاويد رسيدند).

(3132)

127 (3127)- امام عليه السلام (در باره پايان دنيا) فرموده است‏

: 1- خداوند را فرشته‏اى است كه هر روز فرياد ميكند: بزائيد براى مردن، و جمع كنيد براى از بين رفتن، و بسازيد براى ويران گشتن‏

(3133)

128 (3128)- امام عليه السلام (در باره دنيا) فرموده است‏

: 1- دنيا سراى گذشتن است نه سراى ماندن، 2- و مردم در آن دو دسته‏اند: دسته‏اى خود را در آن (به خواهشهاى نفس) بفروشد پس خويش را (بكيفر آنها) هلاك گرداند، و دسته‏اى خود را (بطاعت و بندگى) بخرد پس خود را (از عذاب رستخيز) برهاند.

(3134)

129 (3129)- امام عليه السلام (در شرائط دوستى) فرموده است‏

: 1- دوست (در حقيقت) دوست‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1151

نيست مگر آنكه رعايت نمايد برادر (دوست) خود را در سه وقت: در رنج و گرفتارى او (بجان و مال همراهى كند) و در نبودن او (از گفتن و شنيدن سخنان ناروا حفظش نمايد) و در وفات و بدرود زندگى او (بدعا و استغفار يادش كند).

(3135)

130 (3130)- امام عليه السلام (در دعا و توبه و استغفار و شكر) فرموده است‏

: 1- كسى را كه چهار چيز دادند از چهار چيز نوميد نگشته: كسيرا كه امر بدعا نمودند از روا ساختن درخواست نوميدش نگردانند، و كسيرا كه دستور توبه دادند از پذيرفتن نوميدش نسازند، و كسيرا كه باستغفار وادار نمودند از آمرزش نوميدش ننمايند، و كسى را كه شكر و سپاس ياد دادند از افزونى (نعمتها) نوميدش نكنند (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) و تصديق و گواهى بر اين فرمايش در كتاب خداى تعالى است كه در باره دعا (س 40 ى 60) فرموده است: و قال ربكم‏ يعنى بخوانيد مرا در خواست شما را روا مى‏سازم،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1152

و در باره استغفار (س 4 ى 110) فرموده است: من يعمل سوءا أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما يعنى كسيكه كار زشت انجام دهد يا بخود ستم كند پس از آن از خدا آمرزش بخواهد خداوند را آمرزنده مهربان مى‏يابد، و در باره سپاسگزارى (س 14 ى 7) فرموده است: لئن شكرتم لأزيدنكم‏ يعنى اگر شكر نعمت بجا آوريد نعمت شما را افزون ميسازم، و در باره توبه (س 4 ى 17) فرموده است: إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فأولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما يعنى خدا توبه كسانى را مى‏پذيرد كه كار زشت و ناشايسته از روى نادانى بجا آورده پس از آن بزودى (پيش از رسيدن مرگ) توبه كنند پس خدا آنها را مى‏بخشد و خدا (به توبه راستى) دانا و (در باره هر كس) درستكار است.

(3136)

131 (3131)- امام عليه السلام (در باره اسرار بعضى از عبادات) فرموده است‏

: 1- نماز (سبب) تقرب و نزديكى هر پرهيزكارى است (به رحمت خدا) 2- و حج جهاد (جنگيدن در راه خداى) هر ناتوانى است (كه توانائى جهاد با كفار را ندارد، زيرا حج مشتمل به سختيهاى جهاد از قبيل دورى از زن و فرزند و برخوردن به سردى و گرمى و ترس و بيم است، و اينكه حج را جهاد ناتوانان فرمود براى آنست كه توانايان را بغير از حج جهاد هم لازم است) 3- و براى هر چيز زكاتى است و زكاة و نمو بدن روزه داشتن است (اگر چه در ظاهر قوه بدن كم ميشود ولى در باطن با دورى گزيدن از شهوات نفس توانا مى‏گردد، چنانكه دارائى با زكوة دادن در ظاهر كم ميشود ولى در باطن با بركت و پرسود مى‏گردد) 4- و جهاد زن خوشرفتارى با شوهر و اطاعت از او است (چون جهاد بر او روا نيست و مهمترين جهاد او زد و خورد با نفس اماره و پيروى از شوهر است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1153

(3137)

132 (3132)- امام عليه السلام (در باره صدقه) فرموده است‏

: 1- رسيدن روزى را (از آسمان رحمت) با صدقه دادن بخواهيد (چون صدقه سبب رسيدن روزى است) (3138) 2- و كسيكه به گرفتن عوض يقين و باور داشته باشد ببخشيدن سخى و جوانمرد است (چون باور دارد كه از جانب خداوند عوض مى‏گيرد در بخشيدن بخل و زفتى نمى‏كند).

(3139)

133 (3133)- امام عليه السلام (در باره روزى) فرموده است‏

: 1- كمك و يارى (روزى هر كس از جانب خدا) باندازه نيازمندى (او) خواهد رسيد.

(3140)

134 (3134)- امام عليه السلام (در ترغيب به ميانه‏روى) فرموده است‏

: 1- تنگدست نشد كسيكه (در زندگى) ميانه روى پيشه نمود (در قرآن كريم س 17 ى 29 مى‏فرمايد: و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا يعنى دست خود را به گردنت مبند «در صرف مال سختگير مباش» و نه بسيار باز و گشاده دار كه «هر كدام كنى» به نكوهش و حسرت و اندوه بنشينى).

(3141)

135 (3135)- امام عليه السلام (در باره آسوده ماندن) فرموده است:

1- كمى جيره خوار يكى از دو دست است (و دست ديگر بدست آوردن مال است) (3142) 2- و دوستى نمودن (با مردم) نيمى از خرد است (و نصف ديگر سائر صفات يا دور ماندن از شر و بدى ايشانست) (3143) 3- و گرفتارى و اندوه نصف پيرى است (و نيم ديگر فزونى عمر مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1154

خ (3144)

136 (3136)- امام عليه السلام (در شكيبائى) فرموده است‏

: 1- شكيبائى باندازه اندوه مى‏رسد (مصيبت هر چه بزرگ باشد خداوند برابر آن شكيبائى عطا مى‏فرمايد) 2- و كسيكه در مصيبت دست خويش به رانش زند (بيتابى كند) پاداشش (كه براى او در آن مصيبت مقرر گشته) تباه مى‏گردد.

(3145)

137 (3137)- امام عليه السلام (در نكوهش عمل بيجا) فرموده است‏

: 1- بسا روزه دارى را كه از روزه داشتنش جز گرسنگى و تشنگى نمى‏ماند، 2- و بسا نماز (شب) گزارى كه از ايستادن و نماز گزاردنش جز بيدارى و رنج نيست (چون روزه و نماز را طبق دستور انجام نداده) 3- چه نيك است خواب زيركان و روزه باز كردن ايشان (چون آنان آنچه كنند بجا و طبق دستور مى‏باشد).

(3146)

138 (3138)- امام عليه السلام (در ترغيب بصدقه و زكوة و دعا) فرموده است‏

: 1- ايمانتان را با صدقه سياست و حفظ نمائيد (كه صدقه نشانه كمال ايمان است و مؤمن براى پاداش با نيت پاك بآن مى‏شتابد) 2- و داراييهاتان را با زكوة دادن در پناه در آوريد (چون اگر ندهيد بفقراء و مستمندان خيانت كرده‏ايد و شايسته است كه از بين برود) 3- و گرفتاريهاى پى در پى را با دعاء و درخواست دور نمائيد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1155

(3147)

139 (3139)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است به كميل ابن زياد نخعى‏

[قسمت اول حكمت‏]

(كه از خواص و نيكان و ياران آن بزرگوار بوده) كميل ابن زياد گفته: امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام دست مرا گرفته بصحراء برد، چون به بيرون شهر رسيد آهى كشيد مانند آه كشيدن اندوه رسيده، پس از آن (در باره دانش و دانشمندان) فرمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1156

1- اى كميل ابن زياد، اين دلها ظرفها (ى علوم و حقائق و اسرار) است، و بهترين آن دلها نگاه‏دارنده‏تر آنها است (سپرده شده را خوب نگاه‏دارى كرده بياد دارد) پس (هشيار باش و) از من نگاه‏دار و بياد داشته باش آنچه بتو مى‏گويم:

2- مردم سه دسته‏اند: عالم ربانى (داناى خداشناسى كه به مبدأ و معاد آشنا بوده بآن عمل نمايد) و طالب علم و آموزنده‏اى كه (از جهل و نادانى) بر راه نجات و رهائى يافتن است، و مگسان كوچك و ناتوانند (نادان نفهم به انواع زشتيها آلوده) كه هر آواز كننده‏اى (بهر راهى) را پيروند، و با هر بادى مى‏روند (درست را از نادرست تمييز نداده و بمذهب و طريقه‏اى پايدار نيستند و بهر راه كه پيش مى‏آيد مى‏روند) از نور دانش روشنى نطلبيده‏اند (در تاريكى نادانى مانده‏اند) و به پايه استوارى (عقائد حقه كه روى دو پايه عقل و علم است) پناه نبرده‏اند (آنها را فرا نگرفته و پيرو گمراه كنندگانند).

3- اى كميل، علم بهتر از مال است (زيرا) علم ترا (از گرفتاريهاى دنيا و آخرت) نگاه‏دارد، و تو مال را (از تباه شدن) نگاه مى‏دارى، مال را بخشيدن كم مى‏گرداند و علم بر اثر بخشيدن (ياد دادن بديگرى) افزونى مى‏يابد، و پرورده شده و بزرگى به دارائى با از بين رفتن آن از دست مى‏رود (و بزرگى بعلم از بين رفتنى نيست) 4- اى كميل ابن زياد، آشنائى با علم و تحصيل آن دين است كه بسبب آن (در روز رستاخيز) جزاء و پاداش داده ميشود، انسان در زندگى خود با علم طاعت و پيروى (از خدا و رسول و ائمه دين) و پس از مرگ پسنديده گوييها (كه مردم در باره‏اش مى‏گويند) بدست مى‏آورد، و علم فرمانروا است و مال فرمانبر و مغلوب است (مال در معرض انتقال و زوال مى‏باشد و علم باقى و برقرار).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1157

[قسمت دوم حكمت‏]

5- اى كميل ابن زياد، گرد آورندگان دارائيها تباه شده‏اند در حاليكه زنده هستند (اگر چه زنده‏اند ولى غرور و طغيان هلاكشان خواهد كرد) و دانشمندان پايدار مى‏باشند چندان كه روزگار بجا است، وجودشان (با بدرود گفتن از اين جهان) گمشده است و صورتهاشان (بر اثر ذكر جميل و پسنديده گوئى مردم از آنها) در دلها برقرار است، 6- آگاه باش اينجا علم فراوان هست- و بدست مبارك به سينه خود اشاره فرمود- اگر براى آن ياد گيرندگان مى‏يافتم (اگر بودند زيركانى كه توانائى فهم آنرا داشتند آشكار مى‏نمودم، در اينجا امام عليه السلام از نبودن كسانيكه لياقت توانائى فهم معارف الهيه را دارند تأسف مى‏خورد) آرى مى‏يابم تيز فهم را كه از او (بر آن علوم) مطمئن نيستم (زيرا) دست افزار دين را براى دنيا بكار مى‏برد، و به نعمتهاى خدا (توفيق بدست آوردن علم و معرفت) بر بندگانش و به حجتهايش (عقل و خرد) بر دوستانش برترى مى‏جويد (چون چنين كس آراسته نيست اگر علم حقيقى را بدست آرد وسيله جاه و رونق بازار دنيا و برترى بر بندگان خدا قرار دهد، و به پشتيبانى آن نعمتها و حجتها ابواب زحمت و گرفتارى بروى مردم بگشايد) يا مى‏يابم فرمانبرى را براى ارباب دانش (مقلد و پيرو در گفتار و كردار) كه او را در گوشه و كنار خود (تقليد و پيروى از داننده) بينائى نيست، به اولين شبهه‏اى كه رو دهد شك و گمان خلاف در دل او آتش مى‏افروزد (اين صفت كسانى است كه پيرو دين حق هستند ولى فهمشان كوتاه است پس با آنها جز مسائل ظاهرى از قبيل صورت نماز و روزه و بهشت و دوزخ نتوان گفت و در حقائق و معارف اعتماد بفهم آنان نيست) بدان كه نه اين (مقلد بى‏بصيرت) اهل (امانت و علم حقيقى) مى‏باشد و نه آن (تيز فهم) يا مى‏يابم كسى را كه در لذت و خوشى زياده روى كرده و به آسانى پيرو شهوت و خواهش نفس ميشود، يا كسى را كه شيفته گرد آوردن و انباشتن (دارائى و كالاى دنيا) است، اين دو هم از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1158

نگهدارندگان دين در كارى از كارها نيستند، نزديكترين مانند باين دو چهارپايان چرنده مى‏باشند، در چنين روزگار (كه حمله علم يافت نمى‏شود) علم به مرگ حمله و نگهدارش مى‏ميرد (از بين مى‏رود).

[قسمت سوم حكمت‏]

7- بار خدايا آرى (اللهم بلى در اينجا به منزله كلمه استثناء است) زمين خالى و تهى نمى‏ماند از كسيكه به حجت و دليل دين خدا را بر پا دارد (و آن كس) يا آشكار و مشهور است (مانند يازده امام عليهم السلام) يا (بر اثر فساد و تباهكارى) ترسان و پنهان (مانند امام دوازدهم عجل الله فرجه) تا حجتها و دليلهاى روشن خدا (آثار نبوت و احكام دين و علم و معرفت) از بين نرود (باقى و برقرار ماند، ابن ميثم «رحمه الله» مى‏فرمايد: اين فرمايش تصريح است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1159

باينكه وجود امام در هر زمانى بين مردم چندان كه تكليف باقى است واجب و لازم است) و ايشان چندند و كجايند (يا تا چه زمانى ترسان و پنهانند)؟ بخدا سوگند از شمار بسيار اندك هستند، و از منزلت و بزرگى نزد خدا بسيار بزرگوارند، خداوند بايشان حجتها و دليلهاى روشن خود را حفظ ميكند تا آنها را بمانندانشان سپرده و در دلهاشان كشت نمايند (تا دنيا از دين و علم و حكمت تهى نماند) 8- علم و دانش با بينائى حقيقى بايشان يك باره رو آورده، و با آسودگى و خوشى يقين و باور بكار بسته‏اند، و سختى و دشوارى اشخاص به ناز و نعمت پرورده را سهل و آسان يافته‏اند (براى خوشنودى خدا با همه سختيهاى دنيا ساخته و پارسائى پيش گرفته دلبستگى بدنيا ندارند) و بآنچه (بى‏كسى و رنج و تنگدستى و گرفتارى كه) نادانان دورى گزينند انس و خو گرفته‏اند، و با بدنهائى كه روحهاى آنها بجاى بسيار بلند (رحمت خدا) آويخته در دنيا زندگى ميكنند، آنانند در زمين خلفاء و نمايندگان خدا كه (مردم را) بسوى دين او مى‏خوانند، آه آه بسيار مشتاق و آرزومند ديدار آنان هستم (پس فرمود:) اى كميل اگر مى‏خواهى برگرد.

(3148)

140 (3140)- امام عليه السلام (در باره گفتار) فرموده است‏

: 1- مرد در زير زبان خود پنهان است (تا سخن نگويد شناخته نشود).

(3149)

141 (3141)- امام عليه السلام (در باره مقام و منزلت) فرموده است‏

: 1- تباه گشت مردى كه قدر و منزلت خود را نشناخت (ندانست كه چه گوهر گران مايه است، يا از حد تجاوز كرده پا از گليمش درازتر نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1161

(3150)

142 (3142)- امام عليه السلام به مردى كه از آن حضرت درخواست پند و اندرز نمود (در نكوهش خوهاى ناشايسته) فرمود

: 1- مباش كسيكه بى عمل و كردار (عبادت و بندگى) بآخرت اميدوار است، و به اميد دراز توبه و بازگشت (از معصيت و نافرمانى) را پس مى‏اندازد، در (باره) دنيا گفتارش گفتار پارسايان و رفتارش رفتار خواستاران است، اگر از (كالاى) دنيا باو داده شود سير نگردد، و اگر باو نرسد قناعت نكند (به بهره خود خورسند نماند) 2- ناتوان است از سپاسگزارى آنچه (نعمت‏هايى كه) باو داده شده است و مى‏جويد زيادى را در آنچه نرسيده (باو داده نشده، از كار ناشايسته ديگران را) باز مى‏دارد و خود (از آنچه نهى مى‏نمايد) دست بر نمى‏دارد، و فرمان مى‏دهد بآنچه خود بجا نمى‏آورد، نيكوكاران را دوست دارد و كردارشان را انجام نمى‏دهد، و گناه كاران را دشمن دارد و خود يكى از آنها است، از جهت زيادى گناهان از مرگ كراهت داشته بدش مى‏آيد و ايستادگى ميكند بر آنچه (گناهانى كه) سبب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1162

كراهت از مرگ شده، 3- اگر بيمار شود (از بد رفتاريش) پشيمان گردد و چون تندرستى يابد آسوده و غافل ماند، هر گاه (از بيمارى) آسايش بيند خود پسند شود و چون گرفتار گردد نوميد و پژمرده شود، اگر بلاء و سختى برايش پيش آيد با نگرانى دعا و زارى نمايد، و چون راحتى و خوشى باو دست دهد از روى غرور و فريب (به كالاى دنيا از خدا) دورى گزيند، نفس (اماره) بر او مسلط است بآنچه (آمرزش گناهان كه) گمان دارد، و مسلط نيست بآنچه (مرگ و عذاب جاويد كه) باور دارد، 4- بر ديگرى به گناه به كمتر از گناه خود مى‏ترسد (گناه او را بزرگ مى‏شمارد) و پاداش بيشتر از كردارش را براى خود اميدوار است (طاعت خويش را بزرگ مى‏پندارد) چون به توانگرى رسد شاد شده در فتنه و گمراهى افتد (پى هم گناه ميكند) و چون تنگدست گردد (از رحمت خدا) نوميد شده و (در عبادت و بندگى) سستى نمايد، و اگر طاعت و بندگى كند كوتاهى نمايد (درست انجام ندهد) و چون درخواست كند (از خدا حاجت طلبد) اصرار و كوشش دارد، اگر باو شهوت و خواهشى (آسايش و خوشى) رو آورد نافرمانى پيش گرفته توبه و بازگشت را پشت سر اندازد، و اگر باو اندوهى برسد از دستورهاى دين (شكيبائى و بردبارى و پناه بخدا بردن به هنگام سختى) دورى گزيند (براى مردم) 5- عبرت و پند گرفتن از ديگران را بيان ميكند و خود عبرت نمى‏گيرد، و در اندرز دادن مى‏كوشد و خود پند پذير نيست، پس او به گفتار مى‏نازد و عمل و كردارش اندك است، در آنچه (دنيا و كالاى آن كه) فانى و نابود گردد كوشش مى‏نمايد و در آنچه (آخرت و آنچه در آنست كه) باقى و جاويد است سهل انگارى ميكند، غنيمت و سود (طاعت و بندگى خدا) به نظرش غرامت و تاوان مى‏آيد (زيان پندارد) و غرامت و تاوان (معصيت و نافرمانى) غنيمت و سود، از مرگ ترسان است و پيش از اينكه فرصت از دست برود (به اعمال صالحه و كردار خدا پسند) نمى‏شتابد، بزرگ مى‏شمارد از نافرمانى ديگرى معصيتى را كه بزرگتر از آنرا از خود خرد مى‏پندارد، و از بندگى خويش بسيار مى‏شمارد طاعتى را كه از ديگرى اندك داند، پس او بمردم سختگير است و بخود سهل انگار، 6- بيهوده گوئى با توانگران را بيشتر دوست دارد از ياد خدا با تنگدستان، براى سود خود به زيان ديگرى حكم ميكند (اگر چه نادرست باشد) و براى سود ديگرى به زيان خود حكم نمى‏كند (اگر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1163

چه درست باشد) ديگرى را راهنمائى مى‏نمايد و خود را گمراه مى‏سازد پس از او پيروى ميكنند و خود معصيت مى‏نمايد، و (حق خود را) تمام مى‏ستاند و (حق ديگرى را) تمام نمى‏دهد، و از مردم مى‏ترسد نه در راه پروردگارش (از ترس آنان كارى را انجام مى‏دهد كه خدا پسند نيست) و در كار مردم از پروردگارش نمى‏ترسد (بآنان زيان مى‏رساند و از خدا بيمى ندارد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) اگر در كتاب نهج البلاغة جز اين فرمايش نبود همان براى پند سودمند و حكمت رسا و بينائى بينا و عبرت و پند انديشه كننده بس بود.

(3151)

143 (3143)- امام عليه السلام (در باره پايان هر كس) فرموده است‏

: 1- پايان هر كس شيرين (سعادت و خوشبختى) است يا تلخ (شقاوت و بدبختى).

(3152)

144 (3144)- امام عليه السلام (در اينكه هر چيز نيست ميشود) فرموده است‏

: 1- براى هر پيشآمدى بر گشتنى است و آنچه برگشت چنان است كه نبوده (خوشى و تلخى دنيا كه هر كس را به نوبت پيش آيد بزوال و نيستى مى‏گرايد بطوريكه چون بگذرد گويا چنين روز خوشى يا تلخى نبوده است).

(3153)

145 (3145)- امام عليه السلام (در شكيبائى) فرموده است‏

: 1- فيروزى از شكيبا و بردبار جدا نمى‏شود هر چند روزگار (سختى) باو دراز گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1164

(3154)

146 (3146)- امام عليه السلام (در باره راضى بودن بكار ديگرى) فرموده است‏

: 1- كسيكه بكار گروهى خوشنود باشد مانند آنست كه با ايشان در آن كار همراه بوده (چون رضا بكار زشت مستلزم دوست داشتن آنست و آن از صفات رذيله و گناه و مستحق كيفر مى‏باشد) و (امتياز بين كننده كار و راضى بآن اينست كه) بر هر كننده كار باطل و نادرست دو گناه است (يكى) گناه بجا آوردن آن، و (ديگرى) گناه رضا و خوشنودى بآن (كه در نيت و دل است).

(3155)

147 (3147)- امام عليه السلام (در باره عهد و پيمان) فرموده است‏

: 1- ميخهاى عهد و پيمانها را بگيريد (در حفظ و وفاى بآنها بكوشيد، يا آنكه شرائط عهد و پيمان را محكم و استوار نمائيد، يا با وفادار پيمان بنديد نه با كسيكه شايسته نيست مانند كفار و منافقين، زيرا ايشان بعهد خود وفا نمى‏كنند چنانكه در قرآن كريم س 9 ى 10 مى‏فرمايد: لا يرقبون في مؤمن إلا و لا ذمة يعنى ايشان در باره اهل ايمان مراعات حق خويشاوندى و عهد و پيمان را نمى‏نمايند).

(3156)[[1]](#footnote-1)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏6 ؛ ص1164**

148 (3148)- امام عليه السلام (در ترغيب به پيروى از ائمه هدى عليهم السلام) فرموده است‏

: 1- بر شما باد پيروى كسيكه به نشناختن او معذور نيستيد (از ائمه عليهم السلام پيروى نمائيد و اگر بگوئيد ايشان را نشناختيم عذرتان پذيرفته نيست، زيرا قوانين و احكام دين را بايد از آنها آموخت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1165

(3157)

149 (3149)- امام عليه السلام (در پند و اندرز) فرموده است‏

: 1- بشما بينائى داده‏اند اگر چشم بگشائيد، و راه نموده‏اند اگر راه بيابيد، و شنوايى بخشيده‏اند اگر بشنويد.

(3158)

150 (3150)- امام عليه السلام (در باره نيكى) فرموده است‏

: 1- برادر (دوست) خود را با نيكى سرزنش كن (بجاى سرزنش باو نيكى نما تا شرمنده شود چون شرمندگى از هر سرزنش اثرش بيشتر است) و بدى او را با بخشش بر او بر طرف گردان (زيرا بخشش موجب دوستى است و بدى در برابر بدى سبب زياده كردن دشمنى، در قرآن كريم س 23 ى 96 مى‏فرمايد: ادفع بالتي هي أحسن السيئة يعنى آزار و بدى «امت» را بآنچه نيكوتر است دفع كن).

(3159)

151 (3151)- امام عليه السلام (در پرهيز از جاهاى تهمت) فرموده است‏

: 1- هر كه به جاهاى تهمت و بدگمانى برود بد گمان بخود را نبايد سرزنش نمايد (زيرا خود سبب شده كه باو گمان بد برند).

(3160)

152 (3152)- امام عليه السلام (در باره مشورت) فرموده است‏

: 1- هر كه (بر چيزى) دست يافت خود رأى ميشود (به رأى و انديشه ديگران بى‏اعتنا گردد) (3161) 2- و هر كه خود رأيى نمود (در كار مشورت نكرد) تباه گشت، 3- و هر كه با مردان (با تجربه) شور نمايد با خردهاشان شركت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1166

ميكند (و هويدا است كه حكم چند عقل در هر كار از حكم يك عقل سودمند و شايسته‏تر است).

(3162)

153 (3153)- امام عليه السلام (در آشكار نكردن راز) فرموده است‏

: 1- هر كه راز خود را پنهان نمود خير و نيكوئى بدست او است (بر خير و صلاح خويش دست دارد بخلاف آنكه رازش را فاش نمايد).

(3163)

154 (3154)- امام عليه السلام (در نكوهش تنگدستى) فرموده است‏

: 1- فقر و تنگدستى مرگ بسيار بزرگست (زيرا سختى مرگ يك بار است و سختى بى‏چيزى هر آن مشاهده ميشود).

(3164)

155 (3155)- امام عليه السلام (در نيكى به آن كه شايسته نيست) فرموده است‏

: 1- هر كه بجا آورد حق كسيرا كه او حقش را بجا نمى‏آورد (احترام كند كسيرا كه او در باره‏اش احترام نمى‏نمايد) او را بندگى نموده است (زيرا بندگى فروتنى است در باره كسيكه بدون خواستن پاداش اعتراف به عظمت و بزرگى او شود پس احترام بكسيكه سود و زيانى ندارد مانند عبادت و بندگى او است، و چون در بعضى از جاها احترام كردن ستوده شده پس منظور امام عليه السلام از اين فرمايش اينست كه شخص در احترام از حد تجاوز نكند يا كسيرا كه شايسته نيست بزرگ نداند چنانكه در وصيت خود بامام حسن عليه السلام فرمود: احمل نفسك من أخيك عند صرمه على الصلة تا آنجا كه فرمود: و إياك أن تضع ذلك فى غير موضعه أو أن تفعله بغير أهله، براى ترجمه و شرح آن بجزء پنجم اواخر نامه سى و يكم مراجعه شود. و در نسخه ابن ابى الحديد فقد عبده بتشديد باء ضبط شده يعنى كسيكه بجا آورد حق كسيرا كه او حقش را بجا نمى‏آورد او را بنده خويش گردانيده، زيرا در بجا آوردن حق او پاداشى در نظر نگرفته است بلكه خواسته باو احسان و نيكى كند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1167

(3165)

156 (3156)- امام عليه السلام (در باره اطاعت مخلوق) فرموده است‏

: 1- اطاعت و پيروى مخلوق سزاوار نيست جائيكه نافرمانى خدا در آن باشد (يا عبادت و بندگى جائز نيست آنجا كه موجب معصيت باشد مانند نماز خواندن در زمين غصبى و جائى كه به ستم گرفته شده است).

(3166)

157 (3157)- امام عليه السلام (در باره دست اندازى بحق ديگرى) فرموده است‏

: 1- كسيكه در باره حق خود سهل انگارى كند سرزنش نمى‏شود بلكه سرزنش براى كسى است كه بحق ديگرى دستبرد زده (زيرا كسيكه بحق ديگرى دست اندازد ستم نموده و ستم بدترين زشتيها و ستمگر شايسته سرزنش است).

(3167)

158 (3158)- امام عليه السلام (در زيان خود پسندى) فرموده است‏

: 1- خود پسندى (شخص را) از بدست آوردن افزونى باز مى‏دارد (زيرا خودپسند در هر مقامى گمان دارد كه منتهى درجه آنرا يافته و اين گمان او را از بدست آوردن مقام بالاتر باز مى‏دارد).

(3168)

159 (3159)- امام عليه السلام (در دل نبستن بدنيا و اهل آن) فرموده است:

1- امر (آخرت كه از مرگ شروع ميشود) نزديك است (براى برداشتن توشه بكوش) و با هم بودن (در دنيا) اندك (بزودى جدا مى‏شويد پس دلبستگى را نشايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1168

(3169)

160 (3160)- امام عليه السلام (در ستودن بينايان) فرموده است‏

: 1- محققا براى آنكه دو چشم دارد صبح روشن است (براى خردمند بينا دين حق و راه راست هويدا است و او مانند كور دلان در شك و دو دلى نمى‏باشد).

(3170)

161 (3161)- امام عليه السلام (در نافرمانى نكردن) فرموده است‏

: 1- گناه نكردن آسانتر است از خواستن توبه و بازگشت (زيرا در گناه نكردن سختى و رنجى نيست بخلاف توبه كه محتاج نزديك شدن دل بنده بحق است و صلاحيت داشتن را براى پذيرفته شدن توبه‏اش).

(3171)

162 (3162)- امام عليه السلام (در خوددارى) فرموده است‏

: 1- بسا يك خوردن كه خوردنيها را جلو گيرد (بسا شخص غذاى زيان رسانى خورده يا در خوردن افراط نمايد كه بيمار گردد و زمان درازى از خوردنيها باز ماند، اين فرمايش مثلى است براى كسيكه پى سود كم رفته از سود بسيار بازماند كه اگر خوددارى مى‏نمود سود بسيار مى‏يافت).

(3172)

163 (3163)- امام عليه السلام (در نكوهش نادانى) فرموده است‏

: 1- مردم دشمنند آنچه را كه نمى‏دانند (زيرا نادانان آنچه مى‏دانند دانش پندارند و جز آنرا نادرست، چنانكه در قرآن كريم س 10 ى 39 مى‏فرمايد: كذبوا بما لم يحيطوا يعنى انكار ميكنند چيزى را كه بآن دست نيافته‏اند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1169

(3173)

164 (3164)- امام عليه السلام (در باره مشورت و كنگاش) فرموده است‏

: 1- كسيكه به راههاى انديشه‏ها رو آورد (از خردمندان كمك فكرى بطلبد) جاهاى خطاء و اشتباه كارى را بشناسد (و از آنچه زيان دارد دورى گزيند).

(3174)

165 (3165)- امام عليه السلام (در سود كار براى خدا) فرموده است‏

: 1- هر كس نيزه خشم (خود) را براى (رضا و خوشنودى) خدا تيز كند (در نهى از منكر بكوشد) بر كشتن و از بين بردن سختترين نادرستيها توانا باشد (خدا او را در شكست اهل باطل هر چند توانا باشند ياريش خواهد نمود).

(3175)

166 (3166)- امام عليه السلام (در اقدام بكار) فرموده است‏

: 1- هر گاه از كارى ترسيدى خود را در آن افكن، زيرا سختى حذر كردن و پائيدن بزرگتر است از آنچه از آن ترس دارى (اگر در بلاء و گرفتارى باشى بهتر است كه در بيم و ترس آن بمانى، و اين فرمايش راجع به امور دنيا است كه شنيدن آنها مهمتر از ديدن آنها است بخلاف آخرت كه آيات و اخبار و فرمايش امام عليه السلام در همين كتاب گويا است كه ديدن آنها مهمتر از شنيدن مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1170

(3176)

167 (3167)- امام عليه السلام (در سرورى) فرموده است‏

: 1- ابزار رياست و سرورى فراخى سينه (تحمل سختيها و شكيبائى در كارها و دادرسى و مانند آنها) است.

(3177)

168 (3168)- امام عليه السلام (در جلوگيرى از بد كارى) فرموده است‏

: 1- بدكار را به پاداش نيكوكار (ارجمند داشتن و احسان و نيكوئى باو) رنجه دار (چون هيچ زجرى براى بد كرداران سختتر از ارجمند داشتن و نيكى نمودن با نيكان نمى‏باشد).

(3178)

169 (3169)- امام عليه السلام (در باره بد خواه نبودن) فرموده است‏

: 1- درو كن (دور ساز) بدى (كينه) را از سينه ديگرى با كندن (دور ساختن) آن از سينه خود (چون هر كس براى ديگران بد انديشد براى او بد انديشند، و هر كه كينه ديگران در دل گيرد كينه او در دل گيرند).

(3179)

170 (3170)- امام عليه السلام (در نكوهش ستيزگى) فرموده است‏

: 1- ستيزگى انديشه (شايسته) را دور مى‏سازد (شخص را از راه راست باز ميدارد و سود انديشه را از دست مى‏دهد).

(3180)

171 (3171)- امام عليه السلام (در نكوهش آز) فرموده است‏

: 1- طمع بندگى هميشگى است (آزمند هميشه بنده و گرفتار است و تا از طمع چشم نپوشد آزاد نگشته رهائى نيابد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1171

(3181)

172 (3172)- امام عليه السلام (در باره دور انديشى) فرموده است‏

: 1- نتيجه تقصير و كوتاهى (در امرى) پشيمانى است و سود احتياط و دور انديشى درستى (رهائى از زيان) است.

(3182)

173 (3173)- امام عليه السلام (در نكوهش بجا نگفتن و بيجا گفتن) فرموده است‏

: 1- خير و نيكى نيست در خاموشى با حكمت و دانش (هنگاميكه بايد گفت) چنانكه نيكى نيست در گفتار با جهل و نادانى.

(3183)

174 (3174)- امام عليه السلام (در اينكه راه راست يكى است) فرموده است‏

: 1- دو خواندن به راهى (از دو كس) دو جور نگشت مگر آنكه يكى از آن دو گمراهى است (چون اگر هر دو بر حق و درست شد دو جور نمى‏شود، در قرآن كريم س 10 ى 32 مى‏فرمايد: فما ذا بعد الحق إلا الضلال‏ يعنى پس از بيان حق و راستى چه باشد جز گمراهى).

(3184)

175 (3175)- امام عليه السلام (در باره ايستادگى خود در راه حق) فرموده است‏

: 1- شك و دو دلى در حق (اصول و فروع دين مقدس اسلام) ننمودم از آن هنگام كه بآن نموده شدم (آنرا دانستم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1172

(3185)

176 (3176)- امام عليه السلام (در بعضى از صفات خود) فرموده است‏

: 1- (هيچ گاه) دروغ نگفتم و دروغ گفته نشدم (از پيغمبر اكرم دروغ نشنيدم، زيرا پيغمبر و امام منزه و آراسته از دروغ هستند) و گمراه نشدم و كسى بوسيله من گمراه نگشت.

(3186)

177 (3177)- امام عليه السلام (در زيان ستم) فرموده است‏

: 1- براى ستم پيشه فردا (روز رستخيز) دست گزى (از اندوه بيشمار) هست (چنانكه در قرآن كريم س 25 ى 27 مى‏فرمايد: و يوم يعض الظالم على يديه‏ يعنى روزى كه ستمگر دستهاى خود را بدندان مى‏گزد).

(3187)

178 (3178)- امام عليه السلام (در باره مرگ) فرموده است‏

: 1- كوچ كردن (رفتن از دنيا) نزديك است (پس خردمند كسى است كه توشه برداشته هنگام رسيدن مرگ آماده باشد).

(3188)

179 (3179)- امام عليه السلام (در باره رنج راه حق) فرموده است‏

: 1- هر كه براى حق چهره‏اش را نمايان سازد (آنرا كمك و يارى نمايد) نزد نادانان مردم تباه گردد (از آنها سخت آزار بيند، و در بعضى از نسخ نهج البلاغه جمله عند جهلة الناس بيان نشده پس معنى فرمايش امام عليه السلام چنين ميشود: هر كه از حق اعراض و دورى كند هلاك و تباه گردد، چون دورى كننده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1173

از كسى روى خويش باو متوجه نمايد).

(3189)

180 (3180)- امام عليه السلام (در ترغيب به شكيبايى) فرموده است‏

: 1- هر كه را شكيبائى رهائى نداد بيتابى او را تباه گرداند (زيرا پاداش شكيبائى را از دست داده بكيفر بيتابى گرفتار است).

(3190)

181 (3181)- امام عليه السلام (در شكايت از خلفاء) فرموده است‏

: 1- اى شگفتا آيا خلافت با مصاحبت و همراه بودن (با پيغمبر اكرم) مى‏رسد (كه عمر با ابو بكر گفت: تو در سختى و آسايش مصاحب و همراه رسول خدا بودى دستت را بده تا با تو بيعت كنم، هنگاميكه ابو بكر باو مى‏گفت: دستت را بده تا بتو بيعت نمايم) و بسبب مصاحبت و خويشاوندى (با آن بزرگوار) نمى‏رسد؟! (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) و روايت شده كه آن حضرت در اين باره سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم‏ |  | فكيف بهذا و المشيرون غيب‏ |
| و إن كنت بالقربى حججت خصيمهم‏ |  | فغيرك أولى بالنبى و أقرب‏ |
|  |  |  |

يعنى اگر تو (ابو بكر) بسبب شورى و اجماع امت زمام كارهاى مردم را بدست گرفتى پس چگونه باين رسيدى كه اصحاب رأى و انديشه (بنى هاشم و مخصوصا امام عليه السلام در آن شورى و اجماع) حاضر نبودند، و اگر به خويشاوندى (با رسول اكرم) بر زد و خورد كننده آنان (در باره خلافت) غلبه و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1174

برترى يافتى (ابو بكر در سقيفه با انصار احتجاج نموده دليل آورد كه ما عترت و خويش رسول خدا هستيم) پس ديگرى (امام عليه السلام) به پيغمبر نزديكتر و سزاوارتر است (زيرا اگر پيغمبر دختر ترا گرفته امام عليه السلام داماد و پسر عم او است).

(3191)

182 (3182)- امام عليه السلام (در پند و اندرز) فرموده است‏

: 1- مرد (آدمى) در دنيا نشانه‏اى است كه مرگها (سببهاى مرگ) در آن تير مى‏اندازند، و چپاول شده‏اى است كه بلاها و دردها بآن مى‏شتابند، و با هر آشاميدنش گلو گرفتنى و در هر لقمه‏اش اندوهها است (هر لذت و خوشى با اندوهى است) 2- و بنده به نعمتى نمى‏رسد مگر به جدائى از نعمت ديگرى، و رو نمى‏آورد به روزى از زندگيش مگر به جدائى روز ديگر از مدت (زندگانى) خود (كه برايش مقدر گشته) 3- پس ما ياوران مرگيم (كه هر روزى بآن نزديك مى‏شويم و بهر نفس گامى به سويش پيش مى‏نهيم) و جانهاى ما نشانه تباهى‏ها است، پس از كجا ببقاء و هستى اميدوار باشيم در حاليكه اين شب و روز بچيزى شرافت و بزرگى ندادند مگر آنكه بشتاب باز گشتند در ويرانى آنچه ساخته و پراكندگى آنچه گرد آورده بودند؟! (آرى دلبستگى باين زندگانى شايسته نيست چون هر شب و روزى مى‏بينيم جمعى مرده مقام و بزرگواريشان از بين رفته ثروت و دارائيشان پراكنده مى‏گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1175

(3192)

183 (3183)- امام عليه السلام (در تلاش مال) فرموده است‏

: 1- اى پسر آدم آنچه زياده از قوت و روزى خويش (دارائى) بدست آوردى تو در آن براى ديگرى (وارث يا غير او) خزينه دار هستى (كه باو واگذار نمائى و سودى براى تو نخواهد داشت).

(3193)

184 (3184)- امام عليه السلام (در زيان مجبور نمودن بكار) فرموده است‏

: 1- محققا دلها را خواهش و رو آوردن و رو گردانيدنى است پس بسوى آنها بياييد (آنها را وادار نمائيد) از راه خواهش و رو آوردن آنها (نه از راه بى‏ميلى و نخواستن آنها) زيرا هر گاه دل (بانجام كارى) مجبور شود كور گردد (خسته و مانده شده آنرا درست انجام ندهد).

(3194)

185 (3185)- امام عليه السلام (در ترغيب به فرو بردن خشم) مى‏فرمود

: 1- كى خشم خود را بهبودى دهم (فرونشانم) هر گاه غضب كرده ترشرو شدم؟ آيا هنگاميكه از انتقام و كيفر نمودن ناتوان باشم و بمن بگويند اگر شكيبائى مى‏نمودى (تا توانا مى‏شدى سزاوار بود)؟ يا هنگاميكه بر انتقام توانا باشم و بمن بگويند اگر مى‏بخشيدى (شايسته بود، بهر حال فرو نشاندن خشم ستوده است چه شخص توانا باشد و چه ناتوان).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1176

(3195)

186 (3186)- امام عليه السلام هنگاميكه به پليدى كه بر مزبله و جاى سرگينى بود گذر ميكرد (در دل نبستن به كالاى دنيا) فرمود

: 1- اينست نتيجه آنچه بآن بخل داران بخل مى‏ورزيدند (سيد رضى فرمايد:) و در خبر ديگرى است كه آن حضرت فرمود: 2- اين آن چيزيست كه روز گذشته شما در آن كوشش و رغبت مى‏نموديد.

(3196)

187 (3187)- امام عليه السلام (در باره از دست رفته) فرموده است‏

: 1- از مال تو آنچه ترا پند داد نرفته است (غصه زيان از دست داده را مخور، زيرا ترا تجربه مى‏آموزد و تجربه همواره بكارت خواهد آمد).

(3197)

188 (3188)- امام عليه السلام (در باره بستوه نيامدن از علم و دانش) فرموده است‏

: 1- إن هذه القلوب (تا آخر، اين فرمايش بى كم و زياد همان فرمايش هشتاد و نهم است كه ترجمه و شرحش گذشت).

(3198)

189 (3189)- امام عليه السلام هنگاميكه شنيد سخن خوارج را (كه مى‏گفتند) حكم و فرمانى نيست مگر براى خدا (در نادرستى گفتارشان) فرموده است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1177

: 1- سخن حق و درستى است كه از آن نتيجه باطل و نادرست مى‏گيرند (شرح اين جمله در سخن چهلم در باب خطبه‏ها گذشت).

(3199)

190 (3190)- امام عليه السلام در باره اوباش مردم فرموده است‏

: 1- آنها كسانى هستند كه چون گرد آيند پيشرفت ميكنند و چون پراكنده گردند شناخته نشوند (تا براى تباهكاريشان بكيفر رسند.

سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) و گفته شده است: بلكه امام عليه السلام فرموده: 2- آنها كسانى هستند كه چون گرد آيند زيان دارند (زيرا كارها تعطيل ميشود) و چون پراكنده شوند سود دارند، پس گفتند: زيان اجتماعشان را دانستيم سود پراكندگيشان چيست؟ فرمود: 3- پيشه‏وران به پيشه و كار خود بر مى‏گردند و مردم بوسيله آنها سود مى‏برند مانند بازگشتن بناء به ساختمان و بافنده به كارگاه و نانوا به نانوائى خود.

(3200)

191 (3191)- جنايتكارى را نزد امام عليه السلام آوردند و اوباش با او بودند آن حضرت (در نكوهش آنان) فرمود

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1178

: 1- گشاده و خوش مباد روهايى كه ديده نمى‏شوند مگر نزد هر كار زشت و رسوايى.

(3201)

192 (3192)- امام عليه السلام (در اينكه تا اجل نرسد زندگى پايان نيابد) فرموده است‏

: 1- با هر كسى دو فرشته است كه او را نگاه مى‏دارند پس هر گاه قدر آيد (تباه شدن او مقدر باشد) آن دو فرشته بين او و قدر را تهى مى‏نمايند، 2- و مدت زندگى (براى نابودى) سپر استوارى است (پس تا عمر بسر نيايد شخص نمى‏ميرد).

(3202)

193 (3193)- امام عليه السلام هنگاميكه طلحه و زبير (پس از كشته شدن عثمان) به آن حضرت گفتند

ما با تو بيعت كرده عهد و پيمان مى‏بنديم بشرط اينكه در اين امر (خلافت) با تو شريك باشيم (در رد خواسته آنان) فرمود: 1- نه (بيش از يك امام و پيشوا روا نباشد) ولى شما در همراهى و ياورى شريك باشيد (اگر نياز بيارى نمودن باشد همراهى كنيد) و بر ناتوانى و سختى كمك باشيد (اگر در كار ناتوانى و گرفتارى بينيد در اصلاح آن كمك نمائيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1179

(3203)

194 (3194)- امام عليه السلام (در ترغيب به پرهيزكارى) فرموده است‏

: 1- اى مردم، بترسيد از خداوندى كه اگر بگوئيد مى‏شنود، و اگر پنهان نمائيد ميداند، 2- و (به عبادت و بندگى) بر مرگ پيشى گيريد (خود را از هول و ترس آن برهانيد) كه اگر بگريزيد شما را دريابد، و اگر بايستيد شما را مى‏گيرد، و اگر فراموشش كنيد شما را (با گذشتن عمر و ضعف و ناتوانى و دردها و بيماريها) ياد مى‏آورد.

(3204)

195 (3195)- امام عليه السلام (در ترغيب به نيكوكارى) فرموده است‏

: 1- ترا در احسان و نيكى بى‏رغبت نگرداند كسى كه سپاس نيكيت را نگذارد كه ترا بر آن نيكى سپاسگزارى ميكند (پاداش دهد) كسى (خداوندى) كه از آن نيكى بهره‏اى نبرده، 2- و تو از سپاس سپاسگزار (پاداش خداوند) مى‏يابى بيشتر از آنچه كفران كننده تباه ساخته، و خداوند نيكوكاران را دوست مى‏دارد.

(3205)

196 (3196)- امام عليه السلام (در ستايش دانش) فرموده است‏

: 1- هر ظرفى تنگ مى‏گردد (پر ميشود) بآنچه درون آن مى‏گذارند مگر ظرف علم و دانش (سينه و دل) كه (چون علم در آن راه يافت) فراخ مى‏گردد (و گنجايش دارد براى پذيرفتن علم ديگر).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1180

(3206)

197 (3197)- امام عليه السلام (در سود بردبارى) فرموده است‏

: 1- نخستين عوض و سود بردبار از بردباريش آنست كه مردم (هنگام زد و خورد او) در برابر جاهل و نابردبار ياورانش ميشوند.

(3207)

198 (3198)- امام عليه السلام (در ترغيب به بردبارى) فرموده است‏

: 1- اگر بردبار نيستى خود را به بردبارى وادار كه كم ميشود كسى خويش را به گروهى مانند نمايد و از ايشان نشود (چون هر خصلت كه طبيعى شخص نباشد و خود را بآن وادارد عادت شود و عادت طبيعت ثانيه است، و فرمايش امام عليه السلام دليل بر آنست كه تبديل اخلاق و صفات ممكن است).

(3208)

199 (3199)- امام عليه السلام (در پند و اندرز) فرموده است‏

: 1- هر كه بحساب خويش رسيدگى نمود سود برد، و هر كه از آن غافل ماند زيان كرد، 2- و هر كه (از خدا) ترسيد (از عذاب و كيفر روز رستخيز) آسوده باشد، 3- و هر كه (از دنيا) پند گرفت (در كار آخرت) بينا گرديد، و هر كه بينا شد (نيك و بد را) فهميد و دريافت، و هر كه فهميد (بخدا شناسى) دانا گرديد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1181

(3209)

200 (3200)- امام عليه السلام (در باره ظهور دولت حقه آل محمد عليهم السلام) فرموده است‏

: 1- دنيا بر ما (آل محمد) باز گردد و مهربانى نمايد مانند بازگشت شتر بد خو و گاز گير به بچه خويش. و در پى آن خواند: (س 28 ى 5) و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين‏ يعنى مى‏خواهيم بر آنانكه در زمين ناتوان شمرده شده‏اند منت نهاده (توانا و بزرگوارشان گردانيم) آنها را پيشوايان و ارث برندگان (زمامداران دين و دنيا) قرار دهيم.

(3210)

201 (3201)- امام عليه السلام (در چگونگى پرهيزكارى) فرموده است‏

: 1- از خدا بترسيد ترسيدن كسى كه (در كار) دامن به كمر زده و خود را (از وابستگى‏ها) مجرد و تنها ساخته، و كوشش و تلاش نموده و خويش را چست و چالاك كرده، و (به نيكوكارى) شتاب كرده در مهلت عمرش، و پيشدستى نمود از روى ترس (از دست دادن فرصت) و انديشه كرد در رو آوردن قرارگاهش، و پايان آمد و رفتش (كه به سعادت و نيكبختى بهشت يا شقاوت و بدبختى دوزخ مى‏انجامد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1182

(3211)

202 (3202)- امام عليه السلام (در پند و اندرز) فرموده است‏

: 1- بخشش نگهبان آبروها است (مردم از بخشش كننده خوشنود بوده آبروى او را حفظ مى‏نمايند) 2- و بردبارى دهن بند نادان و نابردبار است (بردبارى نادان را از هرزه گوئى باز داشته و بدى را مى‏گرداند) 3- و گذشت (از گناه) زكوة فيروزى است (هر كه بر دشمن فيروزى يابد زكوة آن گذشت از او است) 4- و دورى نمودن از كسيكه بيوفائى نمود عوض تو است (از دوست بيوفا دل برداشته دورى كن تا بيوفائيش را تلافى كرده باشى) 5- و مشورت نمودن (و راه راست جستن) همان هدايت و راه يابى است، 6- و كسيكه به رأى و انديشه‏اش (از مشورت با ديگران) بى‏نياز شد خود را در خطر و تباهى افكند، 7- و شكيبائى سختيهاى روزگار را دور مى‏نمايد، 8- و بيتابى از يارى كنندگان زمانه است (زيرا زمانه آماده پير نمودن و نيست كردن است و بيتابى هم همين كار را انجام مى‏دهد) 9- و بزرگترين توانگرى آرزو نداشتن است، 10- و بسا عقل و خرد كه اسير و گرفتار هوا و خواهشى است كه بر او فرمانروا است (هواى نفس بسيارى از مردم بر عقولشان مسلط است) 11- و از رسيدن و دست يافتن بكار نيك نگاه‏دارى تجربه و آزمايش است، 12- و دوستى (با مردم) خويشاوندى است كه بهره برده شده، 13- و از دلتنگ و رنجيده (از خود) ايمن مباش (راز خويش با او مگو و بعهد و پيمانش دل مبند).

(3212)

203 (3203)- امام عليه السلام (در زيان خود پسندى) فرموده‏

: 1- خود بينى شخص يكى از رشكبران خرد او است (زيرا مقتضى عقل زياده كردن خوهاى نيكو است و خود بينى جلوگير آن مى‏باشد پس مانند آنست كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1183

بعقل رشك برده و زياده كردن فضائل را جلو گرفته).

(3213)

204 (3204)- امام عليه السلام (در بى‏اعتنائى به گرفتاريهاى دنيا) فرموده است‏

: 1- از خار و خاشاك (سختيها و گرفتاريها) چشم ببند (بى‏اعتنا باش) و گر نه هرگز خوشحال نخواهى ماند (گرفتاريها فرسوده‏ات مى‏نمايد).

(3214)

205 (3205)- امام عليه السلام (در سود نيك‏خواهى) فرموده است‏

: 1- آنكه چوب درختش نرم باشد (خلق و خويش نيكو است) شاخهاى او (دوستانش) فراوان مى‏باشد.

(3215)

206 (3206)- امام عليه السلام (در زيان مخالفت) فرموده است‏

: 1- مخالفت و زد و خورد (بيجا) رأى و انديشه (درست) را ويران مى‏گرداند (بكار نمى‏اندازد يعنى كسيكه سر سازگارى ندارد انديشه‏اش ناجور ميشود).

(3216)

207 (3207)- امام عليه السلام (در باره گردنكشى) فرموده است‏

: 1- كسيكه بجائى رسيد گردنكشى نمود (مگر آنكه آراسته بوده خدا را در نظر گرفته فروتنى نمايد).

(3217)

208 (3208)- امام عليه السلام (در تبديل حالات) فرموده است‏

: 1- در تغيير و گردش حالات‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1184

(بلندى و پستى و توانگرى و تنگدستى و بيمارى و تندرستى) گوهرهاى مردان (عيب و هنر آنها) فهميده شود.

(3218)

209 (3209)- امام عليه السلام (در باره رشك بردن) فرموده است‏

: 1- رشك بردن دوست از بيمارى دوستى است (از جهت آنست كه در دوستى راست نيست، زيرا دوست حقيقى كسى است كه بخواهد براى دوستش آنچه براى خود مى‏خواهد و اين صفت با رشك بردن منافات دارد).

(3219)

210 (3210)- امام عليه السلام (در زيان آز) فرموده است‏

: 1- بيشتر جاهاى بخاك افتادن (لغزش) خردها زير درخشندگيهاى طمعها و آزها است (طمع آدمى را از آسمان عقل و بزرگوارى به پستى و خوارى كشاند).

(3220)

211 (3211)- امام عليه السلام (در باره بدگمانى) فرموده است‏

: 1- از عدل و دادگرى نيست حكم كردن با بد گمانى بكسيكه طرف اعتماد است (زيرا بد گمانى به چنين كسى معصيت و گناه مى‏باشد، در قرآن كريم س 49 ى 12 مى‏فرمايد: يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم‏ يعنى اى اهل ايمان از بسيار بد گمانى «در باره يكديگر» دورى كنيد كه برخى بدگمانى معصيت و گناه است).

(3221)

212 (3212)- امام عليه السلام (در نكوهش ستم) فرموده است‏

: 1- بد توشه‏اى است براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1185

روز رستخيز ستم كردن بر بندگان.

(3222)

213 (3213)- امام عليه السلام (در ترغيب بچشم پوشى) فرموده است‏

: 1- از بهترين كارهاى كريم و بزرگوار چشم پوشيدن (بى‏خبر وانمودن) او است از آنچه (زشتيهاى ديگران كه) ميداند (زيرا كريم پرده كس ندرد و از بسيارى زشتيها خود را غافل نشان دهد).

(3223)

214 (3214)- امام عليه السلام (در سود حياء و شرم) فرموده است‏

: 1- هر كه حياء و شرم جامه خود را باو پوشانيد (شرم پيشه گرفت) مردم زشتى او را نخواهند ديد (عيبى ندارد تا مردم ببينند، يا اگر هم داشته باشد بر اثر حياء از نظر مردم پنهان مى‏نمايد).

(3224)

215 (3215)- امام عليه السلام (در ترغيب به برخى از صفات شايسته) فرموده است‏

: 1- به خاموشى بسيار هيبت و بزرگى پديد آيد (زيرا خاموشى نشانه عقل و خردمندى است) 2- و به انصاف و برابرى پيوستگان و دوستان بسيار گردند (هر كه انصاف پيشه كند مردم باو پيوسته و همراه شوند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1186

3- و با نيكى كردن منزلت‏ها بزرگ گردد (زيرا هر كس احسان كننده را ارجمند مى‏نگرد) 4- و با فروتنى نعمت تمام ميشود (خدا هر كه را نعمت داد و او با مردم فروتنى نمود سپاسگزارى كرده و سزاوار نعمت بسيار مى‏گردد، يا اگر شخص بكسى نعمت رساند و با او فروتنى نمايد نعمت را تمام كرده) 5- و با تحمل رنجها و سختيها (ى مردم) بزرگى واجب و لازم ميشود (زيرا شخص اگر از سختيها و رنجها تنگدل نگشت بزرگى و مهترى يابد و شايسته سرورى گردد) 6- و با رفتار خوب و پسنديده دشمن شكست مى‏خورد (زيرا مردم باو رو آورده دشمن را تنها مى‏گذارند، يا با رفتار پسنديده دشمن مغلوب ميشود) 7- و با حلم و بردبارى از سفيه و كم خرد ياوران او بسيار گردند (زيرا مردم او را بر اثر حلم و بردباريش كمك مى‏نمايند، و همين معنى در فرمايش يك صد و نود و هفت گذشت).

(3225)

216 (3216)- امام عليه السلام (در اهميت تندرستى) فرموده است‏

: 1- شگفتا از غافل ماندن رشكبران از تندرستى بدنها (ى مردم يعنى عجب است كه رشكبران بمال و جاه ديگران رشك مى‏برند و به سلامتى و تندرستى آنها كه بزرگترين نعمتها است رشك نمى‏برند).

(3226)

217 (3217)- امام عليه السلام (در زيان آز) فرموده است‏

: 1- آزمند (مانند اسير و گرفتار) در بند ذلت و خوارى است (چون همه او را كوچك و خوار شمرده باو اهميت نمى‏دهند).

(3227)

218 (3218)- از امام عليه السلام معنى ايمان را پرسيدند آن حضرت (در معنى حقيقى آن) فرمود

: 1- ايمان (گرويدن) معرفت و شناختن بدل (اعتقاد و باور نمودن) و اعتراف به زبان و انجام دادن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1187

با اعضاء (دست و پا و چشم و گوش و زبان و مانند آنها) است.

(3228)

219 (3219)- امام عليه السلام (در زيان برخى از صفات ناشايسته) فرموده است‏

: 1- كسيكه براى (بدست نياوردن كالاى) دنيا اندوهگين شود بقضاء و قدر خدا خشمگين گشته است (زيرا راضى نبودن شخص بنصيب و بهره دنيا در حكم راضى نبودن او است بآنچه براى او مقدر شده است) 2- و كسى كه از اندوهى كه باو رو آورده (نزد ديگرى) گله نمايد از پروردگارش شكايت كرده (و اين نشانه ضعف و سستى ايمان است، زيرا صبر و شكيبائى را از دست داده) 3- و كسيكه نزد توانگرى رفته براى توانگريش باو فروتنى كند دو سوم دينش از دست رفته (زيرا اهميت دادن بمال و دارائى ضعف و سستى است در يقين و باور بخدا و فروتنى عملى است براى غير خدا پس باقى نمانده مگر اعتراف به زبان) 4- و كسيكه قرآن بخواند و پس از مرگ به آتش برود از كسانى است كه آيات خدا را استهزاء ميكنند (زيرا اگر قرآن را با اعتقاد و باور بخواند بايد بمضمون آن عمل كند و عمل بقرآن مستلزم بهشت رفتن است پس خواننده قرآن اگر به دوزخ برود دليل بر آنست كه بمضمون آن اعتقاد نداشته است) 5- و كسيكه دلش به دوستى دنيا شيفته گردد دلبسته شود از دنيا بسه چيز: اندوهى كه از او جدا نگردد (زيرا اگر نيابد اندوهگين باشد و اگر يافت براى افزونى و نگهدارى اندوه خورد) و حرصى كه دست از او بر ندارد (و پيوسته دلش را در كشاكش بيم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1188

و اميد دارد) و اميد و آرزويى كه بآن نرسد.

(3229)

220 (3220)- امام عليه السلام (در ترغيب به قناعت و خوى نيكو) فرموده است‏

: 1- با قناعت مى‏توان پادشاهى نمود، و با نيك‏خوئى بنعمت و ناز بسر برد.

221 (3221)- از امام عليه السلام (معنى) فرمايش خداى عز و جل (س 16 ى 97)

: فلنحيينه حياة طيبة يعنى بنده صالح نيكوكار را زندگانى نيكوئى دهيم، را پرسيدند، پس آن حضرت (در تفسير آن) فرمود: 1- آن زندگانى نيكو قناعت است (زندگانى با قناعت خوش و نيكو است، و حريص زندگانيش تلخ و تنگ است اگر چه بسيار دارا باشد).

(3230)

222 (3222)- امام عليه السلام (در سود شركت) فرموده است‏

: 1- (در خريد و فروش) با كسيكه فراخ روزى است شركت كنيد، زيرا شركت با او توانگرى را سزاوارتر و برو آوردن به بهره شايسته‏تر است (زيرا شخص تنگ روزى بر اثر شركت با فراخ روزى بهره مى‏برد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1189

(3231)

223 (3223)- امام عليه السلام در باره (معنى عدل و احسان در) فرمايش خداى عز و جل (س 16 ى 90)

إن الله يأمر بالعدل و الإحسان‏ يعنى خداوند بعدل و احسان امر مى‏فرمايد، فرموده است: 1- عدل و دادگرى ستم نكردن است، و احسان و نيكى جود و بخشش (اين فرمايش تعريف لفظى است به لفظى آشكارتر).

(3232)

224 (3224)- امام عليه السلام (در سود انفاق) فرموده است‏

: 1- كسيكه بدست كوتاه (مال و دارائى خود را هر چند اندك باشد در راه خدا) ببخشد بدست دراز (از جانب خدا) بخشش مى‏يابد (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) و معنى اين فرمايش آنست كه آنچه را شخص از مال و دارائيش در راههاى خير و نيكى انفاق ميكند هر چند اندك باشد خداى تعالى جزاء و مزد آنرا بزرگ و بسيار مى‏گرداند (چنانكه در قرآن كريم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1190

س 2 ى 261 مى‏فرمايد: مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة و الله يضاعف لمن يشاء و الله واسع عليم‏ يعنى داستان آنانكه داراييهاشان را در راه خدا «به درويشان و مستمندان» مى‏دهند مانند داستان دانه‏ايست كه «از آن» هفت خوشه برويد كه در هر خوشه صد دانه باشد «يك دانه هفتصد دانه شود» و خدا «اين مقدار را» براى هر كه خواهد افزايش مى‏دهد و خدا بسيار بخشنده و دانا است) و مراد از دو دست در اينجا دو نعمت است (نعمتى كه بنده داده و نعمتى كه خدا بخشيده) پس امام عليه السلام نعمت بنده و نعمت پروردگار را به كوتاهى و درازى از هم جدا ساخته و نعمت بنده را كوتاه و نعمت خدا را دراز قرار داده، زيرا نعمتهاى خدا همواره بر نعمتهاى مخلوق بسيار افزون است، زيرا نعمتهاى خدا اصل و پايه همه نعمتها است و هر نعمتى بسوى آنها باز گشته و از آنها بيرون مى‏آيد و پيدايش مى‏يابد.

(3233)

225 (3225)- امام عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام (در باره زد و خورد با دشمن) فرموده است‏

: 1- بايد (كسيرا) به مبارزه (بيرون آمدن از صف) نخوانى، و اگر ترا بآن دعوت نمودند (بعنوان دفاع) بپذير و بيرون رو، زيرا خواننده ستمكار است (چون از حد تجاوز و تهور و بى‏باكى كرده و از عدل و درستكارى دست برداشته و اين كار ستمگرى و دشمنى است) و ستمكار بر خاك افتاده است (گمان مى‏رود در دنيا هم بكيفر ستمگرى برسد و بخاك افتاده كشته شود. ابن ابى الحديد در اينجا مى‏نويسد: نشنيديم امام عليه السلام هرگز كسيرا به مبارزه طلبيده باشد، بلكه يا خود آن حضرت خوانده شده و يا مبارز مى‏طلبيدند پس آن بزرگوار بجانب او مى‏رفت و از پايش در مى‏آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1191

(3234)

226 (3226)- امام عليه السلام (در پاره‏اى از خوهاى نيك زن) فرموده است‏

: 1- بهترين خوهاى زنها بدترين خوهاى مردها است كه سرفرازى و ترسناكى و زفتى مى‏باشد، پس هرگاه زن متكبره باشد (بكسى جز شوهرش) سر فرود نمى‏آورد، و هر گاه بخيل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه مى‏دارد، و هرگاه ترسو باشد از آنچه باو رو آورد (و موجب بد نامى و خشم شوهرش گردد) مى‏ترسد (و دورى مى‏گزيند).

(3235)

227 (3227)- به امام عليه السلام گفتند خردمند را براى ما وصف كن پس آن حضرت (در نشانه خردمند) فرمود

: 1- خردمند كسى است كه هر چيز را بجاى خود گذارد (بگويد آنچه سزاوار است و بجا آورد آنچه شايسته است) گفتند نادان را براى ما بيان فرما فرمود: بيان كردم (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) يعنى جاهل كسى است كه هر چيز را در جاى خود نگذارد، پس بيان نكردن (امام عليه السلام) صفت او را براى او صفت است از آنجا كه وصف او بخلاف وصف عاقل است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1192

(3236)

228 (3228)- امام عليه السلام (در نكوهش دنيا) فرموده است‏

: 1- بخدا سوگند اين دنياى شما در چشم من خوارتر و پست‏تر است از استخوان بى‏گوشت خوك كه در دست گرفتار به بيمارى خوره باشد (خوره دردى است كه موجب خوردن و از بين بردن گوشت و اعضاء شخص شود و آن بدترين بيماريها است، و اين فرمايش دليل است بر منتهى درجه بيزارى آن حضرت از دنيا، و كسيكه در حالات آن بزرگوار «هنگاميكه با پيغمبر اكرم بوده و وقتى كه گوشه نشينى اختيار نموده و زمانيكه بر حسب ظاهر بخلافت رسيده» انديشه نمايد براز اين سخن پى مى‏برد).

(3237)

229 (3229)- امام عليه السلام (در باره اقسام عبادت) فرموده است‏

: 1- گروهى خدا را از روى رغبت (در ثواب و پاداش) بندگى ميكنند و اين عبادت بازرگانان است (كه سود داد و ستد را در نظر دارند) 2- و گروهى خدا را از روى ترس بندگى مى‏نمايند و اين عبادت غلامان است (كه از بيم فرمان مولاشان را انجام مى‏دهند) 3- و گروهى از روى سپاسگزارى خدا را بندگى ميكنند و اين عبادت آزادگان است (كه خدا را با معرفت و اخلاص عبادت نموده و نظرى ندارند جز آنكه او را شايسته عبادت و بندگى مى‏دانند).

(3238)

230 (3230)- امام عليه السلام (در نكوهش زن) فرموده است‏

: 1- همه چيز زن (احوال و صفاتش)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1193

بد است و بدتر چيزيكه در او است آنست كه (مرد را) چاره‏اى نيست از (بودن با) او.

(3239)

231 (3231)- امام عليه السلام (در زيان سستى و سخن چينى) فرموده است‏

: 1- هر كه (در كارها) سستى نمايد بهره‏ها را از دست مى‏دهد، 2- و كسيكه به گفتار سخن چين (دو بهم زن) گوش دهد دوست (خويش) را از دست مى‏دهد.

(3240)

232 (3232)- امام عليه السلام (در زيان مال غصبى و دارايى كه از راه ستم بدست آيد) فرموده است:

1- سنگ غصبى در سرا (ى هر كه باشد) گرو ويرانى آن سرا است (چنانكه گرو مستلزم اداء دين است سنگ غصبى نيز مستلزم ويرانى ساختمان مى‏باشد. «سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) و اين فرمايش از پيغمبر صلى الله عليه و آله (نيز) روايت ميشود، و شگفت نيست كه آن دو كلام بهم مانند زيرا آن دو آب از يك چاه كشيده و از يك دلو ريخته شده است (آنچه پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده از جانب خدا بوده امام عليه السلام هم فرموده آن حضرت را بيان مى‏فرمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1194

(3241)

233 (3233)- امام عليه السلام (در زيان ستم) فرموده است‏

: 1- روز ستمكشيده (انتقام روز رستخيز) بر ستمگر سختتر است از روز ستمگر (تسلط او در دنيا) بر ستمكشيده (زيرا مدت ستمگرى ستمگر در دنيا چند روزى بيش نيست و پايان آن هويدا است ولى كيفر او در قيامت آتش جاويد است).

(3242)

234 (3234)- امام عليه السلام (در باره پرهيزكارى) فرموده است‏

: 1- از خدا بترس ترسيدنى اگر چه اندك باشد (كار خويش با خدا يكسره مگردان كه به گرفتارى هميشگى برسد) و بين خود و خدا پرده‏اى قرار ده اگر چه نازك باشد (حدود و احكام خدا را حفظ كرده پرده درى مكن و جاى آشتى بگذار كه اگر پشيمان شدى راه داشته باشى).

(3243)

235 (3235)- امام عليه السلام (در زيان چند پاسخ گفتن بيك پرسش) فرموده است‏

: 1- هر گاه (در باره يك پرسش) پاسخ دادن شلوغ و بسيار گردد درستى (آن پاسخ) پنهان شود (پرسش كننده در شك و دو دلى افتد و نمى‏تواند بفهمد پاسخ پرسش او كدام است).

(3244)

236 (3236)- امام عليه السلام (در سود سپاسگزارى) فرموده است‏

: 1- محققا خداى تعالى را در هر نعمتى حق سپاسى است، پس هر كه آنرا بجا آورد خدا از آن نعمت او را فراوان دهد، و هر كه از بجا آوردن آن حق كوتاهى كند خدا آن نعمت را در خطر نابودى و دور شدن اندازد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1195

(ناگفته نماند كه حق سپاس خدا در هر نعمتى به تناسب آن است مثلا كسيرا كه خدا دولت و جاه بخشيده بايد با ناتوانان همراهى و فروتنى كند، و هر كه را عزيز و ارجمند گردانده بايد خود را ذليل و خوار پندارد، و هر كه را مال و دارائى داده بايد به بيچارگان و مستمندان و خويشان ببخشايد، و هر كه را علم و دانائى عطا فرموده بايد به اهلش ياد دهد).

(3245)

237 (3237)- امام عليه السلام (در باره توانائى) فرموده است‏

: 1- هرگاه توانائى و دست يافتن (بر چيزى) فراوان شود شهوت و خواهش (بر آن) كم گردد (زيرا كسيكه بچيزى كم دسترس داشته باشد ميل و خواهش او هميشه متوجه آنست و مى‏ترسد مبادا از دست برود، ولى آنكه در دسترس دارد ميل و خواهشش اندك است چون مطمئن است كه هرگاه بخواهد آماده است).

(3246)

238 (3238)- امام عليه السلام (در ترغيب بشكر) فرموده است‏

: 1- از رميدن و دور شدن نعمتها (بر اثر كفران و ناسپاسى) بترسيد كه هر گريخته‏اى را بازگشت نمى‏باشد (و هر گريخته‏اى كه ممكن است باز نگردد شايسته نيست كارى كرد كه بگريزد).

(3247)

239 (3239)- امام عليه السلام (در باره جوانمرد) فرموده است‏

: 1- (دوست) جوانمرد از خويشاوند مهربانتر است (زيرا مهربانى او طبيعى است و مهربانى خويشاوند گاه باشد كه از روى تكلف و رنج است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1196

(3248)

240 (3240)- امام عليه السلام (در ترغيب بكار نيك) فرموده است‏

: 1- كسيكه بتو گمان نيكى برد گمان او را تصديق كن (نيكى كه از تو چشمداشت دارد بجا آور زيرا اگر گمان او را نادرست جلوه دهى ديگران بتو گمان نيك نبرند و اين بسيار ناشايسته است).

(3249)

241 (3241)- امام عليه السلام (در باره كارهاى دشوار) فرموده است‏

: 1- بهترين اعمال و كارها كارى است كه نفس خود را بانجام آن به اجبار وادارى (زيرا پاداش باندازه رنج داده ميشود، و از اينرو پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده است: أفضل الأعمال أحمزها يعنى بهترين كردارهاى شايسته دشوارترين آنها است).

(3250)

242 (3242)- امام عليه السلام (در باره خداشناسى) فرموده است‏

: 1- خداوند سبحان را شناختم ببهم خوردن اراده‏هائى كه شخص در آنها پايدار است، و بباز شدن گره‏ها (ى انديشه‏ها و كارها، پس بهم خوردن اراده‏ها دليل است كه آدمى را مالك و آفريننده‏اى است كه عنان اختيار او در چنك خود دارد، و اينكه گاهى اراده شخص انجام ميشود براى آنست كه يك باره از تصميم گرفتن دست نكشد).

(3251)

243 (3243)- امام عليه السلام (در باره رنج و خوشى دنيا) فرموده است‏

: 1- تلخى (رنج بخود هموار نمودن) دنيا شيرينى (نيكبختى) آخرت است، و شيرينى (دلبستگى به لذت) دنيا تلخى (عذاب و كيفر).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1197

آخرت است (زيرا رنج بخود هموار كردن براى آخرت مستلزم كار كردن براى آنست كه به لذت و خوشى و ثواب و پاداش آن سرا مى‏رسد، و اما دلبستگى به لذت و خوشى دنيا مستلزم غفلت از آخرت و ترك عمل و كار براى آن است كه به تلخى عذاب و كيفر پايان مى‏يابد).

(3252)

244 (3244)- امام عليه السلام (در باره حكمتهاى بعض احكام شرعيه) فرموده است‏

: 1- خداوند واجب گردانيد ايمان را بجهت پاك كردن (دلهاى بندگانش) از شرك، 2- و واجب گردانيد نماز را بجهت منزه بودن از كبر و سركشى، 3- و واجب نمود زكوة را براى وسيله بودن روزى (فقراء)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1198

4- و روزه را براى آزمايش اخلاص مردم، 5- و حج (به مكه رفتن) را براى قوت يافتن دين (چون بر اثر گرد آمدن طوائف مختلفه عظمت و بزرگى اسلام آشكار مى‏گردد) 6- و جهاد را براى ارجمندى اسلام (و شكست دادن كفار) 7- و امر بمعروف (فرمان دادن بكار پسنديده) را براى اصلاح عوام (و سوق دادن آنان براه سعادت و نيكبختى) 8- و نهى از منكر (باز داشتن از كار ناشايسته) را براى جلوگيرى (معاصى و گناهان) از كم خردان، 9- و صله رحم (پيوند به خويشان) را براى زياده شدن عدد (ايشان، چون در پيوند خويشان با هم عدد انصار و ياورانشان بسيار گردد) 10- و قصاص (كشتن كشنده يا زخم زدن زخم زننده) را براى محفوظ بودن خونها، 11- و برپا داشتن حدود (انجام دادن كيفرهايى كه مثلا براى مى‏گسار و روزه‏خوار و زناكار مقرر گشته) را براى اهميت دادن بحرامها و نهى شده‏ها، 12- و نياشاميدن شراب را براى محفوظ داشتن خرد (از فساد و بدى) 13- و دورى از دزدى را براى بكار داشتن پاكدامنى (از دست درازى بمال مردم) 14- و زنا نكردن را براى درست ماندن نسب و خويشى (چون زنا نسب را مشتبه سازد و باعث اختلال نظام عالم شود) 15- و ترك لواط را براى بسيار شدن نسل و فرزندان، 16- و شهادتها را براى كمك خواستن بر انكار شده‏ها (تا بر اثر انكار حقوق كسى پايمال نشود) 17- و دروغ نگفتن را براى نمايان ساختن بزرگى راستى (كه آسايش مردم وابسته به آنست) 18- و سلام و درود (بر يكديگر) را براى ايمنى و آسودگى از جاهاى ترس (چون مراد از سلام عليكم آنست كه بين من و شما زد و خوردى نيست بلكه صلح و آشتى است) 19- و امامت و پيشوايى را براى نظم و آرامش (كارهاى) مردم (زيرا امام و پيشواى توانا ستمگر را از ستمگرى باز داشته و حق مظلوم و ستمكشيده را بستاند و كارها نظم و آرامش گيرد) 20- و طاعت و پيروى (از امام) را براى بزرگ شمردن (مقام) امامت (چون از امامت بهره‏اى نمى‏رسد مگر به پيروى مردم از او).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1199

(3253)

245 (3245)- امام عليه السلام (در باره روش سوگند دادن به ستمگر) مى‏فرمود

: 1- ستمگر (دروغگو) را هرگاه بخواهيد سوگند خورد سوگند دهيد باينكه بيزار است از جنبش و توانائى خدا (اگر در اين امر دروغ بگويد) زيرا اگر باين سخن دروغ سوگند ياد كند زود بكيفر (دروغش) مى‏رسد، 2- و اگر سوگند ياد نمايد به خدائى كه جز او خدائى نيست (كه دروغ نمى‏گويم، در كيفرش) تعجيل و شتاب نمى‏شود، براى اينكه خداوند سبحان را به يگانگى ياد كرده است (كه با دروغ گفتن منافات ندارد. شارح بحرانى «رحمه الله» در اينجا مى‏نويسد: روايت شده است كه سخن چينى نزد منصور آمده در باره حضرت صادق عليه السلام سخن چينى نمود، منصور آن حضرت را خواست و گفت: فلانى از حضرتت چنين و چنان خبر آورده، حضرت فرمود: آن سخنان از من نيست، سخن چين زير بار نرفت و گفت: جز اين نيست كه آن سخنان را حضرت فرموده است، امام صادق عليه السلام او را سوگند داد به بيزارى جستن از جنبش و توانائى خدا اگر دروغگو باشد، پس سخن چين سوگند ياد نمود و سخنش بپايان نرسيد كه بدرد فالج «از كار افتادن نيمى از بدن» گرفتار شد كه پاهاى خود را مانند پاره گوشتى بزمين مى‏كشيد).

(3254)

246 (3246)- امام عليه السلام (در ترغيب به انفاق) فرموده است‏

: 1- اى فرزند آدم، تو خود وصى خويش باش، و (پيش از مرگ) از مال و دارائيت بده آنچه را كه مى‏خواهى كه پس از (مردن) تو بدهند (زيرا تو از هر كس بخود دلسوزترى).

(3255)

247 (3247)- امام عليه السلام (در نكوهش تند خوئى) فرموده است‏

: 1- تندخويى نوعى از ديوانگى است،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1200

زيرا تند خو (پس از آرامش از تندى كه كرده) پشيمان ميشود (همانطور كه ديوانه چون بهبودى يافت از آنچه كرده پشيمان مى‏گردد) پس اگر پشيمان نشود ديوانگى او پا بر جا است.

(3256)

248 (3248)- امام عليه السلام (در سود رشك نبردن) فرموده است‏

: 1- درستى تن از كمى رشك بردن است (زيرا غم و اندوه بيمارى آرد، و رشكبر به اندوه بسيار گرفتار و از تندرستى بى‏بهره است).

(3257)

249 (3249)- امام عليه السلام به كميل ابن زياد نخعى (از نيكان اصحاب خود، در باره سود دل بدست آوردن) فرموده است‏

: 1- اى كميل خويشان خود را وادار كه روز بروند پى تحصيل خوهاى نيكو، و شب بروند پى حاجت و درخواست كسيكه درخواست (براى بر آوردن درخواستها بروند اگر چه درخواست كنندگان خواب باشند) 2- سوگند بكسيكه شنوايى او آوازها و فريادها را احاطه نموده نيست كسيكه دلى را شاد و خرم گرداند مگر آنكه خداوند عوض آن شادى و خرمى برايش لطف و مهربانى (خوشى معنوى كه بر اثر انجام كار نيك بشخص رو مى‏آورد) بيافريند كه هرگاه اندوهى باو برسد آن مهربانى بسمت آن اندوه مانند آب در نشيب روان گردد تا مصيبت را از او دور سازد چنانكه شتر غريب را دور مى‏نمايند (شتر دار شتر غريب را از گله شتر خود يا از آبشخور آنها دور مى‏گرداند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1201

(3258)

250 (3250)- امام عليه السلام (در ترغيب ببخشش در راه خدا) فرموده است‏

: 1- هرگاه تنگدست شديد بصدقه دادن (به مستمندان) با خدا سودا كنيد (هر اندازه مى‏توانيد در راه او انفاق نمائيد كه صدقه بوسيله توانگر شدن است چنانكه جلوگير از بلاها و گرفتاريها و پيشآمدها است).

(3259)

251 (3251)- امام عليه السلام (در باره بيوفايان به پيمان و دوستى) فرموده است‏

: 1- وفا نمودن با بيوفايان بيوفائى با خدا است، و بيوفائى با بيوفايان وفاى با خدا است (چون هر كه به پيمان و دوستى خود وفا نكرد بدستور خدا رفتار ننموده است).

(3260)

252 (3252)- امام عليه السلام (در باره آزمايش بندگان) فرموده است‏

: 1- كم من مستدرج (تا آخر، اين همان فرمايش صد و دوازدهم است كه ترجمه و شرحش بيان شد، و سيد رضى «رحمه الله» هم فرمايد:).

اين سخن پيش از اين گذشت جز آنكه در دوباره بيان شدن آن اينجا افزونى است نيكو و سود دهنده (شايد سود دوباره بيان شدن آن اينجا به مناسبت فرمايش بالا باشد كه فرمود: بيوفائى با بيوفايان وفا نمودن با خدا است، و اين يكى از آن اموريست كه خداوند بندگانش را بآنها آزمايش مى‏فرمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1202

در اين فصل بيان مى‏كنيم چند فرازى از آنچه برگزيده شده‏

(در اين كتاب) از سخن آن حضرت عليه السلام كه معنى آن دور از فهم و بتفسير و بيان نيازمند است.

(4001)

1 (4001)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (كه از عظمت و بزرگى حضرت صاحب الزمان «عجل الله فرجه» خبر داده)

: 1- چون وقت آن برسد آقاى بزرگوار و پيشواى دين (از پنهان بودن و نگرانى آشكار گرديده بر مقام سلطنت و خلافت خود) مستقر و پابرجا گردد، پس (مؤمنين از اطراف جهان) نزد آن بزرگوار گرد آيند چنانكه پاره‏هاى ابر در فصل پاييز گرد آمده بهم مى‏پيوندد (اين فرمايش صريح است باينكه امام زمان عليه السلام زنده و از دشمنان پنهان و در روى زمين سير ميكند و هر وقت خدا بخواهد آشكار ميشود، سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) يعسوب الدين يعنى سرور بزرگوار و زمامدار كارهاى مردم در آنروز (و فرمايش آن حضرت ضرب بذنبه يعنى امام زمان پس از نگرانى پابرجا مى‏گردد، زيرا يعسوب در لغت بمعنى پادشاه زنبور عسل است كه بيشتر از روز را بدو بالش پرواز مى‏نمايد، و چون دم بزمين گذار و حركت و پرواز را ترك نموده مستقر ميشود) و قزع پاره‏هاى ابر است كه (رقيق و نازك است خواه آب دار و خواه) بى آب و باران باشد (چنانكه لغت نويسان معنى آنرا بطوريكه بيان شد ضبط نموده‏اند، و اينكه اصحاب حضرت قائم عليه السلام را به پاره‏هاى ابر پاييز تشبيه نموده براى آنست كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1203

پاييز اول زمستان است و ابرهاى پراكنده در آن هنگام بزودى بهم مى‏پيوندند).

(4002)

2 (4002)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (كه در آن صعصعة ابن صوحان عبدى را «كه از بزرگواران و خواص و نيكان اصحاب امير المؤمنين عليه السلام است» مى‏ستايد)

: 1- اين خطبه خوان ماهر و زيرك (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) (از لفظ شحشح) شخص ماهر و زيرك و استاد در خطبه خواندن و تواناى در اداى سخن رسا را خواسته است، و هر تند گذر در سخن و رفتار را شحشح گويند، و شحشح در غير اين مقام بمعنى بخيل و زفت آمده كه از بخشش خوددارى مى‏نمايد (ابن ابى الحديد در اينجا مى‏نويسد: صعصعه را فخر و سرفرازى همين بس كه مانند على عليه السلام او را به مهارت و استادى و فصاحت زبان و توانائى بر سخن بستايد).

(4003)

3 (4003)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در زيان زد و خورد)

: 1- نزاع و زد و خورد را رنجها

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1204

و نابوديها است (چون اگر شخص در آن كوشيده پافشارى نمايد به معصيت و گناه گرفتار شود، و اگر از آن چشم پوشد و دست بردارد مغلوب و مظلوم گردد، و در هر دو صورت رنج بيند و چنين كس از پرهيزكارى باز مى‏ماند چنانكه در فرمايش دويست و نودم باين نكته تصريح شده، پس سزاوار آنست كه كارى كند كه نزاع و زد و خورد پيش نيايد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) امام عليه السلام از لفظ قحم نابوديها را اراده نموده است، زيرا زد و خورد بيشتر اوقات اشخاص را بسختيها و نابوديها مى‏افكند، و (جمله) قحمة الأعراب يعنى سختى باديه نشينان عرب، از آن گرفته شده است، و مراد اينست كه قحطى و خشكسالى ايشان را دريابد بطوريكه دارائيهاى آنان را از بين ببرد و از چارپايانشان باقى نگذارد مگر استخوان بى‏گوشت كه معنى نابود شدن دارائيهاشان همين است. و در (معنى) قحمة الأعراب جور ديگر هم گفته شده است، و آن اينست كه قحطى و خشكسالى آنها را به رفتن شهرهاى آباد وامى‏دارد يعنى خشكيدن بيابان (نبودن آب و گياه در آن) ايشان را نيازمند گرداند و وادار نمايد كه بشهر آيند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1206

(4004)

4 (4004)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در انتخاب شوهر براى دختر)

: 1- هرگاه زنان (دختران) بحد كمال رسند (هنگام زناشويى و تصرف آنها در حقوقشان برسد) پس خويشان پدرى (از خويشان مادرى به شوهر دادن او) سزاوارترند. (سيد رضى «رضى الله عنه» فرمايد:) و (بجاى نص الحقائق) نص الحقاق هم روايت ميشود، و نص منتهى درجه و پايان چيزها است مانند نص در رفتار كه آن نهايت رفتارى است كه چارپا به رفتن آن توانائى دارد، و تو ميگوئى: نصصت الرجل عن الأمر يعنى پرسش خود را در باره فلان امر از فلان مرد بپايان رسانيدم، هنگاميكه پرسش از آن امر را از او بپايان رسانيده باشى تا آنچه نزد او مى‏باشد بدست آورى، پس حضرت از (جمله) نص الحقاق اراده فرموده است بحد كمال رسيدن دختران را كه آن پايان خردى است كه صغير بحد بزرگى مى‏رسد، و فرمايش حضرت (نص الحقاق) از رساترين و شگفت‏ترين كنايه‏ها است از اين معنى، مى‏فرمايد: هرگاه دختران بآن حد (هنگام زناشويى) رسيدند پس خويشان پدرى به دختر هرگاه محرم باشند مانند برادران و عموها از مادرش به شوهر دادن آن دختر اگر بخواهند او را شوهر دهند سزاوارترند، و (لفظ) حقاق از محاقه و زد و خورد مادر است با خويشان پدرى دختر در باره او، و محاقة همان نزاع و زد و خورد و گفتگوى هر يك با ديگرى است كه من از تو به شوهر دادن او سزاوارترم، و از آن گرفته شده است كه مى‏گويند: حاققته حقاقا مانند جادلته جدالا يعنى با او نزاع و زد و خورد نمودم، و گفته‏اند: نص حقاق عبارت است از بلوغ عقل و آن رسيدن بحد كمال است، زيرا امام عليه السلام (از اين فرمايش) اراده نموده است منتهى و رسيدن هنگامى را كه بآن حقوق و احكام (به دختر) واجب ميشود، و آنكه نص الحقائق روايت كرده حقائق را جمع حقيقة خواسته.

اينست معنى آنچه ابو عبيد قاسم ابن سلام (كه در لغت و حديث و ادب و فقه و درستى روايت و بسيار دانشمندى از مشاهير و مردان بنام است، و در مكه پس از فراغ از اعمال حج در سال دويست و بيست و دو يا سه يا چهار هجرى وفات كرده) بيان نموده است، و آنچه نزد من است آنست كه مراد و مقصود از نص حقاق در اينجا رسيدن دختر است بحدى كه زناشويى و تصرف او در حقوقش روا باشد بجهت تشبيه و مانند بودن به حقاق از شتر و آن جمع حقه و حق است كه شترى است كه سه سال را تمام كرده به سال‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1207

چهارم در آيد و آن هنگام مى‏رسد بحدى كه ممكن است سوار شدن بر پشت او و خوب راندنش در رفتار، و حقائق نيز جمع حقه است و بازگشت هر دو روايت (نص الحقائق و نص الحقاق) بيك معنى است، و اين (كه ما بيان كرديم) بطريقه و روش عرب شبيه‏تر است از معنى كه اول بيان شد.

(4005)

5 (4005)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در باره ايمان)

: 1- ايمان در دل چون نقطه سفيدى پيدا ميشود هر چند ايمان افزون شود آن نقطه سفيد فزونى مى‏گيرد. (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) لمظة چون نقطه يا مانند آنست از سفيدى، و از اين معنى است كه گفته شده:

فرس ألمظ هرگاه بلب زيرين اسب خال سفيدى باشد (ابن ابى الحديد در اينجا مى‏نويسد: ابو عبيد گفته: در اين حديث حجت و دليل است بر كسيكه انكار كرده و درست نمى‏داند كه ايمان زياده و كم ميشود، نمى‏بينى كه در اين حديث هست هرگاه ايمان زياده شود آن نقطه سفيد افزون گردد؟ و لكن طريحى «رحمه الله» صاحب كتاب مجمع البحرين در لغت لمظ پس از نقل اين حديث مى‏نويسد: قوله الإيمان يبدو لمظة، تقدير آن علامة الإيمان است يعنى نشانه ايمان مانند نقطه سفيد در دل كسيكه در اولين بار ايمان آورده هويدا مى‏گردد، پس چون به زبان اقرار و اعتراف نمود آن نقطه زياده ميشود، و چون بجوارح عمل صالح و كار نيك انجام داد آن نقطه افزونى يابد و همچنين «يعنى هرگاه مثلا بدنيا و كالاى آن دل نبست باز آن نقطه زياده‏تر گردد» پس ناچار مضاف يعنى علامت و نشانه را در تقدير مى‏گيريم، زيرا ايمان همان تصديق بخدا و رسول او است در همه اوامر و نواهى و در آن زياده شدن و فزونى يافتن تصور نمى‏شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1208

(4006)

6 (4006)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در زكاة وام)

: 1- هرگاه مردى را بستانكارى باشد كه نداند وام را (از بدهكار) مى‏ستاند يا نه اگر آنرا گرفت براى سالى كه بر آن گذشته بر او واجب است كه زكاة آنرا (بمستحق آن) بدهد (ظاهر اين فرمايش مخالف فتواى فقهاء است كه مى‏گويند: زكوة وام بر وام دهنده واجب نيست هر چند بداند كه آن وام را دريافت مى‏نمايد چه جاى آنكه در گمان باشد، و بعضى فرموده‏اند:

اين در صورتى است كه تأخير در گرفتن از طرف وام دهنده باشد يعنى خود نستاند و دو دل باشد در گرفتن و نگرفتن كه اگر بگيرد زكوة سال گذشته بر او واجب مى‏باشد، و اين قول خلاف مشهور بلكه خلاف اجماع متأخرين است چنانكه مرحوم شيخ محمد حسن «رحمه الله» در كتاب جواهر الكلام فرموده و مرحوم حاج آقا رضا همدانى «قدس سره» در كتاب مصباح الفقيه فرمايش او را تأييد نموده، و سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) دين ظنون دين و وامى است كه بستانكار نمى‏داند آنرا از بدهكار مى‏گيرد يا نمى‏گيرد، مانند آنكه بستانكار در گمان است گاهى به رسيدن آن اميد دارد و گاهى نوميد است و آن از فصيحترين و رساترين‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1209

سخن است (بمقصود) و همچنين هر چه را كه تو بطلبى و ندانى آنرا بدست مى‏آورى يا نه آن ظنون است، و بر اين معنى است گفتار اعشى (از شعراى بنام زمان جاهليت كه عرب بشعر او تغنى مى‏نموده و سرود مى‏خوانده):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما يجعل الجد الظنون الذى‏ |  | جنب صوب اللجب الماطر |
| مثل الفراتى إذا ما طما |  | يقذف بالبوصى و الماهر |
|  |  |  |

يعنى قرار نمى‏شود داد چاهى را كه گمان مى‏رود آب دارد يا نه و دور است از آمدن باران صدا دار ريزان بمانند آب فرات هنگام طغيان كه (بسبب بسيارى آب و موجهاى پى در پى) كشتى و شناور ماهر را از پا در آورد (اين بيان مانند مثل است براى برابر نبودن بخيل و زفت با كريم و بخشنده) و جد بمعنى چاه كهنه است در بيابان و ظنون چاهى است كه دانسته نشود آب دارد يا نه.

(4007)

7 (4007)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (هنگامى) كه آن بزرگوار لشگرى را بدرقه نموده آنها را بجنگ مى‏فرستاد (اندرز مى‏داد) و مى‏فرمود

: 1- آنچه مى‏توانيد از زنها دورى كنيد (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) معنى اين سخن آنست كه (هنگام جنگ) از ياد زنها و دل بستن بآنها دورى نمائيد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1210

و از نزديكى با ايشان خوددارى كنيد كه آن بازوى حميت و مردى را سست مى‏گرداند و در تصميمها اخلال نموده رخنه مى‏نمايد، و شخص را از دشمن شكست مى‏دهد، و از رفتن و كوشش نمودن در جنگ دور مى‏دارد، و هر كه از چيزى امتناع نمايد (در باره او گفته ميشود: أعذب عنه يعنى) از آن دورى جسته و خود را نگاه‏داشته است، و عاذب و عذوب كسى است كه از خوردن و آشاميدن خوددارى نمايد.

(4008)

8 (4008)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در خطبه بيست و سوم در باره رشك نبردن)

: 1- مانند قمار باخته غلبه جوى زبردست باشد كه نخست فيروزى را از تيرهاى قمار خود منتظر است (پس كم بهره از نعمت دنيا نبايد بر ديگران رشك برد، بلكه بايد اندوه در دل راه ندهد و كوشش نمايد تا اقبالش رو آورد مانند قمار باخته زبر دست كه هميشه منتظر برون مى‏باشد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) ياسرون كسانى هستند كه با تيرهاى قمار بر سر شترى كه مى‏خرند و مى‏كشند قمار ميكنند، و فالج غلبه جو و زبر دست است، گفته ميشود: فلج عليهم و فلجهم يعنى بر ياران غالب شد و از آنان برد، و رجز خواننده (در كارزار) گويد: لما رأيت فالجا قد فلجا يعنى هنگاميكه ديدم غلبه كننده را كه غالب شد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1211

(4009)

9 (4009)- در گفتار آن حضرت عليه السلام است (در شجاعت و دلاورى رسول اكرم صلى الله عليه و آله كه مانند آن در نامه نهم گذشت)

: 1- ما بوديم هنگاميكه خوف و ترس سرخ مى‏شد (كارزار سخت مى‏گشت) خود را بوسيله رسول خدا- صلى الله عليه و آله- نگاه‏دارى مى‏نموديم، و هيچيك از ما از آن حضرت به دشمن نزديكتر نبود (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) و معنى اين سخن آنست كه چون ترس از دشمن بسيار مى‏شد و گزيدن جنگ سخت مى‏گشت مسلمانان به جانبى كه شخص رسول خدا- صلى الله عليه و آله- كارزار مى‏نمود مى‏گريختند، و خداى تعالى به بركت آن حضرت بايشان كمك مى‏فرستاد و آنها هم بوسيله آن بزرگوار از آنچه ترس داشتند آسوده مى‏شدند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1212

و فرمايش آن حضرت: إذا احمر البأس يعنى هنگاميكه خوف و ترس سرخ مى‏شد، كنايه است از سختى كارزار، و در آن چند قول گفته شده است نيكوترين آنها آنست كه گرم شدن جنگ را تشبيه و مانند نموده به آتشى كه گرمى و سرخى را بعمل و رنگش جمع نمايد (سوزان باشد و افروخته) و اين قول را كمك ميكند فرمايش رسول خدا- صلى الله عليه و آله- وقتى كه شمشير زدن مردم را در جنگ حنين (موضعى بين طائف و مكه) ديد و آن جنگ هوازن (قبيله‏اى از قيس) بود: الان حمى الوطيس يعنى اكنون تنور جنگ گرم شد، و وطيس جاى افروختن آتش است، رسول خدا- صلى الله عليه و آله- گرم شدن كارزار آنها را با فروختن آتش و زبانه كشيدن آن مانند نموده است.

اين فصل پايان يافت، و ما به روش اول خود در اين باب (كه مقصود بيان سخنان امام عليه السلام بوده نه تفسير كلمات آن حضرت) باز گشتيم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1213

(3261)

253 (3253)- هنگاميكه بامام عليه السلام خبر رسيد كه لشگر معاويه بر انبار (از شهرهاى قديم عراق) تاخته و تاراج كردند

آن بزرگوار تنها پياده (از كوفه) بيرون آمد تا به نخيله (موضعى است نزديك كوفه) رسيد، مردم (در پى او آمده) خدمتش رسيدند و گفتند: يا امير المؤمنين ما بجاى تو ايشان را كفايت مى‏كنيم، پس حضرت (در نكوهش آنها) فرمود: 1- سوگند بخدا شما مرا از (زيان) خود كفايت نمى‏كنيد و چگونه مرا از ديگران كفايت مى‏نماييد؟ 2- اگر رعيتها پيش از من از ستم حكمرانانشان شكايت داشتند من امروز از ستم رعيت خود شكايت دارم، بآن ماند كه من پيروام و ايشان پيشوا، يا من فرمانبرم و آنان فرمانده! (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) چون امام عليه السلام اين گفتار را در سخن دراز «كه ما از آنچه برگزيديم در بين خطبه‏ها (خطبه بيست و هفتم) بيان نموديم» فرمود، دو مرد از يارانش جلو آمدند يكى از آنها گفت: مرا تسلطى نيست مگر بخود و برادرم پس يا امير المؤمنين ما را بآنچه مى‏خواهى امر فرما تا انجام دهيم، امام عليه السلام فرمود: 3- كجا آنچه من مى‏خواهم از شما پيش مى‏رود و از شما دو كس چه آيد؟

(3262)

254 (3254)- گفته‏اند كه حارث ابن حوط (يا خوط) نزد امام عليه السلام آمده و گفت‏

: آيا بمن گمان مى‏برى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1214

كه گمان دارم اصحاب جمل (طلحه و زبير و عائشه و پيروانشان) بر ضلالت و گمراهى بوده‏اند؟

پس امام عليه السلام (در نكوهش او) فرمود: 1- اى حارث تو به زير خود نظر كردى (گفتار باطل و نادرست آنها را پسنديدى) و به بالايت نگاه نكردى (در سخنان حق و درست من انديشه ننمودى) پس حيران و سرگردان ماندى! 2- تو حق را نشناختى تا اهلش را بشناسى، و باطل را نشناختى تا پيروش را بشناسى، حارث گفت: من با سعد ابن مالك (سعد ابن ابى وقاص) و عبد الله ابن عمر (ابن خطاب) كناره گرفته به گوشه‏اى مى‏روم، پس امام عليه السلام فرمود: 3- سعد و عبد الله ابن عمر يارى حق نكردند و باطل را فرو نگذاشتند (چون كناره گيرى آنها از باطل براى يارى نكردن آن نبود بلكه از روى شك و دو دلى بحق بود، بنا بر اين تو نبايد از آنان پيروى نمائى. شارح بحرانى «رحمه الله» در اينجا مى‏نويسد: چون عثمان كشته شد سعد ابن ابى وقاص چند گوسفند خريده به بيابان رفت و با آن گوسفندان زندگانى نمود تا مرد و با على عليه السلام بيعت ننمود، و عبد الله ابن عمر با امير المؤمنين بيعت كرد و پس از آن به خواهرش حفصه زوجه پيغمبر صلى الله عليه و آله پناه برد و در جنگ جمل حاضر نشد و گفت: عبادت و بندگى مرا از سوارى و جنگ ناتوان ساخته نه با على هستم نه با دشمنانش، محدث قمى حاج شيخ عباس «عليه الرحمة» در كتاب سفينة بحار الأنوار نقل مى‏نمايد:

چون حجاج داخل مكه شد و ابن زبير را بدار زد عبد الله ابن عمر شبانگاه نزد او آمده گفت: دستت را بده تا براى عبد الملك با تو بيعت نمايم كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية يعنى كسيكه بميرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مانند مردن زمان جاهليت مرده، پس حجاج پايش را دراز كرده گفت بگير پايم را و بيعت كن زيرا دستم بكار است، ابن عمر گفت: مرا ريشخند ميكنى، حجاج گفت:

اى احمق قبيله عدى با على عليه السلام بيعت نكردى و امروز چنين ميگوئى، آيا على امام زمان تو نبود؟ سوگند بخدا براى فرمايش پيغمبر صلى الله عليه و آله نزد من نيامده‏اى بلكه از ترس اين درخت كه ابن زبير بر آن آويخته آمده‏اى).

(3263)

255 (3255)- امام عليه السلام (در باره نديم پادشاه) فرموده است‏

: 1- همنشين پادشاه مانند سوار بر شير است: مردم بمقام و مرتبه او آرزومندند و او به منزلت خود داناتر است (كه چه اندازه خطرناك مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1215

(3264)

256 (3256)- امام عليه السلام (در باره نيكى) فرموده است‏

: 1- به فرزندان ديگران نيكى و مهربانى كنيد تا پاس فرزندان شما را بدارند.

(3265)

257 (3257)- امام عليه السلام (در باره سخن بزرگان) فرموده است‏

: 1- سخن اهل دانش و بينش اگر درست باشد (براى دردهاى دنيا و آخرت) دارو است، و اگر نادرست باشد درد است (موجب فتنه و تباهكارى است، پس حكيم و دانشمند بايد كوشش نمايد كه سخن نادرست نگويد كه گفته‏اند: زلة العالم زلة العالم يعنى لغزيدن دانشمند لغزش جهان است).

(3266)

258 (3258)- مردى از امام عليه السلام خواست كه باو بشناساند (معنى) ايمان چيست،

پس آن حضرت (در باره رمندگى سخن) فرمود: 1- چون فردا شود نزد من بيا تا جائيكه همه بشنوند بتو خبر دهم كه اگر گفتار مرا فراموش نمودى ديگرى آنرا حفظ كرده از بر نمايد، زيرا سخن مانند شكار رمنده است شخصى (با حافظه) آنرا مى‏ربايد و ديگرى (بر اثر خنگى) آنرا از دست مى‏دهد (سيد رضى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1216

«عليه الرحمة» فرمايد:) ما آنچه را كه حضرت در پاسخ آن مرد فرمود در گذشته از اين باب (فرمايش سى‏ام) بيان كرده‏ايم و آن فرمايش آن بزرگوار است باينكه الإيمان على أربع شعب (دعائم) يعنى ايمان وابسته بر چهار شاخه (ستون) است.

(3267)

259 (3259)- امام عليه السلام (در افسرده نشدن براى نيامده) فرموده است‏

: 1- اى پسر آدم امروز براى (روزى) فردا اندوهگين مشو، زيرا اگر فردا از عمر تو باشد خدا روزى ترا در آن مى‏رساند (پس سزاوار آنست كه كوشش شخص در هر روز براى همان روز باشد نه آنكه براى روزهاى نيامده جان بسر شود).

(3268)

260 (3260)- امام عليه السلام (در دوستى و دشمنى) فرموده است‏

: 1- دوست خود را دوست دار به اندازه‏اى كه تجاوز در آن نباشد (او را بر همه اسرار آگاه مساز) شايد روزى از روزها دشمنت گردد (و پشيمان شوى) 2- و دشمنت را دشمن دار از روى ميانه روى (پرده درى مكن) شايد روزى از روزها دوستت گردد (و شرمنده و افسرده شوى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1217

(3269)

261 (3261)- امام عليه السلام (در باره كوشش براى دنيا و آخرت) فرموده است‏

: 1- مردم در دنيا دو دسته‏اند: يكى در دنيا براى دنيا كار ميكند كه او را دنيا گرفتار ساخته و از (كار) آخرتش باز داشته، مى‏ترسد باز ماندگانش به تنگدستى دچار شوند (براى آنها مال و دارائى مى‏اندوزد تا نيازمند نشوند) و از تنگدستى خود ايمن و آسوده گشته (براى گرفتارى روز رستخيز كارى انجام نمى‏دهد و در فكر تنگدستى آنروز نيست، يا به اين معنى كه باك ندارد و خود در تنگى بسر برد تا مال و دارائى براى فرزندانش گرد آورد) پس زندگى خود را در سود ديگرى بسر مى‏رساند، 2- و يكى در دنيا براى آخرت كار ميكند و بى آنكه كار كند آنچه براى او (مقدر) است از دنيا مى‏رسد، پس هر دو بهره را جمع نموده و هر دو سرا را بدست آورده است، و نزد خدا با آبرو گشته و از او حاجتى نخواهد كه روان سازد (زيرا آبرومندى او نزد خدا مستلزم رواشدن درخواستهاى او است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1218

(3270)

262 (3262)- نقل شده كه در زمان خلافت عمر ابن خطاب نزد او سخن در باره زيور كعبه (خانه خدا در مكه معظمه) و بسيارى آن به ميان آمد

، گروهى گفتند: اگر آنرا برداشته صرف سپاه مسلمانان كنى ثواب و پاداشش بيشتر است و كعبه زيور مى‏خواهد چه كند؟ عمر تصميم گرفت بر دارد، و در باره آن از امير المؤمنين عليه السلام پرسيد، آن حضرت (در باره تصرف نكردن در زيور كعبه) فرمود: 1- قرآن بر پيغمبر صلى الله عليه و آله فرود آمد و دارائيها چهار جور بود: (اول) اموال مسلمانان (پس از مرگشان) كه آنها را از روى حساب بين ارث برندگان تقسيم و پخش نمود، و (دوم) غنيمت (آنچه از دشمن بر اثر فيروزى بدست مى‏آيد) كه آنرا به كسانى كه مستحق آن بودند تقسيم كرد، و (سوم) خمس (پنج يك از سود داد و ستد) كه خدا قرار داد آنرا جائيكه تعيين نمود (كه بچه كسانى بايد داد) و (چهارم) صدقات (زكوات و بخششها) كه خدا قرار داد آنرا بجاى خود (كه چه كسانى بايد از آن بهره ببرند) و زيور كعبه آنروز در آن بود و خدا آنرا بحال خود گذاشت (دستورى براى تصرف در آن نداد) و از روى فراموشى آنرا رها نكرد و مكان و جاى آن بر او پنهان و پوشيده نبود، پس (چون در باره همه اموال دستور داد و راجع به زيور كعبه چيزى نفرموده بنا بر اين تو) برجا گذار آنرا همانطور كه خدا و رسول قرار داده. عمر گفت: اگر تو نبودى ما رسوا مى‏شديم (چون بحكم خدا آشنا نيستيم) و زيور را بجاى خود گذاشت (در آن تصرف ننمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1219

(3271)

263 (3263)- روايت شده كه دو مرد را نزد امام عليه السلام آوردند كه از مال خدا (بيت المال) دزدى كرده بودند

: يكى از آنها بنده و غلام و مال بيت المال بود، و ديگرى غلام يكى از مردم، پس آن حضرت (در باره اينكه چه كسيرا كه از بيت المال دزدى كند بايد دست بريد) فرمود: 1- اما بر اين غلام كه از آن بيت المال است حدى نيست (دستش را نبايد بريد، زيرا) برخى از بيت المال برخى ديگر را خورده (و اگر دستش بريده شود زيان افزون گردد، چنانكه محقق حلى «رحمه الله» در كتاب شرائع الإسلام فرموده) و اما بر ديگرى حد جارى است، پس دست او را بريد (ابن ميثم «عليه الرحمة» در اينجا مى‏نويسد: باين جهت دست او را بريده كه از بيت المال كه در بسته بوده دزدى كرده و دزدى او بحد نصاب يعنى بمقدار چهار يك درهم طلا بوده كه دست بريدن واجب گشته و او را از بيت المال نصيب و بهره‏اى هم نبوده، و اگر بهره‏اى داشت و دزديش بيش از بهره‏اش باشد و افزونى آن بمقدار نصاب رسد دست او بريده ميشود، و اگر دزديش بيش از بهره‏اش نباشد دست او بريده نمى‏شود).

(3272)

264 (3264)- امام عليه السلام (در باره گرفتاريهاى خود) فرموده است‏

: 1- اگر پاهاى من در اين لغزشگاهها استوار ماند (خلافتم پابرجا گشته و از جنگهاى داخلى آسوده شوم) چيزهائى را تغيير مى‏دهم (بدعتهاى مخالفين را از بين برده احكام را طبق دستور رسول خدا صلى الله عليه و آله اجراء مى‏نمايم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1220

(3273)

265 (3265)- امام عليه السلام (در اينكه بايد بآنچه مقدر شده ساخت) فرموده است‏

: 1- با يقين و باور بدانيد كه خدا قرار نداده براى بنده- اگر چه بسيار چاره جو و سخت كوشا و در مكر و فريب توانا باشد- بيشتر از آنچه در علم الهى براى او مقدر و نامزد گشته است، 2- و جلوگير نشده است بين بنده- كه ناتوان و كم چاره بوده- و بين اينكه برسد باو آنچه در علم الهى براى او مقدر و نامزد شده است، 3- و شناساى باين راز و بكار برنده آن از جهت آسودگى در سود (دنيا و آخرت) برترين مردمان است، و چشم پوشنده و شك كننده در آن از جهت گرفتارى در زيان برترين مردمان است، 4- و بسا بنعمت رسيده‏اى كه بسبب نعمت كم كم بعذاب و كيفر نزديك گشته، 5- و بسا گرفتارى كه بر اثر گرفتارى احسان و نيكوئى باو شده است، 6- پس اى شنونده (اين گفتار) بسيار سپاسگزارم و كم بشتاب و به رسيده از روزى بايست و تن برضاء بده (كه كس را بيشتر از آنچه بايد باو برسد ندهند. و اين مطلب منافات با امر و دستور بدعاء و سعى و كوشش در طلب رزق ندارد، زيرا دعاء و سعى در بدست آوردن روزى گاهى سبب وجود روزى بيش از آنچه مقدر گشته ميشود).

(3274)

266 (3266)- امام عليه السلام (در ترغيب به عبادت) فرموده است‏

: 1- دانائى خود را (به نيست شدن دنيا) نادانى قرار ندهيد (كه از آخرت چشم پوشيده بدنيا دل بنديد) و باورتان را (به مردن) به دودلى نگردانيد (بنا بر اين) 2- اگر (به نيستى دنيا) دانائيد پس (براى آخرت) كار كنيد، و هر گاه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1221

(مردن را) باور داريد پس (توشه برداشته) پا پيش گذاريد.

(3275)

267 (3267)- امام عليه السلام (در دورى از آز و آرزو) فرموده است‏

: 1- طمع (آدمى را) بر سر آب مى‏آورد بى آنكه (او را سيراب كرده) باز گرداند (هر كه بآن گرفتار شود تباه گشته رهائى نيابد) و ضامن است بى آنكه (بعهد و پيمان خود) وفاء كند، 2- و بسا آشامنده كه پيش از سيراب شدن گلوگير شود (بسا آزمند كه در راه بدست آوردن مطلوب پيش از رسيدن بآن و بهره بردن تباه گردد) 3- و هر چند منزلت چيزيكه بآن رغبت ميشود افزون باشد اندوه نيافتن و بدست نياوردن آن بسيار گردد، 4- و آرزوها ديده‏هاى بينائيها را كور مى‏نمايد، 5- و نصيب و بهره (مقدر) مى‏آيد پيش كسيكه بسوى آن نمى‏آيد (بهره مقدر خواهد رسيد هر چند در طلب آن كوشش نداشته و آرزومند آن نباشند).

(3276)

268 (3268)- امام عليه السلام (در خوش ظاهرى و بدى باطن) فرموده است‏

: 1- بار خدايا پناه مى‏برم بتو از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1222

اينكه در پيش چشمها (ى مردم) ظاهر من نيكو و باطن من در آنچه پنهان مى‏دارم نزد تو زشت باشد در حاليكه حفظ كنم خود را نزد مردم به رياء و خودنمايى به همه آنچه تو از من بآن آگاهى پس بمردم خوش ظاهر جلوه كنم و بد كرداريم را بسوى تو آرم كه در نتيجه به بندگانت نزديك و از خوشنوديها (و رحمتها) يت دور گردم.

(3277)

269 (3269)- امام عليه السلام (در اخبار بظهور حضرت صاحب الزمان) فرموده است‏

: 1- البته سوگند به خداوندى كه از (توانائى) او شب كرديم در باقى مانده شب تارى كه از روز روشن هويدا مى‏گردد چنين و چنان نبوده است (كه اراده و خواست خدا بر آن باشد كه همواره مردم در تاريكى ضلالت و گمراهى بدعتهاى مخالفين بسر برند، بلكه در زمان دولت حقه و پيدايش امام زمان «عجل الله فرجه» بحقائق اسلام آشنا شده از تاريكى رهائى يابند كه اين شب را سحر در پيش و اين سحر را صبح نزديك است).

(3278)

270 (3270)- امام عليه السلام (در ستودن پشتكار داشتن) فرموده است‏

: 1- اندك كارى كه بآن ادامه دهى اميد (سود) بآن بيشتر است از كار بسيارى كه از آن ملول و خسته گردى (كه بر اثر تركش نمائى).

(3279)

271 (3271)- امام عليه السلام (در ترغيب بواجبات) فرموده است‏

: 1- هر گاه مستحبات بواجبات زيان رساند (اخلال نمايد) آن مستحبات را ترك كنيد (برهان آن در شرح فرمايش سى و هشتم و يك صد و نهم گذشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1223

(3280)

272 (3272)- امام عليه السلام (در ترغيب بطاعت) فرموده است‏

: 1- هر كه دورى سفر (آخرت) را بياد داشته باشد آماده ميشود (تقوى و پرهيزكارى را شعار خويش قرار مى‏دهد).

(3281)

273 (3273)- امام عليه السلام (در پيروى از عقل) فرموده است‏

: 1- نيست بينائى (آگاهى دل) با ديده‏ها و چشمها كه گاهى چشمها به دارنده خود دروغ مى‏گويند، 2- و (لى) خرد خيانت نمى‏كند (بغلط و اشتباه نمى‏اندازد) كسيرا كه از او پند و اندرز بخواهد (در شناختن حقائق بايد بعقل اعتماد نمود نه بحس، زيرا بسا محسوس و بديهى كه معلوم نيست و بسا عقلى و نظرى كه نزد دلهاى روشن از هر بديهى آشكارتر است، و از اينرو است كه حكماء گفته‏اند: يقينيات همان معقولات است نه محسوسات، زيرا حكم حس در مظنه غلط و اشتباه است و بسيار حس دروغ مى‏گويد و ما را به اعتقادات نادرست وامى‏دارد، چنانكه بزرگ را كوچك و كوچك را بزرگ و متحرك را ساكن و ساكن را متحرك مى‏پنداريم، و اما عقل در هر چه راه يابد و پيش او بديهى و آشكار گردد غلط و اشتباه در آن راه ندارد، بنا بر اين گفتار نادانان كه مى‏گويند دليلى بزرگتر و بالاتر از حس و ديدن با چشم نيست باطل و نادرست است).

(3282)

274 (3274)- امام عليه السلام (در پيروى از پند و اندرز) فرموده است‏

: 1- بين شما و بين (شنيدن و پيروى از) موعظه و پند پرده‏اى از غفلت و بيخبرى مى‏باشد (كه هر گاه آن پرده را با پيروى نكردن از شهوات دريده در پايان كار انديشه نمودى از پند و اندرز نتيجه مى‏گيرى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1224

(3283)

275 (3275)- امام عليه السلام (در نكوهش افراط و تفريط) فرموده است‏

: 1- نادان شما (كار را از روى نادانى) زيادة ميكند، و داناى شما (كار را از وقت خود) بتأخير مى‏اندازد (در بعضى از نسخ نهج البلاغه جاهلكم مزداد مسوف بدون كلمه و عالمكم ذكر شده است كه معنى آن چنين است: نادان شما «بفكر اينكه گناه او را خواهند بخشيد در گناه» زياده‏روى مى‏نمايد و «توبه و بازگشت را» به تاخير مى‏اندازد).

(3284)

276 (3276)- امام عليه السلام (در اينكه علم راه عذر را مى‏بندد) فرموده است‏

: 1- علم و دانستن (احكام دين) راه بهانه بهانه جويان را (كه مى‏گويند: خدا كريم است و رحيم و نيازى برنج و بندگى ما ندارد) مى‏بندد (پس هر كه با دين و كتاب و رسول آشنا شد عذر و بهانه‏اش پذيرفته نيست).

(3285)

277 (3277)- امام عليه السلام (در سرزنش كسيكه كار را بموقع انجام ندهد) فرموده است‏

: 1- با هر كه تعجيل و شتاب نمايند (مرگش زود برسد) مهلت مى‏خواهد (كه عبادت و بندگى كند) و هر كس را مهلت دهند و زود نخواهند (عمرش دراز باشد) با تأخير افتادن (كه وقت دارم و در آينده انجام مى‏دهم) بهانه جويد (كار امروز به فردا اندازد).

(3286)

278 (3278)- امام عليه السلام (در باره دل نبستن به خوشحالى) فرموده است‏

: 1- مردم بچيزى نگفتند خوشا به حالش مگر آنكه روزگار براى آن روز بدى را پنهان دارد (زمانه به نعمتى كه در آدمى بيند رشك برد و آنرا بگيرد، پس خردمند به خوشحالى دنيا دل نبند و آسوده ننشيند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1225

(3287)

279 (3279)- از امام عليه السلام از (چگونگى) قضاء و قدر پرسيدند پس آن حضرت (انديشه در آنرا نهى كرد) فرمود

: 1- راهى است تاريك در آن نرويد (كه بر اثر شبهات در حل آنها وامانده و سرگردان شده گمراه خواهيد گشت) و دريايى است ژرف در آن داخل نشويد (كه غرقه انديشه‏هاى گوناگون خواهيد شد) و پنهان داشته خدا است خود را در (آشكار نمودن) آن برنج نيندازيد (كه سودى نبريد و بجائى نخواهيد رسيد).

(3288)

280 (3280)- امام عليه السلام (در زيان نافرمانى) فرموده است‏

: 1- هر گاه خداوند بنده‏اى را (بر اثر گناه) پست گرداند علم و دانش را بر او منع كند (او را توفيق ندهد تا از علم دين و احكام الهى كه موجب سعادت و نيكبختى است بهره‏مند گردد، اين فرمايش دليل است بر اينكه نادانى بدترين بيچارگى‏ها است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1226

(3289)

281 (3281)- امام عليه السلام (در ترغيب به خوهاى نيكو) فرموده است‏

: 1- در روزگار گذشته براى من برادر و همكيشى در راه خدا (ابوذر غفارى يا عثمان ابن مضعون) بود كه كوچك بودن دنيا در نظرش او را در چشم من بزرگ مى‏نمود، 2- و شكمش بر او تسلط نداشت پس چيزى را كه نمى‏يافت آرزو نمى‏كرد و اگر مى‏يافت بسيار بكار نمى‏برد، 3- و بيشتر روزگارش خاموش بود (سخن نمى‏گفت) و اگر مى‏گفت بر گويندگان غلبه مى‏نمود (براى ديگرى جاى سخن باقى نمى‏گذاشت) و تشنگى پرسندگان را (به موعظه و اندرز از آب دانش) فرو مى‏نشاند، 4- و (بر اثر طاعت و بندگى خدا و بردبارى با مردم) ناتوان و افتاده بود و هم او را ناتوان مى‏پنداشتند، و هرگاه زمان كوشش (در كارى) پيش مى‏آمد (چون) شير خشمگين و مار پر زهر بيابان بود (حتما كار را انجام مى‏داد يا در كارزار دشمن را مغلوب مى‏نمود، و اگر با كسى نزاع داشت بى صبرى نمى‏كرد و پيش از وقت) 5- برهان و دليل نمى‏آورد تا اينكه نزد قاضى مى‏آمد (و دليل خود را بيان مى‏نمود، و اين دليل بر درستى رأى و انديشه شخص است) 6- و كسيرا سرزنش نمى‏كرد به كارى كه در مانند آن بهانه‏اى مى‏يافت تا اينكه عذر او را مى‏شنيد (و اين روش از لوازم عدل و انصاف است) 7- و از دردى (كه مبتلى مى‏گشت نزد كسى) شكايت نمى‏نمود مگر وقتى كه بهبودى مى‏يافت (آنهم از روى اخبار و سرگذشت نه از راه شكايت) 8- و آنچه مى‏گفت بجا مى‏آورد و آنچه نمى‏كرد نمى‏گفت (چون درستى و راستى را شعار خويش قرار داده بود) 9- و اگر بر سخن بر او غلبه مى‏كردند در خاموشى غلبه نمى‏يافتند (هنگام گفتگوهاى بيجا خاموش بود) 10- و در شنيدن حريصتر بود بر گفتن (استفاده را بر افاده ترجيح مى‏داد) 11- و اگر ناگهان (بى‏انديشه) دو كار باو رو مى‏آورد مى‏نگريست كه كدام يك از آن دو به خواهش نفس نزديكتر است با آن مخالفت مى‏نمود، 12- پس بر شما باد كه اين صفات و خوها را فرا گيريد و بآنها رغبت داشته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1227

باشيد، و اگر به همه آنها توانائى نداريد بدانيد كه فرا گرفتن اندك بهتر است از فرو گذارى بسيار (پس به برخى از آن اخلاق متصف شويد).

(3290)

282 (3282)- امام عليه السلام (در ترك معصيت) فرموده است‏

: 1- اگر خداوند (مردم را بوسيله انبياء) بر معصيت و نافرمانى خود نترسانيده بود براى سپاسگزارى از نعمتهاى او واجب بود كه او را معصيت نكنند (براى آنكه شكر نعمت به گفتار و كردار عقلا واجب است پس ترك معصيت هم كه لازمه اطاعت و سپاسگزارى است واجب خواهد بود).

(3291)

283 (3283)- امام عليه السلام هنگاميكه اشعث ابن قيس (يكى از منافقين اصحاب و ياران خود) را از مردن فرزندش تسليت مى‏داد

و بصبر و شكيبائى ترغيب مى‏نمود (در باره بيتابى نكردن) فرمود: 1- اى اشعث اگر بر (مرگ) پسرت اندوهناك باشى خويشى شايسته است كه افسرده شوى (اندوه تو در مرگ فرزندت بيجا نيست) و اگر شكيبا باشى پيش خدا هر مصيبت و اندوهى را جانشينى (پاداشى) است. 2- اى اشعث، اگر صبر كنى قضاء و قدر بر تو جارى مى‏گردد و تو اجر و مزد مى‏يابى، و اگر بيتابى نمائى حكم الهى بر تو جارى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1228

ميشود در حاليكه گناه كرده‏اى، 3- اى اشعث پسرت (هنگام بدنيا آمدن) ترا شاد نمود در حاليكه (براى تو) بلا و گرفتارى بود، و (با مردنش) ترا اندوهگين ساخت در حاليكه (براى تو) پاداش و رحمت بود (پس سزاوار است كه در اندوه او شكيبا باشى).

(3292)

284 (3284)- امام عليه السلام بر سر قبر رسول خدا صلى الله عليه و آله ساعتى كه آن حضرت را بخاك سپردند (در عظمت وفات آن بزرگوار) فرموده است‏

: 1- شكيبائى نيكو است مگر از (جدائى) تو و بيتابى زشت است مگر بر (مرگ) تو (زيرا آن حضرت اصل دين و پيشواى آن بود پس بيتابى در مصيبت او زشت نيست چون اين بيتابى مستلزم آنست كه هميشه از خوها و روش آن بزرگوار ياد شود و شكيبائى در آن نيكو نمى‏باشد چون مستلزم بيخبرى از آن است) 2- و اندوهى كه بسبب (وفات) تو رسيده بزرگ است، و اندوه پيش از تو و پس از تو (نسبت به اندوه به حضرتت) آسان و كوچك است.

(3293)

285 (3285)- امام عليه السلام (در زيان همنشينى با احمق) فرموده است‏

: 1- همنشين احمق مباش زيرا (بر اثر بى‏خردى خود) كارش را در نظر تو زينت داده مى‏آرايد، و دوست دارد تو مانند او باشى (حماقتش را پيروى نمائى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1229

(3294)

286 (3286)- از امام عليه السلام مسافت و دورى ميان مشرق و مغرب را پرسيدند، پس آن حضرت (در تعيين مسافت بين آنها) فرموده است‏

: 1- باندازه سير و گردش يك روز خورشيد است (اين پاسخ را جواب اقناعى گويند يعنى پرسنده را خوشنود مى‏گرداند و اين براى آنست كه فهم پرسنده بدرك تحقيق آن نمى‏رسد).

(3295)

287 (3287)- امام عليه السلام (در باره دوست و دشمن) فرموده است‏

: 1- دوستانت سه و دشمنانت سه مى‏باشند: اما دوستانت دوست تو، و دوست دوست تو، و دشمن دشمنت است، 2- و اما دشمنانت دشمن تو، و دشمن دوست تو، و دوست دشمنت مى‏باشند.

(3296)

288 (3288)- امام عليه السلام به مردى كه ديد او را براى زيان رساندن به دشمنش در كارى مى‏كوشد كه بخود زيان مى‏رساند (در نكوهش زيان رساندن) فرمود

: 1- تو مانند كسى هستى كه بخود نيزه فرو ميكند تا بكشد كسيرا كه پس پشت او سوار است (به سينه خودش نيزه مى‏زند تا از پشتش بيرون آمده به سينه سوار عقب برسد و او را بكشد، و چنين كسى كه براى ديگرى بدى انديشه كه در اول زيان آن به خودش برسد يا بسيار خبيث و ناپاك است و يا بى‏خرد و نادان).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1230

(3297)

289 (3289)- امام عليه السلام (در باره پند نپذيرفتن) فرموده است‏

: 1- چه بسيار است عبرتها و پندها (از روزگار و پند دهندگان) و چه كم است پند پذيرفتن!

(3298)

290 (3290)- امام عليه السلام (در نكوهش زد و خورد) فرموده است‏

: 1- كسيكه در نزاع و زد و خورد كوشيده پافشارى كند گناه كرده، و كسيكه كوتاهى و خوددارى نمايد مظلوم گردد، 2- و كسيكه (با ديگرى) نزاع كند نمى‏تواند (در زد و خورد از گناه) پرهيزكار باشد (زيرا رعايت عدالت و تجاوز ننمودن از حد كه لازمه تقوى و پرهيزكارى است در نزاع دشوار است).

(3299)

291 (3291)- امام عليه السلام (در ترغيب به توبه) فرموده است‏

: 1- اندوهگينم نكرد گناهى كه پس از آن مهلت يافتم (ناگهان نمردم) به اندازه‏اى كه دو ركعت نماز گزارم و از خدا اصلاح آن (گناه) را بخواهم (زيرا هر گاه انسان گناهى مرتكب شد و با نيت پاك و با راستى و درستى ببخشش و آمرزش خداوند اميدوار بود و از كرده پشيمان گشته تصميم گرفت كه دگر بار آنرا بجا نياورد و به نماز كه خود كفاره گناه است ايستاد و از حق تعالى آمرزش خواست بآن گناه كيفر نمى‏شود پس از اينرو آن گناه او را اندوهگين نمى‏سازد، و ناگفته نماند كه فرمايش امام عليه السلام براى آموختن بديگرى و اشاره است باينكه نماز كفاره گناهان است و انسان بايد از گناه دور ماند و از مرگ ناگهانى پيش از توبه بترسد، و گر نه آن حضرت معصوم و از هر گناه منزه و پاك مى‏باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1231

(3300)

292 (3292)- از امام عليه السلام پرسيدند: چگونه خدا (در روز رستخيز) از مخلوق با بسيارى ايشان حساب و باز پرسى مى‏نمايد؟

آن حضرت (در باره توانائى خدا بهمه چيز) فرمود: 1- همانطورى كه آنها را با بسياريشان روزى مى‏دهد، پرسيدند چگونه از آنان باز پرسى ميكند و آنها او را نمى‏بينند؟ فرمود: 2- همانطور كه ايشان را روزى مى‏دهد و او را نمى‏بينند (پس جاى شگفت نيست، زيرا همانطور كه تو مى‏بينى كه خدا همه بندگانش را روزى مى‏دهد بدون آنكه او را ببينند همانطور توانا است كه از آنها باز پرسى نمايد).[[2]](#footnote-2)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏6 ؛ ص1231**

330)

293 (3293)- امام عليه السلام (در باره پيام فرستادن) فرموده است‏

: 1- پيامبر تو (براى ديگرى) عقل ترا بيان ميكند (پس بايد زيرك و دانا باشد تا بتواند مراد ترا با الفاظ شيرين و سخن رسا بفهماند) 2- و نامه تو رساتر چيزى است كه از جانبت سخن مى‏گويد (مانند زبان تو است و چون پيام برنده نيست كه شايد كم و زيادة بگويد و باعث گرفتارى و تباهى گردد).

(3302)

294 (3294)- امام عليه السلام (در ترغيب بدعاء) فرموده است‏

: 1- گرفتارى كه اندوه و درد باو سخت گرفته است نيازمندتر بدعاء نيست از تندرستى كه از بلاء و درد در امان نمى‏باشد (بلكه هر دو بدعاء و درخواست از خدا نيازمندند: او براى بهبودى يافتن و اين براى دوام تندرستى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1232

(3303)

295 (3295)- امام عليه السلام (در سرزنش دوستداران دنيا) فرموده است‏

: 1- مردم پسران دنيا هستند، و مرد را به دوست داشتن مادرش سرزنش نمى‏كنند (اين از قبيل آنست كه گويند چون كردار بد و كارهاى زشت طبيعى و جبلى فلانى گشته او را نبايد سرزنش نمود).

(3304)

296 (3296)- امام عليه السلام (در دستگيرى از مستمندان) فرموده است‏

: 1- مسكين و بى‏چيز فرستاده خدا است (چون خدا او را از روزى كم بهره گردانيده بآن ماند كه او را نزد غنى و چيزدار فرستاده تا او را به فرستاده خود آزمايش نمايد) پس كسيكه او را منع كند (كمكى ننمايد) خدا را منع نموده (دستور او را كه توانايان بايد از بينوايان دستگيرى كنند رفتار نكرده) و كسيكه باو چيزى ببخشد بخدا داده (بدستور او عمل نموده).

(3305)

297 (3297)- امام عليه السلام (در باره زناء) فرموده است‏

: 1- غيرت دار و جوانمرد هرگز زناء نكند (چون نمى‏پسندد كه با اهلش زناء كنند غيرت و جوانمرديش اجازه نمى‏دهد كه با زنى كه باو حرام است هم بستر شود).

(3306)

298 (3298)- امام عليه السلام (در باره بسر رسيدن عمر) فرموده است‏

: 1- براى نگاه‏دارى (شخص از هر پيشامدى) اجل (مدت بسر رسيدن عمر) بس است (چون هيچكس پيش از رسيدن اجل نمى‏ميرد پس بآن ماند كه اجل او را نگاه‏دار است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1233

(3307)

299 (3299)- امام عليه السلام (در علاقه بمال و دارائى) فرموده است‏

: 1- مرد بر مرگ فرزند مى‏خوابد (شكيبا ميشود) و بر ربوده شدن مال و دارائى نمى‏خوابد (بيتابى نموده براى آن تلاش مى‏نمايد! سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) معنى اين فرمايش آنست كه مرد بر كشته شدن فرزندان صبر مى‏نمايد و بر ربوده شدن دارائيها صبر نمى‏كند (زيرا بازگشتن اولاد پس از مرگ ممكن نيست و باز گشتن دارائى امكان دارد).

(3308)

300 (3300)- امام عليه السلام (در باره دوستى) فرموده است‏

: 1- (اثر) دوستى پدران بين پسران (مانند) خويشاوندى است (چون پسران از دوستى و دشمنى كه بين پدرانشان بوده ارث مى‏برند و اصل در يارى نمودن بيكديگر دوستى است و خويشاوندى از اسباب آنست) 2- و (از اينرو) خويشاوندى به دوستى نيازمندتر است از دوستى به خويشاوندى (ابن ابى الحديد در اينجا مى‏نويسد: از كسى پرسيدند:

از برادر و دوستت كدام را بيشتر دوست دارى؟ گفت: برادرم را اگر دوست باشد).

(3309)

301 (3301)- امام عليه السلام (در باره زيركى مؤمن) فرموده است‏

: 1- از گمانهاى مؤمنين بپرهيزيد (بآن اهميت دهيد) كه خداوند حق و راستى را بر زبانهاى آنان قرار داده (پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده است: اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله يعنى از زيركى مؤمن و درك او باطن را از ظاهر بپرهيزيد و گفته او را درست پنداريد زيرا او بنور خدا و آنچه او به زبانش افاضه مى‏فرمايد نگاه ميكند و مى‏گويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1234

(3310)

302 (3302)- امام عليه السلام (در باره توكل بخدا) فرموده است‏

: 1- راست نيست ايمان و گرويدن بنده تا اطمينانش بآنچه در دست (توانائى) خداوند سبحان است بيشتر باشد بآنچه در دست خويش دارد (اعتمادش در روزى و بهره خود بعطاء و بخشش خدا بيشتر باشد از اعتماد بمال و دارائى كه در دست دارد چون آنچه در دست دارد ممكن است از بين برود و آنچه نزد خدا است هميشه باقى و برقرار است).

(3311)

303 (3303)- امام عليه السلام به انس ابن مالك (از اصحاب پيغمبر اكرم كه رجال نويسان او را نكوهش نموده‏اند)

هنگاميكه ببصره آمد او را نزد طلحه و زبير فرستاد تا سخنى را كه از رسول خدا صلى الله عليه و آله (در محضر آن حضرت) در باره ايشان شنيده (شما طلحه و زبير با على جنگ خواهيد نمود و او را ستمگريد) بآنها يادآورى كند، و انس از آن گواهى خوددارى كرد و چون نزد آن بزرگوار برگشت گفت: آن سخن پيغمبر از من فراموش شده است، حضرت (در نفرين باو) فرمود: 1-

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1235

اگر دروغ بگوئى خدا بتو سفيدى رخشانى بزند كه عمامه و دستار آنرا نپوشاند (سفيدى در روى تو افتد كه عمامه آنرا از نظر مردم نتواند پنهان نمايد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) مراد از آن سفيدى برص و پيسى است كه پس از آن اين درد در روى انس هويدا گرديد و او (از شرمندگى) ديده نمى‏شد مگر با روبند.

(3312)

304 (3304)- امام عليه السلام (در اهميت دادن بواجبات) فرموده است‏

: 1- دلها را رو كردن و رو برگرداندنى (آمادگى و ماندگى) است، پس چون رو كردند آنها را (علاوه بر واجبات) بانجام مستحبات واداريد، و هر گاه رو برگرداندند بانجام واجبات اكتفاء نمائيد (زيرا ترك واجبات بهر حال جائز نيست اگر چه شخص را حضور قلب هم نباشد).

(3313)

305 (3305)- امام عليه السلام (در ترغيب به خواندن و فهميدن قرآن) فرموده است‏

: 1- در قرآن است خبر آنچه پيش از شما است (از احوال گذشتگان) و خبر آنچه بعد از شما است (از احوال قبر و برزخ و قيامت) و حكم آنچه بين شما است (از واجب و حرام و مستحب و مكروه و مباح).

(3314)

306 (3306)- امام عليه السلام (در باره دفع شر) فرموده است‏

: 1- سنگ را به جائى كه آمده برگردانيد (بدى را بمانند خود كيفر دهيد تا جائيكه از حدود تجاوز نكرده بر خلاف دستور دين نباشد) زيرا شر و بدى را جز شر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1236

از بين نبرد (اين در جائى است كه گذشت و بردبارى سود ندهد بلكه بر زيان افزايد، و در غير اين صورت البته بايستى حلم نمود چنانكه امام عليه السلام در مواضع بسيار بآن امر و ترغيب نموده است).

(3315)

307 (3307)- امام عليه السلام بكاتب خود عبيد الله ابن ابى رافع (از خواص اصحاب و نيكان شيعيان و پيروان حضرت، در باره زيبايى خط) فرموده است‏

: 1- (رنگ) دواتت را (از گرد و غبار و چركى) اصلاح كن، و زبانه قلمت را دراز گردان (تا مركب در آن روان و درست روى كاغذ آيد) و بين سطرها را گشاد گير، و حرفها را نزديك هم بنويس كه اين روش زيبايى خط را بسيار شايسته و سزاوار مى‏باشد.

(3316)

308 (3308)- امام عليه السلام (در باره منزلت خود) فرموده است‏

: 1- من رئيس و پيشواى مؤمنين هستم، و دارائى پيشواى بزهكاران است (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) معنى اين فرمايش آنست كه مؤمنين از من پيروى ميكنند و بدكاران از دارائى چنانكه زنبور عسل از يعسوب خود كه رئيس و پيشواشان است پيروى مى‏نمايد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1237

(3317)

309 (3309)- بامام عليه السلام يكى از يهود گفت‏

: شما (مسلمانان) پيغمبرتان را بخاك نسپرده بوديد كه در باره او اختلاف نموديد، حضرت (در سرزنش يهود) باو فرمود: 1- ما اختلاف نموديم از او (در باره جانشينى در امت او) نه در باره او (در پيغمبرى او و يگانگى خدا و آنچه فرموده بود اختلاف نداشتيم) ولى هنوز پاهاى شما از آب دريا خشك نشده بود (هنگاميكه خدا شما يهود را از فرعونيان نجات داد و دريا را برايتان شكافت تا گذشتيد و فرعونيان را در دريا غرق نمود، با ديدن همه اين آيات و نشانه‏هاى توحيد چون به كنار دريا رسيده گروهى را ديديد كه بتهائى را مى‏پرستيدند از روى نفهمى و نافرمانى) به پيغمبر خود (حضرت موسى عليه السلام) گفتيد: اجعل لنا إلها كما لهم آلهة قال إنكم قوم تجهلون‏ س 7 ى 138 يعنى) براى ما خدائى (كه ببينيم) مانند خدايانى كه ايشان را است قرار ده، موسى گفت:

شما سخت مردم نادانى هستيد (و در گمراهى فرو رفته‏ايد كه با ديدن اين همه آيات و نشانه‏هاى توحيد باز چنين سخن نادرست مى‏گوئيد).

(3318)

310 (3310)- بامام عليه السلام گفتند

: بچه چيز (در كارزارها) بر دليران برترى يافتى (آنان را زبون ساخته و يا كشتى) آن حضرت (در باره هيبت و ترس مردم از خود) فرمود: 1- به هيچ كس (در كارزار) بر نخوردم مگر او مرا بر زيان (كشتن) خود يارى و كمك مى‏نمود (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) حضرت باين سخن اشاره مى‏فرمايد بجا گرفتن هيبت و ترس خود را در دلها (كه دليران دلباخته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1238

و شكست مى‏خوردند).

(3319)

311 (3311)- امام عليه السلام به فرزند خود محمد ابن حنفيه (در نكوهش فقر و تنگدستى) فرموده است‏

: 1- اى پسرم من بر تو از تنگدستى مى‏ترسم (كه مبادا بر اثر بى‏چيزى دست طمع پيش مردم دراز كرده بداده خدا رضاء ندهى) پس از (شر) آن بخدا پناه بر كه تنگدستى جاى شكست و كم بودى در دين است (چون تنگدستى بسا شخص را به خيانت و دروغ گفتن و خوارى و كمك نكردن از حق وادارد كه اينها نقص در دين مى‏باشد) و جاى سرگردانى خرد است (چون فقير ناشكيبا راه راست گم كند و در كار خود عقلش حيران و انديشه‏اش سرگردان شود) و موجب دشمنى است (چون مردم بى‏چيز را دشمن دارند و از او دورى گزينند، يا بر اثر كردار ناپسنديده از قبيل خيانت و دروغگويى خدا دشمن او گردد يعنى او را از رحمتش بى‏بهره نمايد، يا آنكه بر اثر حسد و رشك بردن او دشمن مردم شود و از دوست و بيگانه بخشم آيد، و در روايات از فقر و غناء هم مدح شده و هم ذم و هيچيك با ديگرى منافات ندارد چون موارد آنها گوناگون مى‏باشد).

(3320)

312 (3312)- امام عليه السلام بكسى كه از آن حضرت (از روى آزمايش) مشكلى پرسيد (در باره روش پرسش از دانا) فرموده است‏

: 1- بپرس براى فهميدن و آموختن و مپرس بقصد در دشوارى انداختن، 2- زيرا نادان فرا گيرنده علم بعالم ماند (چون براى بدست آوردن علم آماده گشته و در راه راست قدم نهاده) و دانائى كه در بيراهه قدم نهد (طالب غلبه و برترى باشد) به نادان ماند (چون او مانند نادان مى‏طلبد چيزى را كه شايسته نمى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1239

(3321)

313 (3313)- امام عليه السلام بعبد الله ابن عباس هنگاميكه آن حضرت را راهنمائى مى‏نمود به چيزى كه موافق انديشه آن بزرگوار نبود (در اينكه شخص بايد از امام پيروى نمايد) فرمود

: 1- بر تو است كه (از راه مشورت) مرا راهنمائى كنى و من مصلحت و انديشه خود را در آن مى‏نگرم پس هر گاه ترا (بسبب علم به نادرستى آنچه مصلحت ميدانى) پيروى نكردم تو مرا پيروى كن (چون من بمصالح و مفاسد هر كارى از ديگران داناترم و انديشه‏ام خطاء و اشتباه نمى‏كند. گفته‏اند: هنگاميكه حضرت در ظاهر بخلافت رسيد ابن عباس مصلحت در آن ديد كه امام عليه السلام براى دل بدست آوردن حكومت شام را به معاويه و بصره را به طلحه و كوفه را به زبير واگزارد و آن بزرگوار راضى نشد و فرمود: پناه مى‏برم بخدا كه دين را براى دنياى ديگرى تباه سازم، پس از آن سخن بالا را گوشزد نمود).

(3322)

314 (3314)- روايت شده كه امام عليه السلام چون از (جنگ) صفين برگشته به كوفه آمد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1240

به شباميين (قبيله‏اى از عرب) گذشت گريه زنان را بر كشته شدگان (جنگ) صفين شنيد، و حرب ابن شرحبيل شبامى كه از بزرگان قبيله خود بود نزد حضرت آمد امام عليه السلام (در نكوهش شيون زنها هنگام جنگ) باو فرمود: 1- آيا زنهاتان با گريه‏اى كه مى‏شنوم بر شما تسلط مى‏يابند، آيا آنان را از اين ناله و فغان باز نمى‏داريد؟

(بايد جلوگيرى كنيد كه زارى ايشان در چنين موقعى سبب ترس مردان و بازداشتن ايشان از جنگ است).

و حرب خواست پياده در ركاب آن حضرت كه سوار بود برود امام عليه السلام (در زيان جاه طلبى) باو فرمود: 2- برگرد كه پياده آمدن چون تويى با مانند من براى حكمران بلاء و گرفتارى است (چون غرور و سرفرازى آرد كه مستلزم عذاب و كيفر الهى گردد) و براى مؤمن ذلت و خوارى است (كه پياده در ركاب سوارى رود، و هر چه موجب گرفتارى و خوارى باشد ترك آن واجب است).

(3323)

315 (3315)- امام عليه السلام هنگاميكه به كشتگان خوارج در جنگ نهروان گذشت (در نكوهش آنان) فرمود

: 1- گرفتار باشيد كه بشما زيان رسانيد آنكه فريبتان داد، گفتند: يا امير المؤمنين كى آنان را فريب داد؟ فرمود: 2- شيطان گمراه كننده و نفسهاى وادارنده به بدى، 3- نفس اماره آنها را به آرزوها گول زده، و راه نافرمانيها را بروى آنان گشود، و فيروزى يافتن (در كارزار) را بآنها وعده داد پس بسختى ايشان را در آتش افكند (بعذاب جاويد گرفتارشان نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1241

(3324)

316 (3316)- امام عليه السلام (در ترغيب به دورى از گناهان) فرموده است‏

: 1- از گناهان خدا در پنهانيها (هم) بپرهيزيد كه گواه خود حكم كننده است (اگر معصيت در پنهان انجام گيرد و گواه نباشد خدا هم گواه است و هم حكم كننده و گواه كه حاكم باشد از گواهى ديگرى بى‏نياز است).

(3325)

317 (3317)- هنگاميكه خبر كشته شدن محمد ابن ابى بكر رضى الله عنه (بدست لشگر معاويه در مصر) بامام عليه السلام رسيد (در باره تأسف و اندوه بر او) فرمود

: 1- اندوه ما بر او باندازه شادى ايشان است به (كشته شدن) او (بسيارى اندوه ما و افزونى شادى آنها در باره او برابر است) ولى (تفاوت بين ما و آنها آنست كه) ايشان دشمنى را كم كردند و ما دوستى را از دست داديم.

(3326)

318 (3318)- امام عليه السلام (در باره پذيرفتن بهانه) فرموده است‏

: 1- عمر و زندگى كه خداوند عذر و بهانه پسر آدم را در آن مى‏پذيرد شصت سال است (هر گاه شخص پيش از شصت سالگى به غلبه خواهش نفس بر خود و تسلط قواى جسمانيه بر عقلش عذر بياورد بعد از شصت سالگى با از دست دادن قوا و نزديك شدن اجل هر گاه از هواى نفس پيروى نمايد عذرش پذيرفته نيست).

(3327)

319 (3319)- امام عليه السلام (در نكوهش فيروزى در راه غير خدا) فرموده است‏

: 1- فيروزى نيافت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1242

آنكه گناه باو دست يابد (كسيكه در غير طاعت خدا فيروزى يافته از هواى نفس و شيطان پيروى نمايد در حقيقت گناه بر او فيروزى يافته است) 2- و هر كه بسبب بدى (گناه) پيش رود (در حقيقت) شكست خورده (زيرا مغلوب هواى نفس كه بدترين دشمن است گرديده و كسيكه در چنگ بدترين دشمنها باشد فيروزى نيافته).

(3328)

320 (3320)- امام عليه السلام (در ترغيب به زكاة دادن) فرموده است‏

: 1- خداوند سبحان در دارائيهاى توانگران روزيهاى بى‏چيزان را واجب گردانيده پس بى‏چيز گرسنه نماند مگر بسبب آنچه توانگرى باو نداده است، و (در روز رستخيز) خداوندى كه بزرگست بى‏نيازى او ايشان را از اين كار مؤاخذه و باز پرسى مى‏نمايد.

(3329)

321 (3321)- امام عليه السلام (در ستودن بهانه نداشتن) فرموده است‏

: 1- بى‏نيازى از عذر آوردن از راست و بجا بودن آن ارجمندتر است (اگر چنان رفتار كنى كه بعذر آوردن نيازمند نشوى بهتر است از اينكه ناچار گردى از آوردن آن هر چند راست گوئى و عذرت بجا و پذيرفته باشد زيرا عذر آوردن نوعى از ذلت و خوارى است).

(3330)

322 (3322)- امام عليه السلام (در دور ماندن از گناه) فرموده است‏

: 1- كمتر چيزيكه لازم است شما براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1243

خداوند سبحان بجا آوريد آنست كه به نعمتهاى او بر معصيتهايش كمك نطلبيد (كه موجب خشم او گردد، زيرا بهر كه نعمتى دهد واجب است آنرا در راه طاعت و بندگى بكار برد تا سپاسگزار بوده نعمت او افزوده شود، و اگر اين همت را نداشت اقلا آنرا در آنچه مباح و روا است صرف نمايد نه كه آنرا در راه معصيت و نافرمانى بكار برد).

(3331)

323 (3323)- امام عليه السلام (در نكوهش آنانكه در بندگى كوتاهى كنند) فرموده است‏

: 1- خداوند سبحان قرار داده طاعت را غنيمت و سود زيركان و آگاهان (خردمندانى كه كار شايسته بجا مى‏آورند) هنگام كوتاهى نمودن ناتوانان (كسانيكه در طاعت آنقدر اهمال نمايند كه به ناتوانان مانند، و در برابر اهمال ايشان مواظبت خردمندان سود و غنيمتى است كه بآنها مى‏رسد).

(3332)

324 (3324)- امام عليه السلام (در باره پادشاهان) فرموده است‏

: 1- پادشاهان پاسبانان خدايند در زمين (كه مردم را از آزار رساندن و هر ناپسندى بيكديگر جلوگيرى مى‏نمايند. و الف و لام السلطان الف و لام جنس است كه همه پادشاهان را شامل ميشود و از اينرو خبر آنرا وزعة فرموده كه جمع وازع است يعنى حاكم و پاسبان).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1244

(3333)

325 (3325)- امام عليه السلام در وصف مؤمن فرموده است‏

: 1- مؤمن شاديش در رخسار و اندوهش در دل است، سينه‏اش از هر چيز گشاده‏تر (بردباريش در سختيها بى‏اندازه) است، و نفسش از هر چيز خوارتر (فروتنيش بسيار) از سركشى بدش مى‏آيد، و رئاء و خود نمائى را دشمن دارد، 2- اندوه او (براى پايان كارش) دراز، همت و كوشش (در كارهاى شايسته) بلند است (بر اثر فكر و انديشه) خاموشيش بسيار، وقتش (بطاعت و بندگى) مشغول و گرفته (نعمتهاى خدا را) سپاسگزار (و در بلاها و سختيها) بيشمار شكيبا است، در فكر و انديشه‏اش (در بندگى و پايان كار) فرو رفته، به درخواست خود (از ديگرى) بخل مى‏ورزد (اظهار حاجت نمى‏نمايد) خوى او هموار، طبيعتش نرم است (متكبر و گردن كش و سختگير نيست) 3- نفس او از سنگ محكم سختتر (در راه دين دلير) است در حاليكه او از بنده خوارتر (تواضع و فروتنيش نسبت بهمه بسيار) است.

(3342)

326 (3326)- امام عليه السلام (در باره چشمداشت نداشتن بمال ديگران) فرموده است‏

: 1- توانگرى بسيار بزرگ آرزو نداشتن است بآنچه (دارائى كه) در دست مردم است (چون كسيكه بمال ديگران چشمداشت نداشت مانند توانگران در رفاه و آسايش است).

(3336)

327 (3327)- امام عليه السلام (در باره وفاى بوعده) فرموده است‏

: 1- كسيكه از او چيزى خواسته شود آزاد است (مى‏خواهد انجام مى‏دهد نمى‏خواهد نمى‏دهد) تا وقتى كه وعده كند (كه ديگر آزاد نيست بر او است كه بوعده وفا نمايد و خواسته شده را انجام دهد. اين فرمايش با فرمايش بالا در بيشتر از نسخ نهج البلاغه نيست ما هر دو را از نسخه ابن ابى الحديد نقل نموديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1245

(3334)

328 (3328)- امام عليه السلام (در باره آرزو) فرموده است‏

: 1- اگر بنده (بچشم بصيرت) مدت عمر و رفتار آنرا (كه او را به فنا و نيستى مى‏كشاند) بنگرد آرزو و فريب آنرا دشمن دارد (از آن دورى نموده و انديشه‏اش را بآن مشغول نمى‏گرداند).

(3335)

329 (3329)- امام عليه السلام (در باره دارائى) فرموده است‏

: 1- براى هر كس در دارائيش دو شريك است: يكى ارث برنده و ديگرى پيشآمدها (آفات و تباهى‏ها، پس خردمند كارى ميكند كه بهره او از آن دو كمتر نباشد).

(3337)

330 (3330)- امام عليه السلام (در باره درخواست از خدا) فرموده است‏

: 1- درخواست كننده (از خدا) بى‏طاعت و بندگى مانند تير اندازى است كه كمان او بى‏زه باشد (كه تير او به هدف نرسد، پس كسيكه خدا را بخواند و عمل نداشته باشد درخواست او روا نگردد، زيرا هر كه عمل ندارد و واجبات را بجا نياورد فاسق است و خدا دعاى فاسق را نمى‏پذيرد).

(3338)

331 (3331)- امام عليه السلام (در باره علم) فرموده است‏

: 1- علم بر دو نوع است: يكى علم مطبوع‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1246

و علمى كه طبيعى و فطرى (اثرش در كردار آشكار) باشد و ديگرى علم مسموع و شنيده شده (از راه آموختن و مطالعه) و علم مسموع سود ندهد هر گاه مطبوع نباشد (شخص را بحقائق معارف نرسانده نيك‏بخت نگرداند).

(3339)

332 (3332)- امام عليه السلام (در باره انديشه) فرموده است‏

: 1- انديشه درست وابسته به دولتها و برتريها و دارائيها است كه رو مى‏آورد با رو آوردن آنها و مى‏رود با رفتن آنها (هر كه را بخت و دولت يار باشد هر چه انديشد درست آيد و تير تدبيرش به هدف مراد رسد و چون از او رو برگرداند هر چه انديشد نادرست آيد و عكس مراد نتيجه دهد هر چند خردمندترين مردم باشد).

(3340)

333 (3333)- امام عليه السلام (در فقر و غنى) فرموده است‏

: 1- آرايش دست تنگى پاكدامنى است، و آرايش توانگرى سپاسگزارى (فقير را كه گناه نكند و دست پيش مردم دراز ننمايد همه مى‏ستايند و بهره‏اش را زود مى‏يابد، و غنى كه سپاسگزار باشد مردم خير خواه او ميشوند و آن موجب افزايش نعمت خداوند گردد).

(3341)

334 (3334)- امام عليه السلام (در باره ستمگر) فرموده است‏

: 1- روز دادخواهى (قيامت) بر ستمگر سختتر است از روزى كه بر ستمكشيده ستم شده (شرح اين مطلب در فرمايش دويست و سى و سه گذشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1247

(3343)

533 (3335)- امام عليه السلام (در ترغيب به شايسته و دورى از ناپسنديده) فرموده است‏

: 1- گفتارها نگاه‏دارى شده (فرشتگان آنها را بر صفحه اعمال ضبط مى‏نمايند چنانكه در قرآن كريم س 50 ى 18 مى‏فرمايد:

ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد يعنى سخنى از دهان بيرون نيافكند جز آنكه نزد آن «يا نزد گوينده» رقيب عتيد يعنى نگهبان آماده «دو فرشته مأمور نگارش اعمال خير و شر» مى‏باشد) و رازهاى پنهان هويدا گرديده (چنانكه در قرآن كريم س 86 ى 9 مى‏فرمايد: يوم تبلى السرائر يعنى روزى كه رازهاى پنهان آشكار گردد) و (در س 74 ى 38 مى‏فرمايد: كل نفس بما كسبت رهينة يعنى) هر كس گرو و پاى بند كرده خود مى‏باشد (به جزاى آن مى‏رسد) 2- و مردم (از رشد) ناقصند و (از عقل) معيوب مگر آنرا كه خدا حفظ كند (از نقص و عيب آراسته‏اش گرداند، زيرا) پرسش كننده ايشان مى‏خواهد شخص را برنج انداخته آزار دهد، و پاسخ دهنده آنها (چون مى‏خواهد از هيچ پاسخى باز نماند) رنج را بخود هموار مى‏نمايد، 3- آنكه انديشه‏اش از ايشان درستتر است زود خوشنودى و خشم او را از انديشه نيكويش بر مى‏گرداند (اگر از كسى يا مطلبى خوشنود گشته يا بخشم آيد انديشه نيكويش را بكار نيندازد و از عيب آنچه از آن خوشنود شده چشم بپوشد و در آنچه از آن بخشم آمده عيب گيرد) و آنكه خردمنديش از آنها استوارتر است زود يك نگاه كردن به گوشه چشم او را زيان رساند (بر خلاف دستور عقل رفتار نموده ارجمنديش را از دست مى‏دهد) و يك كلمه او را از حالى بحال ديگر مى‏گرداند (بر اثر گفتارى بخشم آمده كار ناشايسته ميكند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1248

(3344)

336 (3336)- امام عليه السلام (در ترغيب به دورى از دنيا) فرموده است‏

: 1- اى گروه مردم، از خدا بترسيد (بدنيا و كالاى آن دل مبنديد) چه بسا كسيكه اميد دارد به چيزى كه بآن نمى‏رسد، و مى‏سازد ساختمانى را كه در آن ساكن نمى‏گردد، و گرد مى‏آورد دارائى كه بزودى آنرا رها ميكند، و شايد آنرا از (راه) نادرستى گرد آورده، و از حق جلوگيرى نموده (يعنى) از راه حرام بآن رسيده، و بسبب آن زير بار گناهان رفته، 2- پس (در قيامت) با بار گران آن باز مى‏گردد و در پيشگاه پروردگارش (هنگام حساب و وارسى) با حسرت و اندوه بيايد و (چنين كس چنانكه در قرآن كريم س 22 ى 11 است: خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين‏ يعنى) در دنيا و آخرت زيانكار است (اما زيان دنيايى او آنست كه هنوز بهره‏اى نبرده مرگ او را ربوده و زيان اخروى او آنكه در دنيا كارى نكرده كه بر اثر آن نيكبختى جاويد بهره او گردد) و زيان او زيانى است كه (بر همه) آشكار مى‏باشد.

(3345)

337 (3337)- امام عليه السلام (در باره بازماندگان از گناهان) فرموده است‏

: 1- از (اسباب) پاكدامنى دست نيافتن است بر (انجام) گناهان (زيرا چون شخص به معصيتى دست نيافت ناچار از آن به سلامت ماند و كم كم گناه نكردن ملكه او گشته در نفسش رسوخ نمايد و مراد از عصمت و پاكدامنى هم همان ملكه است).

(3346)

338 (3338)- امام عليه السلام (در باره آبرو) فرموده است‏

: 1- آبروى تو بسته است (محفوظ مى‏باشد)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1249

سؤال و درخواست آنرا مى‏چكاند (مى‏ريزد) بنگر آنرا پيش كى مى‏ريزى (از مردم پست چيزى نخواه كه اگر خواسته‏ات را انجام ندهد شرمنده مى‏گردى و اگر روا سازد هميشه ترا فروتن مى‏خواهد).

(3347)

339 (3339)- امام عليه السلام (در باره چاپلوسى) فرموده است‏

: 1- ستودن (ديگرى) بيش از آنچه (او) شايسته است چاپلوسى (و نشانه دوروئى) مى‏باشد، و كمتر از آنچه سزاوار است ناتوانى (و واماندن در سخن) يا رشك بردن (بر او) است (پس عدل و برابرى در آنست كه هر كس را باندازه شايستگى ستوده مقام و منزلتش را آشكار سازيم).

(3348)

340 (3340)- امام عليه السلام (در باره گناه) فرموده است‏

: 1- سختترين گناهان (نزد خدا) گناهى است كه شخص آنرا آسان و خرد پندارد (زيرا بى‏اعتنائى به گناه اگر چه كوچك باشد مستلزم نترسيدن از كيفر و توبه و باز گشت از آن مى‏گردد و چون ملكه شخص گشته در نفس رسوخ نمود از هيچ گناهى هر چند بزرگ باشد پروا ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1250

(3349)

341 (3341)- امام عليه السلام (در سود و زيان برخى از خوها) فرموده است‏

: 1- هر كه در عيب (بدى) خويش بنگرد از عيب ديگرى باز ماند (چون به اصلاح زشتيهاى خود پرداخته به ديگران نمى‏رسد) 2- و هر كه به روزى كه خدا داده خوشنود باشد بآنچه از دست داده اندوهگين نشود (چون آنچه شخص بيابد و در چنگش بماند نشانه آنست كه روزى او همان بوده است، و آنچه جست و نيافت يا يافت و از دست داد نشانه آنست كه روزيش نبوده، پس اندوه خوردن بر نيافتن يا از دست دادن پس از يافتن دليل بر راضى نبودن به روزى مقدر است) 3- و هر كه شمشير ستم (از غلاف) بيرون كشد (بسيار ستم كند) بهمان شمشير كشته شود (علاوه بر كيفر آخرت در دنيا هم تباه گردد) 4- و هر كه (بى اسباب) در كارها (ى دشوار) بكوشد و رنج كشد (با قضاء و قدر آويخته) هلاك شود، 5- و هر كه خود را در گردابهاى سختى و رنج بيفكند (با ناتوانى بكار بزرگ دست اندازد) غرق گردد (از بين برود) 6- و هر كه در جاهاى بد داخل شود مردم باو بد گمان گردند (هر چند كار بدى انجام نداده باشد) 7- و هر كه پر گويد خطاء و اشتباه بسيار كند (چون در گفتار انديشه بكار نبرد) و هر كه خطاء بسيار كند شرمش كم شود (چون كار زشت پيشه او ميشود) و هر كه شرمش كم شود پرهيزكارى و دورى از گناهش كم گردد (چون بى‏شرم از انجام هر كار ناشايسته باك ندارد) و هر كه پرهيزكاريش كم شود دلش مى‏ميرد (از رحمت خدا دور گردد، زيرا زنده دل بودن بسته بپرهيز از گناه است) و هر كه دلش بميرد داخل آتش شود (چون بهشت جاويد و رحمت خدا براى دل مرده نيست) 8- و هر كه در زشتيهاى مردم نگريسته و آنها را نپسندد و براى خود بخواهد پس او همان احمق و نفهم است (زيرا مخالفت با آنچه راست و درست دانسته نموده كه از نفهمى و كم خردى است) 9- و قناعت (خورسند بودن به بهره خود) دارائى است كه نيست نگردد، 10- و هر كه مرگ را بسيار ياد نمايد به اندك از دنيا خوشنود باشد (چون غفلت از مرگ حرص بدنيا مى‏آورد) 11- و هر كه بداند گفتار او از روى كردار او است (آنچه مى‏گويد بآن رفتار مى‏نمايد) (3350) گفتارش كم گردد مگر در آنچه بآن تصميم گرفته و اهميت مى‏دهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1251

342 (3342)- امام عليه السلام (در باره ستمگر) فرموده است‏

: 1- ستمگر از مردم را سه نشانه است (اول): با گناه و نافرمانى ستم ميكند بكسى (خداوند) كه برتر از او است، و (دوم) با زور و برترى ستم مى‏نمايد بكسيكه زير دست او است، و (سوم) گروه ستمكاران را (با گفتار و كردار و صرف مال) كمك ميكند.

(3351)

343 (3343)- امام عليه السلام (در باره خوشى و سختى) فرموده است‏

: 1- رسيدن بسيارى سختى را گشايشى و تنگى حلقه‏هاى بلاء و گرفتارى را آسايشى است (زيرا چون شخص در سختى به تنگ آيد با نيت پاك بخدا پناه برده رفع گرفتارى خواهد خداوند هم او را مشمول رحمتش فرموده حاجتش را بر آورد).

(3352)

344 (3344)- امام عليه السلام به يكى از اصحابش (در باره زن و فرزند) فرموده است‏

: 1- بيشتر كارت را براى زن و فرزندت قرار مده كه اگر آنان دوست خدا باشند خدا دوستانش را تباه نسازد (و در كمك و يارى آنها بغير خود نياز ندارد) و اگر دشمن خدا باشند اندوه و كار تو براى دشمنان خدا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1252

چيست؟! (براى اصلاح حال دشمنان او كوشش مكن كه كمك بآنها مستلزم عذاب و كيفر است).

(3353)

345 (3345)- امام عليه السلام (در باره عيب جويى) فرموده است‏

: 1- بزرگترين زشتى آنست كه زشت بدانى صفتى را كه مانند آن در تو باشد.

(3354)

346 (3346)- در حضور حضرت مردى به مردى كه پسرى براى او بدنيا آمده بود به تهنئت گفت‏

: ليهنئك الفارس يعنى فرزند سوار (يا دانا و زيرك) گوارايت باد (و اين جمله در جاهليت شعار عرب بود كه در مبارك باد براى سوارى و كامرانى فرزند فال مى‏زدند) پس امام عليه السلام فرمود: 1- (در شادباش فرزند) چنين مگو، ولى بگو: خداوند بخشنده را سپاسگزار بوده و فرزند بخشيده شده بتو مبارك باد، و اين فرزند بكمال توانائى برسد، و از نيكوكارى او بهره‏مند گردى.

(3355)

347 (3347)- مردى از كار گردانان حضرت ساختمان بزرگى بنا كرد، پس امام عليه السلام (در باره آشكار شدن دارائى) فرمود

: 1- درهمها (نقره سكه دار) سرهاشان را آشكار كردند (آنها را كه پنهان مى‏داشتى فاش شد) ساختمان توانگرى ترا وصف ميكند (نشانه دارائى تو مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1253

(3356)

348 (3348)- بامام عليه السلام گفتند

: اگر در خانه مردى را به رويش ببندند و او را در آن (بى آذوقه) بگذارند روزيش از كجا مى‏آيد؟ آن حضرت (در باره روزى) فرمود: 1- از جائيكه اجل و مردنش مى‏آيد (از هر راه كه مرگ مى‏آيد خداى تعالى قادر و توانا است كه روزى را از آن راه بياورد پس چنانكه در بسته از آمدن مرگ مانع نمى‏شود از رسيدن روزى هم مانع نمى‏گردد).

(3357)

349 (3349)- امام عليه السلام گروهى را از كسيكه از آنها مرده بود تسليت داده امر به شكيبايى نمود و (در باره مرگ) فرمود

: 1- اين مرگ او نه بشما آغاز يافت و نه انجام (تا ناگوار باشد بلكه همه در آن يكسانند) و اين يار شما (در زندگى) سفر ميكرد (از شما دور مى‏شد) پس انگاريد كه به يكى از سفرهاى خود رفته است كه بسوى شما باز آيد و اگر باز نيامد (و نخواهد هم آمد) شما نزد او مى‏رويد (پس افسردگى بر دورى از او بيجا است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1254

(3358)

350 (3350)- امام عليه السلام (در ترغيب به سپاسگزارى و شكيبائى) فرموده است‏

: 1- اى مردم، بايد خدا شما را از نعمت و بخشش (خود) ترسان ببيند چنانكه از عذاب و كيفر (خويش) هراسان مى‏بيند (بايد هميشه مواظب سپاسگزارى از نعمتهاى خدا باشيد و كفران ننمائيد كه بعذاب و كيفر گرفتار شويد) 2- محققا كسيكه فراخ گردد بر او دارائى كه در دست دارد و آنرا (سبب) بتدريج رسيدن بعذاب نبيند (و ناسپاسى نمايد) از ترسناكى ايمن و آسوده گشته (غافل مانده) است، 3- و كسيكه تنگدست گردد و آنرا آزمايش (خود) نبيند (و شكيبائى از دست دهد) پاداشى را كه اميد و آرزو بآن است (براى شكيبا مقرر گشته) تباه ساخته است.

(3359)

351 (3351)- امام عليه السلام (در دورى از خواهش نفس) فرموده است‏

: 1- اى گرفتاران خواهش نفس باز ايستيد (از آن پيروى نكنيد) كه دلبند بدنيا را نمى‏ترساند مگر صداى دندانهاى مصيبتها و اندوهها (شنيدن اندوههاى سخت كه از روى خشم و تندى باشد چنانكه شخص هنگام خشم بر ديگرى دندان بهم مى‏سايد) 2- اى مردم، خودتان به ادب كردن و اصلاح نفسهاتان بپردازيد (پسنديده‏ها را شعار خويش نمائيد) و آنها را از جرأت و دليرى بر عادتها و خوها (ى ناشايسته) باز گردانيد (تا از كيفر رستخيز برهيد).

(3360)

352 (3352)- امام عليه السلام (در باره بدگمانى) فرموده است:

1- به سخنى كه از (دهان) كسى بيرون آيد بايد گمان بد مبرى در حاليكه احتمال نيكى بر آن مى‏برى (تا ممكن است بآن بد گمان مباش و همچنين اگر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1255

فعلى ديدى تا ممكن است نيك پندار ولى دور انديشى را در بعضى جاها نبايد از دست داد، و در فرمايش يك صد و دهم تعيين جاهاى خوش بينى و بد بينى شد).

(3361)

353 (3353)- امام عليه السلام (در ترغيب بدرود فرستادن) فرموده است‏

: 1- هر گاه ترا به خداوند سبحان حاجت و درخواستى باشد پس درخواست را بدرود بر رسول خدا صلى الله عليه و آله آغاز كن آنگاه حاجت خود را بخواه زيرا خداوند بخشنده‏تر است از اينكه دو حاجت از او خواسته شود يكى از آنها (درخواست رحمت و درود بر پيغمبر) را روا سازد و ديگرى (حاجت تو) را روا نسازد.

(3362)

354 (3354)- امام عليه السلام (در باره ستيزگى) فرموده است‏

: 1- هر كه به آبروى خويش بخل ورزد (آبرو دوست باشد) بايد ستيزگى (در چيزى با ديگرى) را رها كند (زيرا ستيزگى خصوصا با عيب جويان آبروى شخص را برده دلها را باو كينه دار نمايد).

(3363)

355 (3355)- امام عليه السلام (در نكوهش شتاب و سستى) فرموده است‏

: 1- از حماقت و نفهمى است شتاب نمودن (بكارى) پيش از توانائى (بر آن) و سستى نمودن پس از رسيدن وقت مناسب (زيرا شتاب افراط است و سستى تفريط و خردمند از هر دو دورى گزيند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1256

(3364)

356 (3356)- امام عليه السلام (در باره پرسش بيهوده) فرموده است‏

: 1- مپرس از آنچه واقع نمى‏شود (مانند مسائل فرضيه كه در آن بحث ميكنند) كه در آنچه هست (مانند احكام شرعيه و امور زندگى) براى تو شغل و كارى است (كه بايد بآن بپردازى).

(3365)

357 (3357)- امام عليه السلام (در ترغيب به بعضى از صفات پسنديده) فرموده است‏

: 1- انديشه آيينه صاف و روشن است (كه پايان كار در آن ديده ميشود) 2- و عبرت گرفتن (از روزگار) ترساننده پند دهنده است، 3- و بس است ادب و آراستگى ترا به دورى نمودن از آنچه (زشتى) براى ديگرى دوست ندارى.

(3366)

358 (3358)- امام عليه السلام (در باره علم با عمل) فرموده است‏

: 1- علم بسته بعمل است پس هر كه دانست عمل كرد (و گر نه در حقيقت ندانسته است) و علم عمل را نداء ميكند (بسوى خود دعوت مى‏نمايد) اگر (دعوت) آنرا پذيرفت از آن علم سود برده ميشود و گر نه علم از عمل دور مى‏گردد (از آن علم سودى نمى‏رسد چنانكه از نادانى سود بدست نمى‏آيد پس اين علم با جهل در سود ندادن يكسان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1257

(3367)

359 (3359)- امام عليه السلام (در دورى نمودن از دنيا) فرموده است‏

: 1- اى مردم كالاى دنيا گياه خشك خورد شده وباء آورنده تباه كننده است پس دورى كنيد از چراگاهى كه كوچ كردن و نماندن در آن از آرام گرفتن در آن سودمندتر است (چون ماندن و دل بستن بآن سبب بدبختى است) و اندك روزى و خوراك آن (به اندازه‏اى كه اين راه سر رسد) پاكيزه‏تر است از دارائى در آن (چون رنج دنيا و حساب آخرتش كمتر است) 2- مقرر شده است براى كسيكه (بر اثر حرص و آز) بسيار در آن دارائى گرد آورد فقر و بى‏چيزى (آخرت چون در دنيا گرفتار بوده و نتوانسته توشه‏اى بردارد) و يارى شده است كسيكه (با قناعت) از آن بى‏نياز مانده (جمع آورى نكرده) به آسودگى (در روز رستخيز) 3- و كسيرا كه زينت و آرايش آن به شگفت آورده هر دو چشمش را كور مادر زاد گردانده (مانند آنكه نشان بينائى در او نيست) 4- و كسيكه دوستى آنرا روش خود نمايد خاطرش را پر از اندوهها كند كه آن اندوهها را بر دانه دل او نگرانى است، اراده و قصدى (براى بدست آوردن كالاى آن) او را مشغول و گرفتار مى‏سازد، و اراده و قصدى او را اندوهگين، و همچنين پيوسته در كشاكش اندوهها و گرفتاريها است تا آنكه راه نفس او (گلويش) گرفته شود (بميرد) پس او را بصحراء اندازند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1258

(در گورستان بخاك سپارند) در حاليكه دو رگ دل او قطع شده است (هلاك گشته) و بر خدا نابود شدنش و بر برادران و ياران انداختنش (به گورستان) سهل و آسان مى‏باشد، 5- و مؤمن بچشم عبرت و آگاهى بدنيا مى‏نگرد، و باندازه نيازمندى شكم از روى اضطرار و ناچارى قوت و روزى بدست مى‏آورد، و به گوش خشم و دشمنى (گفتار در باره دنيا را) مى‏شنود (و اما حال انسان در دنيا) 6- اگر گفته شود فلانى توانگر و بى‏نياز شد (پس از چندى) گفته ميشود فقير و بى‏چيز گرديد، و اگر ببقاء و هستيش شاد شوند (روز ديگر) بفناء و نيستيش اندوهگين گردند، اينست حال انسان در دنيا و حال آنكه نيامده است روزى (قيامت) كه در آن (دنيا دوستان بر اثر سختى عذاب و گرفتارى جاويد از رحمت خدا و آسودگى) نوميد ميشوند.

(3368)

360 (3360)- امام عليه السلام (در باره پاداش و كيفر خدا) فرموده است‏

: 1- خداوند سبحان پاداش را بر بندگى و كيفر را بر گناه خود قرار داده (نه براى آنكه بطاعت نيازمند بوده يا از معصيت بيم داشته باشد بلكه) بجهت آنكه بندگانش را از عذاب خويش باز داشته آنها را بسوى بهشت روانه سازد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1259

(3369)

361 (3361)- امام عليه السلام (در نكوهش تباهكاران و زمان آن) فرموده است‏

: 1- مى‏آيد بر مردم روزگارى كه بجا نمى‏ماند در ايشان از قرآن مگر نشانه‏اى (نوشتن و خواندن بى‏انديشه در معانى و حقائق آن) و از اسلام مگر نامى (گفتن شهادتين بى عمل نمودن به احكام آن) 2- در آنروز مسجدهاشان از جهت ساختمان (و زينت و آرايش) آباد است و از جهت هدايت و رستگارى ويران (چون پرهيزكار و هدايت كننده در آنها يافت نمى‏شود) ساكنان و آباد كنندگان آنها (كسانيكه در مسجدها گرد مى‏آيند) بدترين اهل زمين هستند (زيرا) 3- از آنها فتنه و تباهكارى بيرون آيد و در آنها معصيت و گناه جا گيرد، بر مى‏گردانند در آن فتنه هر كه را كه از آن كناره گيرد، و بسوى آن مى‏برند هر كه را از آن مانده است، خداوند سبحان مى‏فرمايد: بحق خودم قسم ياد كرده‏ام كه فتنه و تباهكارى را بر آن مردم بر انگيزم طورى كه بردبار خردمند در (رهائى از) آن سرگردان ماند، و محققا (آنچه را كه فرموده) بجا مى‏آورد، 4- و ما از خدا گذشت از لغزش غفلت و بيخبرى را درخواست مى‏نماييم (تا مانند فتنه جويان بكيفر جاويد گرفتار نشويم).

(3370)

362 (3362)- روايت شده است كه امام عليه السلام كمتر مى‏شد كه بر منبر نشيند مگر آنكه پيش از خطبه خواندن (در باره پرهيزكارى) مى‏فرمود

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1260

: 1- اى مردم، از خدا بترسيد كه هيچكس بيهوده آفريده نشده تا بازى كند، و خود سر رها نگشته تا كار بيجا انجام دهد، 2- و نيست دنياى او كه خود را برايش آراسته و نيكو نموده عوض و جا گير آخرتى كه آنرا بد نگريستن نزد او زشت وانموده است، 3- و نيست مغرور و فريفته‏اى كه به بالاترين همت و كوشش خود از دنيا فيروزى يافته باشد مانند ديگرى كه از آخرت به كمترين نصيب و بهره خويش دست يافته (زيرا اگر شخص پادشاهى روى زمين بدست آورد با كسيكه كار كوچك كم بهره‏اى براى آخرت انجام دهد يكسان و برابر نمى‏باشد چون فيروزى او با همه گرفتاريها و اندوههاى بيشمار بپايان رسيده و نيست گردد و فيروزى ديگرى هميشگى بوده هيچ غم و اندوهى بآن راه نخواهد يافت).

(3371)

363 (3363)- امام عليه السلام (در باره خوهاى پسنديده و شايسته) فرموده است‏

: 1- هيچ شرف و بزرگى بالاتر از اسلام (كه به سعادت دنيا و آخرت مى‏رساند) و هيچ عزت و ارجمندى ارجمندتر از پرهيزكارى (ترس از خدا و اطاعت او) و هيچ پناهگاهى نيكوتر و استوارتر از ورع (باز ايستادن از گناهان و شبهات) و هيچ شفيع و خواهشگرى پيروزتر و رهاننده‏تر از توبه و بازگشت نيست (زيرا توبه نيازمند باذن نيست ولى انبياء و اولياء و مؤمنين تا براى گناهكاران اذن شفاعت نيابند دم نگشايند چنانكه در قرآن كريم س 42 ى 25 مى‏فرمايد: و هو الذي يقبل التوبة عن عباده و يعفوا عن السيئات‏ يعنى اوست خدائى كه توبه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1261

بندگانش را مى‏پذيرد و از گناهان «آنها» مى‏گذرد، و در س 2 ى 255 مى‏فرمايد: الله لا إله إلا هو الحي القيوم‏ يعنى كيست آنكه «روز قيامت» در پيشگاه او «گناه كارى را» شفاعت كند مگر باذن و فرمان او) 2- و هيچ گنجى بى‏نياز كننده‏تر از قناعت، و هيچ دارائى فقر را جلوگيرتر از تن دادن به روزى رسيده نمى‏باشد، 3- و هر كه بآنچه باو رسيده اكتفاء نمايد به آسودگى پيوسته و در آسايش فرود آمده، 4- و رغبت و ميل بدنيا كليد سختترين رنج و مركب گرفتارى است، 5- و آز و گردنكشى و رشك شخص را به افتادن در گناهان مى‏خوانند، 6- و بد كارى همه بديها و زشتيها را گرد مى‏آورد (در بر دارد).

(3372)

364 (3364)- امام عليه السلام بجابر ابن عبد الله انصارى (از نيكان اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله در باره پايدارى دين و دنيا) فرموده است‏

: 1- اى جابر، قوام و برپا بودن دين و دنيا به چهار كس است:

عالمى كه علم خود بكار برد (بآن رفتار نمايد و بمردم بياموزد) و جاهلى كه ننگ نداشته باشد از اينكه ياد گيرد، و توانگرى كه به نيكى و احسان خود (در باره ديگرى) بخل نورزد، و فقيرى كه آخرت خويش را بدنيا نفروشد پس هنگاميكه عالم علم خود را بكار نبرد جاهل از آموختن و ياد گرفتن ننگ خواهد داشت، و هنگاميكه غنى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1262

و توانگر به نيكى و احسان خويش بخل ورزد فقير آخرتش را به دنيايش مى‏فروشد (كارهاى ناشايسته بجا مى‏آورد).

2- اى جابر، هر كه نعمتهاى خدا (دارائى و دانائى و بزرگى و مانند آنها) بر او بسيار شود درخواستهاى مردم باو بسيار مى‏گردد، پس كسيكه براى خدا در آن نعمتها بآنچه كه واجب است قيام نمايد آنها را هميشگى و پايدار مى‏سازد، و آنكه براى خدا در آنها بآنچه كه واجب است قيام ننمايد آنها را به نابودى و نيستى مى‏كشد.

(3373)

365 (3365)- ابن جرير طبرى در تاريخ خود روايت كرده‏

از عبد الرحمن ابن ابى ليلى فقيه (از نيكان اصحاب امام عليه السلام)- و او از كسانى بود كه براى جنگ حجاج با ابن اشعث خروج كرده بودند- كه او در جمله سخنهايى كه مردم را بآن بر جهاد (جنگ با حجاج) تحريص مى‏نمود گفته: من از على- خدا درجه او را در صالحين و نيكو كاران بلند گرداند، و پاداش شهداء و راستگويان را باو عطاء فرمايد- شنيدم روزى كه باهل شام برخورديم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1263

(در جنگ صفين در باره امر بمعروف و نهى از منكر) مى‏فرمود:

1- اى مؤمنين، هر كه ببيند ظلم و ستمى بكار مى‏برند و مردم را بمنكر و ناپسنديده‏اى مى‏خوانند و آنرا بدل انكار كند پس (از باز پرسى روز رستخيز) رهائى يافته و (از گناه) بيزارى جسته است (اين هنگامى است كه نتواند بدست و زبان انكار نمايد يا از خوف و ضرر ايمن نباشد، خلاصه حكم آن باختلاف موارد مختلف مى‏گردد) 2- و هر كه آنرا به زبان انكار كند اجر و مزد يافته و پاداشش از انكار كننده بدل بيشتر است، 3- و هر كه آنرا با شمشير (زد و خورد) انكار كند تا كلمه خدا (دين و توحيد و طاعت) بلندتر و كلمه ستمكاران (شرك و كفر و ضلالت و معصيت) پست‏تر باشد او كسى است كه براه رستگارى رسيده و بر راه راست (خدا پسند) قيام نموده، و يقين و باور (بخدا و رسول) در دل او روشن (هويدا) گشته است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1264

(3374)

366 (3366)- امام عليه السلام در سخن ديگر خود كه هم در اين معنى (در باره امر بمعروف و نهى از منكر) مى‏باشد فرموده است‏

: 1- از ايشان (انكار كنندگان) بدست و زبان و دل خود منكر را انكار ميكند پس او خوهاى نيك را تمام نموده است، 2- و از آنها به زبان و دل خويش انكار مى‏نمايد نه به دستش او بد و خصلت و خوچنگ زده و يكى (انكار بدست) را تباه ساخته است، 3- و از آنان به دلش انكار ميكند نه بدست و زبانش او دو خصلت را تباه نموده كه شريفترين سه خصلت مى‏باشد و بيك خصلت (انكار بدل) چنگ زده است (چون انكار بدل بدون انكار بدست و زبان در خارج سودى ندارد از اينرو آن دو خصلت را شريفتر دانسته) 4- و از ايشان ناشايسته را به زبان و دل و دستش انكار نمى‏كند پس او مرده زندگان است (زيرا اگر او را توانائى نيست لا اقل بايد بدل انكار نمايد و گر نه در ايمان بخدا راستگو نمى‏باشد چون هر كه خدا را دوست دارد بايد گناهكار دشمن خدا را دشمن بدارد) 5- و همه اعمال نيكو و جهاد در راه خدا در پيش امر بمعروف و نهى از منكر نيست مگر مانند آب دهن انداختن در درياى پهناور (چون قوام اسلام بامر بمعروف و نهى از منكر مى‏باشد) 6- و امر بمعروف و نهى از منكر اجل را نزديك نمى‏كند و روزى را كم نمى‏گرداند (چون اجل بموقع خود مى‏رسد و روزى كم و زياده نمى‏شود خواه امر بمعروف و نهى از منكر بكند يا نكند پس هر كه اين عبادت بزرگ كه سرمايه همه نيك‏بختيها است را از ترس جان يا از بيم كم شدن روزى بر اثر خشم مردم از دست دهد انديشه‏اش نادرست است) و نيكوترين امر بمعروف و نهى از منكر (گفتن) يك سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (كه آن سخن او را از ستمى باز داشته يا بخير و نيكى وادارد).

(3375)

367 (3367)- از ابو جحيفه (كنيه وهب ابن عبد الله سوآئى است‏

كه از نيكان اصحاب امام عليه السلام و دوست و مورد اطمينان بود، و حضرت او را وهب الخير مى‏ناميد و در كوفه بر بيت المال گماشت) روايتست كه گفت:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1265

شنيدم امير المؤمنين عليه السلام (در باره امر بمعروف و نهى از منكر) مى‏فرمود: 1- اول چيزيكه از آن مغلوب مى‏گرديد و شكست مى‏خوريد (بر اثر بدبختى و دور ماندن از رحمت الهى از شما گرفته ميشود) جهاد (زد و خورد) با دستهاتان است (كه با كفار و مشركين نمى‏جنگيد و حدود خدا را بر فاسقين و ستمكاران و گناهكاران اجراء نمى‏نمائيد و آنها را تعزير و تأديب نمى‏كنيد) پس از آن جهاد با زبانهاتان مى‏باشد (كه معاصى و زشتيها را مى‏بيند و مى‏شنويد و نديده و نشنيده مى‏انگاريد) پس از آن جهاد با دلهاتان است (كه با ستمكاران و بدكاران سود رسان دوستى و احترام نموده و با پرهيزكاران و نيكان دست تهى بى‏اعتنائى كرده دورى مى‏گزينيد پس اين هنگام كار دين تمام است چون جهاد با دست و زبان اگر ممكن نباشد همه كس توانائى بر جهاد بدل دارد هر چند نتواند آنرا آشكار سازد پس هر گاه آنرا هم از دست داد نشانه تبدل اخلاق و گمراهى و بدبختى او در دنيا و آخرت است) 2- پس كسيكه بدل كار شايسته را نشناخت و ناشايسته را انكار ننمود (نيكوكاران را دوست نداشته و بد كاران را دشمن ندانست كه اين كار در باب امر بمعروف و نهى از منكر اقل واجب است) وارونه گشته و سرش پائين و پايش بالا خواهد شد (در دنيا آسايش نداشته سرگردان شود و در آخرت نيكبختى را از دست داده بكيفر هميشگى گرفتار گردد).

(3376)

368 (3368)- امام عليه السلام (در باره حق و باطل) فرموده است:

1- حق (در ظاهر) گران است و سنگين و (در باطن) گوارا، و باطل (در ظاهر) سبك است و آسان و (در باطن) و باء آورنده (نابود كننده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1266

(3377)

369 (3369)- امام عليه السلام (در باره عاقبت اشخاص) فرموده است‏

: 1- بر بهترين اين امت از عذاب و كيفر خدا ايمن و آسوده مباش بجهت فرموده خداوند سبحان: (س 7 ى 99 فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون‏ يعنى) از كيفر خدا ايمن نيستند مگر مردم زيانكار، 2- و بر بدترين اين امت از رحمت و مهربانى خدا نوميد مشو بجهت فرموده خداوند سبحان: (س 12 ى 87 إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون‏ يعنى) از رحمت خدا نوميد نشوند مگر كافران (پس خدا ميداند كه پايان كار هر كس چه باشد، هيچكس نبايد بظاهر حال اعتماد نموده و از پايان آن آسوده يا نوميد باشد).

(3378)

370 (3370)- امام عليه السلام (در نكوهش بخل و زفتى) فرموده است:

1- بخل گرد آورنده بديها و زشتيها و مهارى است كه (شخص) بآن بهر بدى كشيده ميشود (چون بخل بحسد و حرص و قطع رحم و ظلم به مستمندان و مانند اين معاصى مى‏كشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1267

(3379)

371 (3371)- امام عليه السلام (در باره روزى) فرموده است‏

: 1- روزى دو گونه است: روزى كه تو آنرا مى‏طلبى و روزى كه آن ترا مى‏طلبد كه اگر تو به سويش نروى به سويت خواهد آمد، 2- پس اندوه سال خود را بر اندوه روز خويش بار مكن كه هر روزى ترا روزى در آن كافى است، پس اگر سال (كه غم روزى آنرا مى‏خورى) از عمر تو باشد خداوند تعالى در هر فردا كه نو شود زود بتو برساند روزى كه قسمت كرده است، و اگر سال از عمر تو نباشد چه كار دارى غم خورى براى چيزيكه برايت نيست، 3- و هرگز به روزيت از تو جويايى پيشى نمى‏گيرد، و غلبه كننده‏اى بر آن بتو دست نخواهد يافت (تا آنرا از چنگ بربايد) و هرگز آنچه برايت مقدر شده كندى نخواهد نمود (بموقع خود مى‏رسد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) اين سخن (هر كس روزى مقدرش خواهد رسيد) پيش از اين در اين باب گذشت (فرمايش دويست و پنجاه و نهم) ولى چون در اينجا واضح‏تر و مشروحتر بود دوباره آنرا بيان كرديم بنا بر قاعده و پايه‏اى كه در اول اين كتاب (صفحه بيستم) گذاشته شد.

(3380)

372 (3372)- امام عليه السلام (در ناسازگارى دنيا) فرموده است‏

: 1- بسا رو آورنده بروز كه پشت بر آن نكند (اجل او را بشب مهلت ندهد) 2- و بسا كسيكه بر (خوشى) او غبطه بردند در اول شب و در آخرش گريه كنندگان بر او برخاستند (آرى سر شب تخت و تاج داشت و بامداد به زير خاك رفت، پس خردمند بدنيا و كالاى آن دل نبندد و دين خود و سعادت جاويدش را بآن نفروشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1268

(3381)

373 (3373)- امام عليه السلام (در باره سخن) فرموده است‏

: 1- سخن در قيد و بند تو مى‏باشد تا آنرا نگفته‏اى و چون به زبان آوردى تو در بند آن هستى (پيشتر تو بر آن مسلط بودى و اكنون آن بر تو چه سود رساند چه زيان) 2- پس زبانت را (در خزينه دهان) نگاه دار چنانكه طلا و نقره را در خزينه مى‏نهى كه بسا يك كلمه نعمتى را از دست مى‏دهد و عذاب و گرفتارى پيش مى‏آورد (بنا بر اين بايد پرگوئى نكرده پيش از انديشه سخن نگفت).

(3382)

374 (3374)- امام عليه السلام (نيز در باره سخن) فرموده است‏

: 1- آنچه را نمى‏دانى مگو (چون يا دروغ است يا احتمال دروغ در آن مى‏رود و ديگر از سخن روى جهل و نادانى واجب است دورى گزيد) بلكه هر چه را هم ميدانى مگو (چون ممكن است براى خودت يا براى ديگرى زيان داشته باشد مانند فاش كردن راز كسى) زيرا خداوند سبحان بر همه اعضاء و اندام تو احكامى را واجب كرده كه روز قيامت بآنها بر تو دليل و بهانه مى‏آورد (مثلا مى‏فرمايد بتو زبان دادم كه سخن حق و بجا بگوئى و چون اطاعت نكردى شايسته عذاب و كيفر هستى).

(3383)

375 (3375)- امام عليه السلام (در ترغيب به دورى از معصيت) فرموده است‏

: 1- بترس از اينكه خدا ترا در معصيت خود ببيند و نزد طاعتش نيابد كه از زيانكاران مى‏باشى، 2- و هر گاه توانا باشى بر طاعت خدا توانا باش، و اگر ناتوان بودى از معصيت خدا ناتوان باش (نه آنكه نماز را بر اثر ضعف و سستى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1269

نشسته بخوانى و هنگام آزار رساندن به جلدى برخيزى پس تا مى‏توانى نماز را ايستاده بخوان و چون خواستى آزار رسانى بنشين و خوددارى كن).

(3384)

376 (3376)- امام عليه السلام (در اندرز) فرموده است‏

: 1- اعتماد و دلبستگى بدنيا با آنچه (فريب و بيوفائى كه) از آن بچشم مى‏بينى نادانى است، 2- و كوتاهى نمودن در نيكوكارى (طاعت و بندگى) وقتى كه به پاداش آن اطمينان دارى (ميدانى كه نتيجه‏اش بهشت و آسايش هميشگى است) زيانكارى است، 3- و اعتماد نمودن بهر كس پيش از آزمايش او (موجب) ناتوانى و درماندن (در كار) است (چون چنين كس نمى‏داند به كه اعتماد نمايد و نمى‏تواند جستجو كند كسيرا كه شايسته اعتماد او است).

(3385)

377 (3377)- امام عليه السلام (در نكوهش دنيا) فرموده است‏

: 1- از نشانه‏هاى خوارى دنيا نزد خدا آنست كه معصيت نكنند او را مگر در دنيا، و نيابند آنچه (سعادت و نيكبختى) را كه نزد او است مگر به دورى از آن.

(3389)

378 (3378)- امام عليه السلام (در ترغيب به كردار نيكو) فرموده است‏

: 1- هر كه كردارش او را كند گرداند (عبادت نكرده كار نيكو انجام ندهد) نسبش او را تند نمى‏گرداند (بزرگى و نيكبختى پدر يا مادر يا يكى از اجداد او سبب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1270

بزرگى و نيكبختى او نشود. اين فرمايش بعينه همان فرمايش بيست و دوم است مگر اينكه در آنجا لم يسرع به حسبه نقل شده يعنى مقام و منزلتش او را تند نمى‏گرداند، سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) و در روايت ديگرى است: 2- كسيكه مقام و منزلت خود را از دست داد مقام و منزلت پدرانش باو سود نمى‏رساند (در بيشتر نسخ نهج البلاغه اين فرمايش ضبط نشده ما آنرا از نسخه ابن ابى الحديد و شيخ محمد عبده نقل نموديم).

(3386)

379 (3379)- امام عليه السلام (در باره كوشش در كار) فرموده است‏

: 1- هر كه چيزى را بجويد آنرا يا بعض آنرا خواهد يافت (زيرا خواستن آماده است براى بدست آوردن، اگر استعداد و آمادگى بر آن كامل باشد همه را بدست آورد، و اگر كامل نباشد كمبود خواسته شده باندازه كمى استعداد مى‏باشد).

(3387)

380 (3380)- امام عليه السلام (در نيكى و بدى حقيقى) فرموده است‏

: 1- خوشى و نيكى (سود دنيا) كه پس از آن آتش باشد (موجب كيفر الهى گردد در حقيقت) خوشى و نيكى نيست، و ناخوشى و بدى (سختى دنيا) كه پس از آن بهشت باشد (در حقيقت) ناخوشى و بدى نيست، 2- و هر نعمتى پائين تر از بهشت كوچك و بى اهميت است، و هر بلاء و گرفتارى كمتر از آتش آسايش و آسودگى است (زيرا نعمتى را نعمت توان گفت كه پى آن كيفر نباشد و سختى را سختى توان دانست كه پى آن آسايش هميشگى نباشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1271

(3388)

381 (3381)- امام عليه السلام (در باره گرفتاريها و نعمتها) فرموده است‏

: 1- بدانيد كه از جمله گرفتاريها بى‏چيزى است، و سختتر از بى‏چيزى بيمارى تن است، و سختتر از بيمارى تن بيمارى دل است (چون لازمه آن از دست دادن نيك‏بختيهاى آخرت مى‏باشد) 2- و بدانيد كه از جمله نعمتها دارائى فراوان است، و بهتر از دارائى فراوان تندرستى است، و بهتر از تندرستى پرهيز دل است (چون سبب بدست آوردن نيك‏بختيهاى هميشگى مى‏باشد).

(3390)

382 (3382)- امام عليه السلام (در باره وقت مؤمن) فرموده است‏

: 1- براى مؤمن سه ساعت است (شبانه روز خود را بايد سه قسمت كند): ساعتى كه در آن با پروردگارش راز و نياز مى‏نمايد (هشت ساعت آنرا در كار خدا صرف نمايد) و ساعتى كه در آن معاش خود (نيازمنديهاى زندگى) را اصلاح ميكند (هشت ساعت آنرا بداد و ستد و صنعت يا سائر امور بكار برد) و ساعتى كه بين خويش و بين لذت و خوشى آنچه حلال و نيكو است آزاد گذارد (هشت ساعت آنرا در خواب و خوراك و تن پرورى بسر برد، و ناگفته نماند كه منظور از اختصاص هر قسمت بچيزى آن نيست كه پى در پى آنرا بجا آورد بلكه مراد آنست كه در هر شبانه روز ثلث آنرا اختصاص بكارى دهد) 2- و براى خردمند (به اقتضاى عقل عملى) روا نيست كه سفر كند مگر در سه امر: اصلاح معاش (تجارت و داد و ستد و كار) يا گام نهادن در امر معاد (مانند رفتن به مكه معظمه و مشاهد مقدسه و جهاد در راه خدا و دفاع از كفار و منافقين) يا لذت و خوشگذرانى در آنچه حرام و ناروا نيست (مانند رفتن براى تغيير آب و هوا و تندرستى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1272

(3391)

383 (3383)- امام عليه السلام (در باره دنيا و كالاى آن) فرموده است:

1- در (كالاى) دنيا بى‏رغبت باش (بآن دل مبند) تا خدا ترا به زشتيهاى آن بينا سازد (چون شيفته عيبها را نمى‏بيند و ديده بينائيش كور مى‏گردد) 2- و (از كار خويش) بى‏خبر مباش كه از تو غافل نيستند (خدا بتو و بكار تو مى‏نگرد).

(3392)

384 (3384)- امام عليه السلام (در باره گفتار) فرموده است‏

: 1- سخن بگوئيد تا شناخته شويد كه مرد در زير زبانش پنهان است (خردمندان و دانشمندان تا نگويند قدرشان هويدا نگردد، و جاهل و نادان سخن نگفتنش شايسته است، زيرا زبان بسته راز دار زشتيها و رسواييها مى‏باشد).

(3397)

385 (3385)- امام عليه السلام (در باره مشك) فرموده است‏

: 1- نيكو خوشبو است مشك كه مشك دان آن سبك و بوى آن خوش بويى است.

(3398)

386 (3386)- امام عليه السلام (در باره فروتنى) فرموده است‏

: 1- فخر و سرفرازى خود را بگزار، و كبر و بزرگيت را سر بزير نما (با همه كس فروتن باش) و گورت را ياد كن (تا از ناشايسته باز ايستى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1273

(3393)

387 (3387)- امام عليه السلام (در باره تلاش براى كالاى دنيا) فرموده است‏

: 1- بگير از (كالاى) دنيا آنچه (از راه حلال) بسوى تو مى‏آيد، و رو بگردان از آنچه رو مى‏گرداند (دستت نمى‏رسد) و اگر تو (اين كار) نكنى (دنبال آنچه دستت نمى‏رسد بروى) پس در طلب و خواستن زيادة روى مكن (از حرام و گناه دورى كرده رنج بسيار بخود و اهل بيت خويش روا مدار).

(3394)

388 (3388)- امام عليه السلام (در باره گفتار شايسته) فرموده است‏

: 1- بسا گفتار كه اثرش (در دلها) بيشتر است از حمله نمودن و بر جستن (بسا شخص خردمند به گفتار كارى انجام مى‏دهد كه به شمشير و كتك انجام نگيرد).

(3395)

389 (3389)- امام عليه السلام (در ترغيب به قناعت) فرموده است‏

: 1- هر چه (از روزى) كه بآن مى‏توان اكتفاء نمود (زندگانى را گذراند) بس است (بهتر آنست كه شخص گرد زيادى نگشته رنج بسيار بخود هموار ننمايد و وقتش را در راه خدا و خدمت بخلق صرف كند تا سعادت جاويد بدست آرد).

(3396)

390 (3390)- امام عليه السلام (در باره زير بار زور و پستى نرفتن) فرموده است‏

: 1- مرگ (براى جوانمرد)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1274

برگزيده و نيك است نه پستى و خوارى، 2- و به اندك راضى شدن خوب است نه نزديك رفتن و چاپلوسى كردن (از توانگران) 3- و هر كه باو نشسته داده نشود (بى سعى و كوشش چيزى بدست نياورد) ايستاده هم داده نشود (با تلاش بسيار هم چيزى بدست نخواهد آورد، پس بايد در طلب و خواستن افراط ننمود و مرتكب فعل حرام نشد كه مقدر خواهد رسيد) 4- و روزگار دو روز است: روزى براى خوشى و كامرانى تو، و روزى براى سختى و ناكاميت، پس روزى كه براى خوشى تو بود در خوشى خود سركشى مكن (ناسپاس مباش) و روزى كه براى سختى تو بود شكيبا باش (بيتابى مكن و خود را پست مساز).

(3399)

391 (3391)- امام عليه السلام (در باره حق پدر و فرزند بر يكديگر) فرموده است‏

: 1- فرزند را بر پدر حقى و پدر را بر فرزند حقى است، 2- حق پدر بر فرزند آنست كه پدر را در هر چيز مگر در نافرمانى از خداوند سبحان اطاعت و پيروى نمايد، 3- و حق فرزند بر پدر آنست كه نام فرزند را نيكو قرار دهد (بنام يكى از معصومين عليهم السلام يا يكى از فرزندان و خاندان آنها نام نهد) و او را با ادب و آراسته بار آورد، و قرآن را باو بياموزد.

(3400)

392 (3392)- امام عليه السلام (در باره آنچه اثر دارد و ندارد) فرموده است‏

: 1- چشم زخم، افسونها، جادو، شگون و فال نيك (مانند آنكه بيمار از كسى يا سالم «اى تندرست» بشنود و توجه نمايد باينكه همانطورى كه شنيده بهبودى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1275

خواهد يافت) حق است (هر يك اثر خود را مى‏بخشد) 2- و فال بد و واگيرى بيمارى از شخصى بديگرى درست نيست (اثر ندارد) 3- و بوى خوش و عسل و سوارى و نگاه كردن به سبزه افسونهائى هستند كه غمها و اندوهها را مى‏زدايند و بيماران بآنها بهبودى مى‏يابند (اين فرمايش و فرمايش سيصد و هشتاد و پنج و سيصد و هشتاد و شش و سيصد و نود و يك در بيشتر از نسخ نهج البلاغه نيست ما آنها را از نسخه ابن ابى الحديد نقل نموديم).

(3401)

393 (3393)- امام عليه السلام (در باره همرنگ جماعت بودن) فرموده است‏

: 1- نزديك شدن بمردم در اخلاقشان (مانند آنان در امر زندگانى رفتار نمودن موجب) ايمنى است از كينه‏هاشان (چون كسيكه با مردم همرنگ باشد در امورى كه بر خلاف دين و مذهب نيست او را دوست داشته و كينه‏اش را در دل نمى‏گيرند).

(3402)

394 (3394)- امام عليه السلام به يكى از كسانيكه با آن حضرت سخن مى‏گفت در حاليكه سخنى بر زبان راند كه مانند او را از گفتن چنان سخن كوچك مى‏پنداشتند (در باره سخن بيجا) فرمود:

1- پرواز كردى پيش از پر در آوردن، و بانگ زدى هنگام بچه بودن (خلاصه ترا نمى‏رسيد كه چنين سخنى در محضر ما بگوئى، يا سزاوار نبود كه چون تويى اين سخن را بگويد. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) شكير در اينجا: اول پرى است كه در مرغ مى‏رويد پيش از آنكه قوت يافته محكم گردد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1276

و سقب: بچه شترى است كه بانگ نمى‏زند مگر پس از آنكه بزرگ شود.

(3403)

395 (3395)- امام عليه السلام (در زيان همه كاره بودن) فرموده است‏

: 1- كسيكه بكار مختلف پردازد (بخواهد كارهاى گوناگون بنمايد) چاره سازيها او را واگزارند (از حيله‏هايش نتيجه نمى‏برد و فيروزى نمى‏يابد).

(3404)

396 (3396)- هنگاميكه از امام عليه السلام معنى سخنشان لا حول و لا قوة إلا بالله (جنبش و توانائى نيست مگر به اراده خدا) را پرسيدند آن حضرت فرمود

: 1- ما با خدا دارنده چيزى نيستيم (شريك نمى‏باشيم) و دارنده نمى‏شويم مگر آنچه (اندام و قوى و عقل) را كه ما را دارنده آن گرداند، 2- پس هر گاه ما را بچيزى دارا گردانيد كه او از ما دارنده‏تر است تكليف نمايد (امر و نهى فرمايد) و هر گاه آن چيز (توانائى بر آن) را از ما گرفت تكليف آنرا از ما برداشته (در باره آن مؤاخذه و باز پرسى نمى‏نمايد).

(3405)

397 (3397)- امام عليه السلام چون شنيد عمار ابن ياسر رحمه الله به سخن مغيرة ابن شعبه پاسخ مى‏دهد

(در باره اينكه نبايد اعتناء نمود بكسيكه دين را آلت و ابزار دنيا قرار داده) باو فرمود: 1- اى عمار،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1277

مغيرة را بخود گزار (به سخنانش اعتناء مكن) زيرا او از دين نگرفته و نياموخته مگر چيزى كه دنيا را باو نزديك كرده است (چيزيكه بدرد دنيايش مى‏خورد) و با قصد (دانسته) بر خود مشتبه ساخته تا شبهات (نادرستيهايى كه بحق و درست مانند) را بهانه خطاها و لغزشهايش قرار دهد (خلاصه بدين معتقد نيست پس بحث در اينگونه شبهات براى آنست كه كفر و نفاقش فاش نشود و امر دنيايش منظم باشد).

(3406)

398 (3398)- امام عليه السلام (در ترغيب به توكل و اعتماد بخدا) فرموده است‏

: 1- چه نيكو است فروتنى توانگران با درويشان براى بدست آوردن پاداشى كه نزد خدا مى‏باشد، و نيكوتر از آن بى‏اعتنائى و سرفرازى درويشان است با توانگران بجهت اعتماد بخدا (چون اين كار بزرگترين دليل است بر كمال يقين و باور بخدا، زيرا بسبب سرفرازى خود با توانگر طمع و آز بغير خدا و خوف و ترس از غير او را از بين برده و در نوميدى سخت شكيبا گشته و هيچيك از اينها در فروتنى توانگر نيست).

(3407)

399 (3399)- امام عليه السلام (در باره سود خرد) فرموده است‏

: 1- خداوند عقل را در مردى وديعه ننهاده (نبخشيده) مگر آنكه او را با آن يكى از روزها (با چاره‏سازى آن از فتنه و تباهى دنيا يا بوسيله طاعت و بندگى از گرفتارى آخرت) رهائى دهد.

(3408)

400 (3400)- امام عليه السلام (در باره غلبه حق بر باطل) فرموده است‏

: 1- هر كه با حق در آويزد (زد و خورد نموده بخواهد آنرا از بين ببرد) حق او را بخاك افكند (نابود سازد، زيرا خداوند يار حق است و كسيرا توانائى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1278

نيست كه با او پنجه اندازد).

(3409)

401 (3401)- امام عليه السلام (در باره انديشيدن) فرموده است‏

: 1- دل مصحف و كراسه ديده است (آنچه ديده مى‏بيند بايد در صفحه دل نوشت و در آن تأمل و انديشه نمود و حق و باطل و خير و شر آنرا معلوم ساخت).

(3410)

402 (3402)- امام عليه السلام (در ستايش پرهيزكارى) فرموده است‏

: 1- پرهيزكارى پيشواى خوها است (هر خوى نيكى بآن بسته است و همه را در بر دارد).

(3411)

403 (3403)- امام عليه السلام (در ترغيب باحترام نمودن بمعلم و آموزگار) فرموده است‏

: 1- تيزى زبانت را بكسيكه ترا گويا كرده (آموخته) و استوارى گفتارت را بكسيكه ترا (در گفتار) براه راست راهنمائى نموده نگردان (و شايد مراد چنين باشد: تندى زبان و استوارى گفتارت را بر «زيان دين» خدا كه ترا گويا كرده و براه راست «بوسيله پيغمبر اكرم» راهنمائى نموده بكار مبر، زيرا بسيار زشت است كه بكسى شمشيرى دهند تا دشمن را دفع نمايد و با همان شمشير دهنده را بكشد).

(3412)

404 (3404)- امام عليه السلام (در دورى از زشتيها) فرموده است‏

: 1- بس است ادب و آراستگى براى تو دورى نمودن از آنچه (زشتى) كه براى ديگرى بد ميدانى.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1279

(3413)

405 (3405)- امام عليه السلام (در شكيبائى) فرموده است‏

: 1 كسيكه (در مصيبت و اندوهى) صبر كرد مانند شكيبائى آزاد مردان (كه بقيد و بند دنيا گرفتار نيستند) او شكيبا است (و پاداش خود را مى‏يابد) و اگر صبر نكرد (بيتابى نمود در آن پيشآمد) از ياد مى‏برد مانند فراموش كردن نادانان بى‏تجربه (كه در پيشآمدها بيتابى نمايند و چون چاره نبينند خاموش شوند، و پاداشى ندارند بلكه كيفر بيتابى را دريابند).

(3414)

406 (3406)- و در خبر ديگر است كه آن حضرت عليه السلام به اشعث ابن قيس كه او را تسليت و دلدارى مى‏داد (نيز در شكيبائى) فرمود

: 1 اگر شكيبائى كردى مانند شكيبائى بزرگان پس (نزد خداوند سبحان) نيكو و شايسته است، و اگر شكيبائى نكردى (آن مصيبت را) از ياد خواهى برد مانند فراموشى چهارپايان (رنج خود را، خلاصه ناچار شكيبا خواهى شد بدون پاداشى).

(3415)

407 (3407)- امام عليه السلام در وصف و چگونگى دنيا فرموده است‏

: 1 دنيا (به زينت و آرايش خود) فريب مى‏دهد، و (به بلاها و گرفتاريهايش) زيان مى‏رساند، و (بسرعت و شتاب) مى‏گذرد (از آنها جدائى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1280

مى‏نمايد) خداوند سبحان (بر اثر حقارت و پستى دنيا) راضى نگشت كه آنرا پاداش دوستان خود و كيفر دشمنانش قرار دهد، 2 و اهل دنيا مانند كاروانى هستند كه در بين آنكه فرود آمده‏اند (تا لحظه‏اى آسوده شده رفع خستگى نمايند) ناگاه راننده ايشان (جلودارشان) بآنها بانگ زند (: كوچ كنيد كه اينجا جاى استراحت نيست) پس كوچ كنند.

(3416)

408 (3408)- امام عليه السلام به فرزندش (امام) حسن عليه السلام (در زيان گذاشتن دارائى براى وارث) فرموده است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1281

: 1 اى پسرك من البته چيزى از (مال و دارائى) دنيا را از پس خود مگذار، زيرا آنرا براى يكى از دو مرد مى‏گذارى: يا براى كسيكه در طاعت و بندگى خدا بكار مى‏برد پس او نيك‏بخت مى‏گردد به چيزى كه تو بسبب آن بد بخت و زيانكار شده‏اى، يا براى كسيكه در معصيت و نافرمانى خدا بكار مى‏برد پس بدبخت شده بسبب آنچه تو براى او گرد آورده‏اى و او را بر معصيتش كمك و ياور باشى، و هيچيك از اين دو سزاوار و شايسته نيست كه او را بر خود اختيار نموده برگزينى (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) اين فرمايش بطور ديگر روايت ميشود كه اينست: 2 پس از حمد خدا و درود بر پيغمبر اكرم، آنچه در دو دست تو است از (كالاى) دنيا پيش از تو صاحبى داشته است، و پس از تو به صاحبى مى‏رسد، و تو (آنرا) براى يكى از دو مرد گرد آورنده‏اى: كسيكه بطاعت خدا عمل كند در آنچه گرد آورده‏اى پس نيك‏بخت شود به چيزى كه تو بسبب آن بدبخت شده‏اى، يا مرديكه آنرا در معصيت خدا بكار برد پس بدبخت شده بآنچه براى او گرد آورده‏اى و هيچيك از اين دو را شايسته نيست بر خويش اختيار نمائى، و نه آنكه براى او بر پشت خود (گناه) بار كنى، پس براى كسيكه گذشته (مرده) آمرزش خدا را و براى كسيكه مانده روزى خدا را اميدوار باش (نه بر رفته افسوس خور نه بر مانده اندوه)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1282

(3417)

409 (3409)- امام عليه السلام بكسيكه در حضور آن حضرت گفت: أستغفر الله (در شرائط استغفار و طلب آمرزش) فرمود

: 1 مادرت به مرگ تو بنشيند آيا ميدانى چيست (معنى حقيقى) استغفار (كه بى انديشه به زبان مى‏گذرانى)؟ 2 استغفار مقام و منزلت گروهى بلند مرتبه (مؤمنين) است و آن نامى است كه شش معنى (شرط) دارد (اگر هر شش شرط جمع باشد استغفار تمام و گر نه ناقص است) اول پشيمانى از گناه گذشته، دوم تصميم بترك بازگشت بآن هميشه، سوم آنكه حقوق مردم را بپردازى تا خدا را ملاقات كنى (به پاداش برسى) با پاكى كه بر تو زيان و گناهى نباشد، چهارم آنكه قصد كنى هر چه بر تو واجب بوده (مانند نماز و روزه و حج) و آنرا از دست داده‏اى (بجا نياورده‏اى) حق آن (قضايش) را بجا آورى، پنجم آنكه همت بگمارى گوشتى را كه (بر تن تو) از حرام روييده به اندوهها بگدازى تا پوست به استخوان بچسبد و بين آنها گوشت تازه‏اى برويد، ششم آنكه رنج عبادت و بندگى را بتن بچشانى چنانكه شيرينى معصيت را بآن چشانده‏اى، پس آنگاه (كه اين شرائط گرد آمد) ميگوئى: أستغفر الله (از خدا آمرزش مى‏طلبم).

(3418)

410 (3410)- امام عليه السلام (در سود بردبارى) فرموده است‏

: 1 بردبارى قبيله است (چون بردبار را از آزار دشمن نگاه مى‏دارد چنانكه قبيله و خويشاوند شخص را نگهدارى ميكنند، يا چون بر اثر بردبارى مردم دوست و ياور او ميشوند بآن ماند كه صاحب قبيله شده است)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1283

(3419)

411 (3411)- امام عليه السلام (در بيچارگى انسان) فرموده است‏

: 1 ذليل و بيچاره فرزند آدم: اجلش پنهان (نمى‏داند چه وقت مى‏ميرد) بيماريها و دردهايش پوشيده (همواره در معرض پيشآمدها و بيماريهاى ناگوار مى‏باشد) عملش نگاه‏دارى ميشود (در نامه اعمال ثبت گرديده اگر خودش هم فراموش كند از او فراموش ننمايند) پشه او را دردناك مى‏سازد، و آب در گلو گرفتن مى‏كشد، و عرق بد بو ميكند (پس آيا شايسته است چنين كسى گردنكشى و سرفرازى نموده بخود نبازد؟!).

(3420)

412 (3412)- روايت شده است كه امام عليه السلام در بين اصحاب خود نشسته بود زنى با جمال و نيك‏رو بر ايشان گذشت‏

اصحاب چشمها بر او انداختند، آن حضرت عليه السلام (در نهى نگاه كردن به زنها) فرمود: 1 ديده‏هاى اين نرها (مانند شتر مست) بر هوا افكنده است، و اينگونه نگاه كردن سبب هيجان و انگيخته شدن شهوت و خوشى است در ايشان پس هر گاه يكى از شما بزنى كه او را خوش آيد نگاه كند بايد با اهل خود همبستر شود كه او زنى مانند زن است (همه زنها در لذت و خوشى رساندن يكسانند). پس مردى از خوارج گفت: خدا او را كافر بكشد چه او را فقيه و دانشمند گردانيده؟! اصحاب برجستند كه او را بكشند، امام عليه السلام فرمود: 2 مهلتش دهيد (واگزاريد) بجاى دشنام بايد دشنامش داد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1284

يا از گناهش گذشت (نه آنكه او را بكشيد).

(3421)

413 (3413)- امام عليه السلام (در سود عقل) فرموده است‏

: 1 بس است ترا (سود بردن) از عقل و خرد كه راههاى گمراهيت را از راههاى رستگاريت بتو آشكار مى‏سازد (زيرا اين سود همه سودها را در بر دارد).

(3422)

414 (3414)- امام عليه السلام (در كوچك نشمردن كار خير) فرموده است‏

: 1 كار خير را انجام دهيد و اندك آنرا كوچك مشماريد زيرا خرد آن (نزد پروردگار) بزرگ و (پاداش) كم آن بسيار است، 2 و بايد كسى از شما نگويد ديگرى از من بانجام كار نيك سزاوارتر است كه سوگند بخدا ديگرى سزاوارتر و شايسته‏تر خواهد بود (زيرا) هر يك از خير و شر را اهل و دارنده‏اى است و هر گاه شما يكى از آن دو را رها كنيد اهلش آنرا بجاى شما انجام خواهند داد (و انجام دهنده سزاوار آن است).

(3423)

415 (3415)- امام عليه السلام (در باره رسيدن به سعادت) فرموده است‏

: 1 هر كه نهان خود را درست كند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1285

(انديشه‏اش را پاك گرداند) خدا آشكار او را درست نمايد (خوش سازد) 2 و هر كه براى دينش كار كند خدا امر دنياى او را كفايت فرمايد (از سختيها برهاند) 3 و كسيكه نيكو سازد آنچه بين خود و خدا است (از غير خدا چشم بپوشد) خدا آنچه را بين او و مردم است نيكو نمايد (مردم را با او مهربان گرداند).

(3424)

416 (3416)- امام عليه السلام (در باره حلم و عقل) فرموده است‏

: 1 بردبارى پرده پوشاننده (عيبها) است، و عقل شمشير برنده (نفس اماره) است، پس عيبهاى خويت را با بردبارى بپوشان، و هوا او خواهشت را با خرد بكش.

(3425)

417 (3417)- امام عليه السلام (در ترغيب دستگيرى مستمندان) فرموده است‏

: 1 خدا را بندگانى است كه آنان را به نعمتهايى تخصيص داده براى سود بندگان پس آن نعمتها را در دسترس آنها مى‏گذارد هنگاميكه (به مستحقين و زير دستان) ببخشند، و هر گاه آن نعمتها را جلو گيرند (چيزى از آنها را بكسى ندهند) از آنان گرفته به ديگران انتقال مى‏دهد (كه در راه نيازمندان بكار برند).

(3426)

418 (3418)- امام عليه السلام (در باره تندرستى و دارائى) فرموده است‏

: 1 بنده را سزاوار نيست كه بدو

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1286

چيز پشت گرم باشد: تندرستى و دارائى (زيرا) در بين اينكه او را تندرست مى‏بينى ناگهان بيمار گردد، و در بين اينكه او را دارا و توانگر مى‏بينى به ناگاه درويش و بى‏چيز شود.

(3427)

419 (3419)- امام عليه السلام (در باره گله از درخواست) فرموده است‏

: 1 هر كه از حاجت و درخواستى پيش مؤمنى گله نمايد بآن ماند كه گله آنرا نزد خدا برده (زيرا مؤمن دوست خدا است) و هر كه از آن حاجت پيش كافرى گله نمايد بآن ماند كه از خدا گله نموده است (زيرا كافر دشمن خدا است).

(3428)

420 (3420)- امام عليه السلام در يكى از عيدها (كه عيد روزه بوده در باره عيد) فرموده است‏

: 1 امروز عيد كسى است كه خدا روزه‏اش را پذيرفته و نمازش را پاداش داده است (نه براى آنكه جامه نو پوشد و پيش خدا آبرو نداشته باشد) 2 و هر روز كه خدا را در آن نافرمانى نكنند آنروز عيد (روز جشن و شادى) است.

(3429)

421 (3421)- امام عليه السلام (در زيان مال حرام) فرموده است‏

: 1 بزرگترين پشيمانيهاى روز قيامت پشيمانى و افسوس مردى است كه دارائى را از راه حرام بدست آورده و آنرا مردى به ارث برد و در طاعت و بندگى خدا بكار برد و بسبب آن داخل بهشت گردد و بدست آورنده دارائى حرام داخل آتش.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1287

(3430)

422 (3422)- امام عليه السلام (در زيان تلاش بسيار) فرموده است‏

: 1 زيانكارترين مردم در داد و ستد و نوميدترين آنها در كوشش و تلاش مردى است كه براى رسيدن به آرزوهاى خود بدنش را كهنه گرداند (خويش را پير نموده عمر بسر برد) و قضاء و قدرها او را به اراده و خواستش يارى نكرده (به آرزوهايش نرسيده) پس با حسرت و دريغ از دنيا برود و با گناهانش (كه از تلاش بسيار باو رسيده) بآخرت وارد شود.

(3431)

423 (3423)- امام عليه السلام (در باره روزى) فرموده است‏

: 1 روزى دو جور است: يكى ترا مى‏جويد و ديگرى را تو مى‏جويى، پس كسيكه دنيا خواه باشد (براى روزى خود را برنج اندازد) مرگ او را مى‏طلبد تا از دنيا بيرونش برد، و كسيكه آخرت خواهد (بطاعت و بندگى مشغول بوده و بيش از نياز براى روزى تلاش نكند) دنيا او را مى‏طلبد تا او از آن روزى خود را تمام بستاند (خلاصه روزى جوياى طالب آخرت و دنيا خواه جوينده روزى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1288

(3432)

424 (3424)- امام عليه السلام (در باره پاره‏اى از خوهاى خدا دوستان) فرموده است‏

: 1 دوستان خدا آنانند كه بباطن (نيست شدن) دنيا بنگرند هنگاميكه مردم بظاهر (زينت و آرايش) آن مى‏نگرند، و بپايان آن بپردازند (توشه سفر مرگ آماده نمايند) هنگاميكه مردم به امروز آن مى‏پردازند (در صدد بدست آوردن كالاى آنند) 2 پس مى‏ميرانند از دنيا آنچه را كه مى‏ترسند ايشان را بميراند (از آنچه سبب عذاب و كيفر الهى است دورى مى‏نمايند) و رها ميكنند از آن آنچه را كه مى‏دانند ايشان را رها خواهد نمود (به كالاى آن دل نمى‏بندند چون مى‏دانند از ايشان جدا خواهد شد) و مى‏بينند كه بسيار بهره بردن ديگران از دنيا كم بهره بردن است (نسبت به بهره آخرت) و دريافتنشان دنيا را (موجب) از دست دادن (سعادت جاويد) است، 3 ايشان دشمنند آنرا كه مردم با آن آشتى هستند و آشتى هستند آنرا كه مردم با آن دشمنند (از خواهش نفس دورى گزيده و در برابر آن ايستادگى مى‏نمايند) 4 بسبب ايشان كتاب دانسته شد (مردم به احكام قرآن پى بردند) و با آن كتاب آنها شناختند، و بايشان كتاب بر جا ماند (از تغيير و تبديل و كم و زيادة شدن محفوظ ماند) و با آن كتاب آنها بر پا ماندند (آنچه داشتند از آن گرفتند) 5 اميد و آرزويى بالاتر از اميدشان (پاداش خداوند سبحان) و ترسى بالاتر از ترسشان (كيفر الهى) نمى‏بينند.

(3433)

425 (3425)- امام عليه السلام (در باره بياد مرگ بودن) فرموده است‏

: 1 بياد داشته باشيد بريده شدن لذتها و خوشيها و بر جا ماندن گناهان را (بياد مرگ باشيد كه با رسيدن آن خوشيهاى چند روزه از بين مى‏رود و كيفر گناهان همواره مى‏ماند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1289

(3434)

426 (3426)- امام عليه السلام (در باره آزمايش مردم) فرموده است‏

: 1 (مردم را) بيازما تا (آنها را) دشمن دارى (چون در ظاهر بيشتر مردم بد نيستند هنگام آزمايش بديشان آشكار مى‏گردد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) بعضى مردم اين فرمايش را از پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم روايت ميكنند و از آنچه كمك ميكند كه اين فرمايش از امير المؤمنين عليه السلام مى‏باشد آنست كه ثعلب بيان كرده ابن اعرابى براى ما نقل نمود كه مأمون گفته: اگر نه آن بود كه على عليه السلام فرموده اخبر تقله يعنى بيازما تا دشمن دارى، من مى‏گفتم: اقله تخبر يعنى «مردم را» دشمن دار تا «آنها را» بيازمايى (اين سخن مأمون از آنست كه دوستى با ديگرى عيب پوش است و چون او را دشمن داشتى ممكن است بحال او چنانكه هست پى ببرى، ولى براى مردمان پاك سزاوار نيست پيش از آزمايش كسى را دشمن بدارند يا بى‏جهت سخن مأمون بكار دنيا طلبان بيشتر مى‏آيد، و ناگفته نماند كه أخبر بضم باء امر است از خبر الشى‏ء يخبر يعنى آنرا از روى آزمايش دانست، و تقله مضارع مجزوم بعد از امر است، و هاء براى وقف است از قلاه يقلى مثل رمى يرمى يعنى او را دشمن داشت)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1290

(3435)

427 (3427)- امام عليه السلام (در باره شكرگزارى و دعاء و توبه) فرموده است‏

: 1 نمى‏شود كه خدا بر بنده در سپاسگزارى را بگشايد (امر بشكر فرمايد) و در افزونى را به رويش ببندد (بر نعمت نيافزايد) 2 و در دعاء و درخواست را بگشايد (دستور دهد كه از او بخواهند) و در روا شدن را به رويش ببندد (درخواست او را نپذيرد) 3 و در توبه را بگشايد و در آمرزش را به رويش ببندد (گناهش را نيامرزد).

(3436)

428 (3428)- امام عليه السلام (در باره جوانمردى) فرموده است‏

: 1 شايسته‏ترين مردم به جوانمردى كسى است كه جوانمردان در او ريشه كرده باشند (پدرانش از نيكان و جوانمردان بوده‏اند. اين فرمايش در نسخ نهج البلاغه نيست ما آنرا از نسخه ابن ابى الحديد نقل كرديم).

(3437)

429 (3429)- از امام عليه السلام پرسيدند كدام يك از دادگرى يا بخشش برتر است؟ آن حضرت عليه السلام (در برترى عدل از جود) فرمود

: 1 دادگرى چيزها را بجاى خود مى‏نهد، و بخشش آنها را از جاى خود بيرون مى‏نمايد (زيرا جواد زيادة بر استحقاق مى‏بخشد) و عدل نگاه‏دارنده همگان است وجود فقط بكسى بهره مى‏دهد كه باو بخشش شده پس عدل شريفتر و برتر مى‏باشد.

(3438)

430 (3430)- امام عليه السلام (در نكوهش نادانى) فرموده است‏

: 1 الناس (تا آخر، اين فرمايش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1291

بى‏كم و زيادة همان فرمايش يك صد و شصت و سوم است كه ترجمه و شرحش بيان شد).

(3439)

431 (3431)- امام عليه السلام (در باره پارسائى) فرموده است‏

: 1 تمام زهد و پارسائى بين دو كلمه از قرآن است: خداوند سبحان (س 57 ى 23) فرموده: لكيلا تأسوا على ما فاتكم، و لا تفرحوا بما آتاكم‏ يعنى تا هرگز بر آنچه از دستتان رفته اندوه مخوريد، و بر آنچه بشما داد شادى نكنيد، 2 و كسيكه بر گذشته افسوس نخورد و به آينده شاد نگشت پس زهد را از دو سمت آن (بى‏اعتنائى به گذشته و آينده) دريافته است.

(3441)

432 (3432)- امام عليه السلام (در باره حكمرانان) فرموده است‏

: 1 حكومتها ميدانهاى (آزمايش) مردان است (چنانكه در اصطبلها اسبهاى مسابقه در دواندن شناخته ميشوند هنگاميكه كسى به حكومت رسيد نيكى و بديش آشكار مى‏گردد).

(3440)

433 (3433)- امام عليه السلام (در باره سستى در كار) فرموده است‏

: 1 چه بسيار مى‏شكند و تباه مى‏سازد خواب تصميمهاى روز را (شرح اين فرمايش در شرح سخن دويست و يازدهم در باب خطبه‏ها گذشت).

(3442)

434 (3434)- امام عليه السلام (در باره جاى زندگى) فرموده است‏

: 1 شهرى از شهر ديگر بتو سزاوارتر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1292

و شايسته‏تر نيست، بهترين شهرها شهرى است كه ترا به دوش گيرد (اهل آن ترا بخواهند و در زندگى در رفاه و آسايش باشى).

(3443)

435 (3435)- هنگاميكه خبر مرگ اشتر- خدايش بيامرزد- بامام عليه السلام رسيد (در بزرگوارى و دلاورى او) فرمود

: 1 مالك رفت اما چه بود مالك، سوگند بخدا اگر كوه بود كوهى جدا مانده و بزرگ بود، و اگر سنگ بود سنگى سخت بود كه (از بزرگى و سختى) هيچ حيوان سم دار رهنورد بآن بالا نمى‏رود، و هيچ پرنده‏اى بر آن نمى‏پرد (او يكتا و يگانه بود و هيچكس بر او پيروزى نمى‏يافت. سيد رضى، «عليه الرحمة» فرمايد:) فند بمعنى كوهى است كه از كوهها جدا است.

(3444)

436 (3436)- امام عليه السلام (در ستودن پشتكار گرفتن) فرموده است‏

: 1 كار اندك كه بآن ادامه داده شود بهتر است از كار بسيار كه خستگى آورد (اين فرمايش همان فرمايش دويست و هفتادم است با مختصر تفاوتى در لفظ كه شرح آن گذشت).

(3445)

437 (3437)- امام عليه السلام (در باره پيشرفت صفات) فرموده است‏

: 1 هر گاه در كسى صفت و خوى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1293

شگفت آورنده‏اى باشد (خواه نيك و خواه زشت) همانندهاى آنرا منتظر باشيد (كه خوبتر خواهد بود اگر آن صفت خوب بوده و زشتتر اگر آن صفت زشت باشد).

(3446)

438 (3438)- امام عليه السلام بغالب ابن صعصعة پدر فرزدق (شاعر) در بين اينكه گفتگو مى‏كردند فرمود

: 1 شتران بسيارت را چه كردى؟ غالب گفت: حقوق (مردم) آنها را پراكنده ساخت (در راههاى خير مانند صدقه، زكوة، صله رحم، اداء دين بكار رفت) آن حضرت عليه السلام (در ستودن اداء حقوق مردم) فرمود: 2 اين پراكندگى ستوده‏ترين راههاى پراكنده شدن آن شتران است.

(3447)

439 (3439)- امام عليه السلام (در زيان نادانى به احكام دين) فرموده است‏

: 1 كسيكه بدون دانستن احكام دين داد و ستد كند در ربا (بهره دادن و گرفتن در وام كه حرام و موجب كيفر الهى است) فرو رود (گرفتار شود).

(3448)

440 (3440)- امام عليه السلام (در زيان ناسپاسى) فرموده است‏

: 1 هر كس مصائب و اندوههاى كوچك را بزرگ شمارد خداوند او را به بزرگهاى آنها گرفتار گرداند (زيرا بزرگ شمردن اندوه كوچك دليل بر راضى نبودن بقضاء و قدر الهى است كه مستلزم مستعد بودن براى فزونى بلاء و اندوه است، ولى اگر آدمى بر مصيبت و اندوهى كه پيش مى‏آيد خدا را سپاسگزار باشد آماده براى دفع آن شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1294

(3449)

441 (3441)- امام عليه السلام (در باره عزت نفس) فرموده است‏

: 1 هر كس را نفس كريم و بزرگوار شد (خود را ارجمند دانست) شهوتهايش نزد او خوار مى‏گردد (از آن پيروى ننمايد تا بذلت و خوارى نيفتد).

(3450)

442 (3442)- امام عليه السلام (در زيان شوخى) فرموده است‏

: 1 مردى شوخى نكرد از هر جور شوخى مگر آنكه پاره‏اى از عقل خود را رها كرد رها كردنى (شوخى باعث سبكى عقل ميشود).

(3451)

443 (3443)- امام عليه السلام (در باره آميزش با يكديگر) فرموده است‏

: 1 بى‏اعتنائى تو بكسيكه بتو رغبت دارد (باعث) كمى نصيب و بهره است، و رغبت تو بكسيكه بتو بى‏اعتناء است (سبب) ذلت و خوارى نفس است.

(3453)

444 (3444)- امام عليه السلام (در نكوهش عبد الله ابن زبير) فرموده است‏

: 1 همواره زبير مردى از (خويشان) ما اهل بيت بود تا وقتى كه پسر شؤم او عبد الله پديد آمد (عبد الله خويشاوندى را با ما بريد زيرا او اگر چه از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بود ولى بعد از آن حضرت زنديق گشت يعنى در باطن كافر گرديده و آشكارا اظهار ايمان مى‏نمود چنانكه مرحوم مامقانى در كتاب تنقيح المقال فرموده، و از مرحوم مجلسى است در كتاب بحار الأنوار: عبد الله ابن زبير بنى هاشم را دشمن مى‏داشت، و على عليه السلام را لعن نموده دشنام مى‏داد، خلاصه اين فرمايش را كه نويسندگان سنى و شيعه در كتابهاشان نقل نموده‏اند در نسخ نهج البلاغه نيست ما آنرا از نسخه ابن ابى الحديد نقل نموديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1295

(3454)

445 (3445)- امام عليه السلام (در نكوهش فخر و خود خواهى) فرموده است‏

: 1 پسر آدم را چه با فخر و نازيدن كه اول او منى و آخر او مردار بد بو است، نه خود را روزى مى‏دهد و نه مرگ خويش را دفع مى‏نمايد.

(3452)

446 (3446)- امام عليه السلام (در باره توانگرى و بى‏چيزى حقيقى) فرموده است‏

: 1 توانگرى و بى‏چيزى پس از بيان حال و نمودن كردار است (در روز قيامت) بر خدا (توانگر حقيقى كسى است كه روز رستخيز پاداش الهى و بهشت جاويد بهره او گردد، و بينواى حقيقى كسى است كه در آنروز بعذاب و كيفر خدا گرفتار باشد).

(3455)

447 (3447)- از امام عليه السلام پرسيدند بزرگترين شعراء كيست آن حضرت (در باره امرء القيس) فرمود

: 1 شعراء نتاخته‏اند در يك دسته اسبهاى گروبرى تا پايان كمال آنها نزد ربودن نى گرو شناخته شود (شعر شعراء بيك روش نيست كه بتوان يكى را بر ديگرى برترى داد) و اگر ناگزير بوده و چاره نباشد جز برترى دادن پس پادشاه گمراه برتر است (سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) مراد حضرت از ملك ضليل امرء القيس است (و اينكه او را پادشاه خوانده براى خوبى شعر او است، و اينكه او را گمراه خوانده بجهت آنست كه كافر و فاسق بوده).[[3]](#footnote-3)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏6 ؛ ص1296**

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1296

(3456)

448 (3448)- امام عليه السلام (در ترغيب به دورى از دنيا) فرموده است‏

: 1 آيا آزاد مردى نيست كه اين ته مانده طعام در دهان (دنياى پست) را براى اهلش (كفار و منافقين) رها كند؟ براى نفسهاى شما بهايى جز بهشت نمى‏باشد پس آنها را جز بآن بها نفروشيد.

(3457)

449 (3449)- امام عليه السلام (در باره خواهان علم و دنيا) فرموده است‏

: 1 دو خورنده هستند كه سير نمى‏شوند:

خواهان علم (كه هر چه بر او كشف و هويدا شود باز مى‏خواهد مجهول ديگرى را معلوم نمايد) و خواهان دنيا (كه آنچه از كالاى دنيا بيايد باز مى‏خواهد كالاى ديگرى بدست آورد).

(3458)

450 (3450)- امام عليه السلام (در باره پاره‏اى از نشانه‏هاى ايمان) فرموده است‏

: 1 نشانه ايمان آنست كه اختيار كنى راست گفتن را جائيكه بتو زيان مى‏رساند بر دروغ گفتن جائيكه سود مى‏دهد، و اينكه گفتارت از دانائيت فزون نباشد (آنچه ميدانى بگوئى و در آنچه نمى‏دانى خاموش باشى، و در بعض نسخ نهج البلاغه عن عملك بجاى عن علمك ضبط شده است كه معنى چنين ميشود: و اينكه گفتارت از كردارت فزونى نداشته باشد يعنى زياده‏تر از آنچه بجا مى‏آورى نگويى) و اينكه در سخن گفتن در باره ديگرى از خدا بترسى (از كسى بد نگويى و نشنوى و ندانسته گواهى ندهى، و ممكن است معنى اين باشد: در نقل روايت از ديگرى از خدا بترسى يعنى آنرا بى‏كم و زيادة بيان كنى و باو دروغ نبندى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1297

(3459)

451 (3451)- امام عليه السلام (در اعتماد نداشتن بتدبير و پايان بينى) فرموده است‏

: 1 قضاء و قدر الهى بر حسابگرى (بنده چيزى را براى خود) پيشى مى‏گيرد بطوريكه (گاهى) آفت و تباهى در تدبير و پايان بينى مى‏باشد (پس نبايد شخص دست از توكل برداشته بتدبير و انديشه خود اطمينان نمايد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) اين معنى پيش از اين (در فرمايش شانزدهم) به روايتى كه الفاظ آن با اين الفاظ تفاوت دارد گذشت.

(3460)

452 (3452)- امام عليه السلام (در بردبارى و شتاب نكردن) فرموده است‏

: 1 حلم و تأنى دو فرزند يك شكمند كه آنها را بلندى همت و اراده پا برجا مى‏زايد (بردبارى و شتاب نكردن در يك درجه و يك پايه هستند، زيرا همانطور كه شخص بلند همت زود بخشم نيامده حلم مى‏ورزد همچنين در كارها شتاب ننموده پايان را مى‏نگرد).

(3461)

453 (3453)- امام عليه السلام (در نكوهش غيبت) فرموده است‏

: 1 غيبت و سخن گفتن پشت سر گوشش ناتوان است (تنها وسيله‏اى كه شخص ناتوان مى‏تواند بآن از دشمن انتقام كشد يا بر كسى حسد و رشك برد بد گوئى پشت سر او است).

(3462)

454 (3454)- امام عليه السلام (در آزمايش بندگان) فرموده است‏

: 1 چه بسا كسى بسبب گفتار نيك (مردم) در باره او در فتنه و سختى افتاده (ترجمه و شرح اين جمله در فرمايش يك صد و دوازدهم گذشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1298

(3463)

455 (3455)- امام عليه السلام (در باره دنيا) فرموده است‏

: 1 دنيا براى ديگرى آفريده شده است، و براى خود آفريده نشده است (دنيا راهى است بآخرت كه بايد آدمى در آن بندگى كند تا پاداش يابد نه آنكه هميشگى باشد كه فقط در آن خوش بگذراند).

(3464)

456 (3456)- امام عليه السلام (در باره از بين رفتن دولت بنى اميه) فرموده است‏

: 1 بنى اميه را زمان مهلت و ميدان فرصتى است كه (اسب سلطنت و پادشاهى را) در آن مى‏رانند، و چون در خلافت و سلطنت بينشان اختلاف و زد و خورد افتد پس گفتارها (فرومايگان) آنها را فريب داده بر آنها تسلط يابند (ابن ابى الحديد در اينجا مى‏نويسد: اين فرمايش خبر صريحى است از غيب داده و انقراض سلطنت بنى اميه بدست ابو مسلم بود و او در اول كار خود ناتوانترين و بى‏چيزترين مردم بود. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) مرود در اينجا (اسم مفعول) از إرواد و آن مهلت و فرصت دادن و بر وزن مفعل است، و اين از رساترين و شگفتترين سخن مى‏باشد، گويا آن حضرت عليه السلام زمان مهلتى را كه ايشان در آنند تشبيه كرده به ميدانى كه تا پايان آن مى‏تازند و چون بپايان آن برسند رشته نظام و آراستگى كار ايشان بعد از آن گسيخته ميشود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1299

(3465)

457 (3457)- امام عليه السلام در ستايش انصار فرموده است‏

: 1 سوگند بخدا ايشان با توانگريشان اسلام را تربيت و پرورش نمودند چنانكه كره اسب از شير گرفته شده (يا يك ساله) تربيت ميشود (آنچه لازم بود در باره اسلام بجا آوردند) به دستهاى با سخاوت و بخشنده و زبانهاى تيزشان (در فداء كارى براى اسلام از هيچ چيز خوددارى نكردند، و شك نيست كه خدا دين اسلام را كه در نهان بود بوسيله ايشان آشكار ساخت و اگر آنها نبودند مهاجرين از جنگ با قريش و حمايت و نگاه‏دارى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ناتوان بودند).

(3466)

458 (3458)- امام عليه السلام (در باره باز بودن چشم) فرموده است‏

: 1 چشم بند نشستن گاه است (مادامى كه چشم باز و شخص بيدار باشد از رها كردن باد خوددارى مى‏نمايد چنانكه مادامى كه بند مشك بسته باشد آب از آن بيرون نريزد، ولى چون چشم به خواب رود مظنه بيرون آمدن با درود، و شايد از اينرو فرموده‏اند: خواب موجب نقض و شكستن وضوء مى‏باشد، و ممكن است مراد اين باشد كه اگر شخص چشم از خوردنيها نپوشد ميل پيدا ميكند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1300

به خوردن هر چه مى‏بيند و در خوردن افراط مى‏نمايد و در نتيجه بنفخ و اسهال گرفتار ميشود، و شايد مراد اين باشد كه اگر شخص در پس و آينده خود بنگرد از گرفتاريها و پيشآمدهاى بد رهائى يابد، پس چشم بند مؤخر انسان است و هر گاه آنرا بسته مؤخر و آينده خود را ننگرد ممكن است بفتنه و بلاء گرفتار شود. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) اين فرمايش از كنايات شگفت‏آور است گويا حضرت نشستنگاه را بظرف و چشم را به بند تشبيه فرموده و چون بند باز شود ظرف بحال خود نمى‏ماند (آنچه در آنست بيرون مى‏آيد) و مشهورتر و آشكارتر آنست كه اين گفتار از فرمايش پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم مى‏باشد، و گروهى آنرا از امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده‏اند، و اين مطلب را مبرد در كتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف بيان كرده است، و ما در باره اين كنايه در كتاب خود كه مجازات الاثار النبوية ناميده شده است گفتگو نموده‏ايم.

(3467)

459 (3459)- امام عليه السلام در سخنى (در باره عمر ابن خطاب) فرموده است‏

: 1 و (بعد از ابو بكر) فرمانروا شد بر مردم فرماندهى (عمر بمقام خلافت نشست) پس (امر خلافت را) برپا داشت و ايستادگى نمود (بر همه تسلط يافت) تا آنكه دين قرار گرفت (همچنانكه شتر هنگام استراحت پيش گردن خود را بر زمين نهد، اشاره باينكه اسلام پس از فتنه و هياهوى بسيار از او تمكين نموده زير بارش رفتند).

(3468)

460 (3460)- امام عليه السلام (در پيشآمدهاى ناروا) فرموده است‏

: 1 مى‏آيد بر مردم روزگار بسيار گزنده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1301

(دشوار) كه در آن توانگر بر آنچه در دو دست او است مى‏گزد (بمال و دارائى بخل ورزيده آنرا در راه خدا نمى‏دهد) و باين كار امر كرده نشده است، خداوند سبحان (در قرآن كريم س 2 ى 237) فرموده: و لا تنسوا الفضل بينكم‏ يعنى فضل و احسان خدا را بين خود فراموش ننمائيد (بيكديگر كمك كنيد) 2 در آن روزگار بد كاران برخاسته گردن مى‏كشند، و نيكوكاران بيچاره و خوار شوند، و با درماندگان خريد و فروش كنند (بآنها گران فروخته و از آنان ارزان خرند) 3 و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از فروختن (طعام) به درماندگان (يا داد و ستد با آنها) منع نموده است (چون بايد بآنان كمك كرد، يا با آنها چنان معامله و خريد و فروش نمود كه با آنكه درمانده و بيچاره نيست معامله مى‏نمايند)

(3469)

461 (3461)- امام عليه السلام (در باره دوست و دشمن خود) فرموده است‏

: 1 در باره من دو مرد هلاك و تباه مى‏گردد (يكى) دوستى كه (در دوستيش) زياده روى كند، و (ديگر) بهتان زننده‏اى كه (بمن) دروغ بندد (آنچه در من نيست بمن نسبت دهد. سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) اين فرمايش مانند فرمايش (يك صد و سيزدهم) آن حضرت عليه السلام است: 2 هلك فى رجلان: محب غال، و مبغض قال (كه ترجمه و شرحش بيان شد).

(3470)

462 (3462)- از امام عليه السلام از (معنى) توحيد و عدل پرسيدند آن حضرت فرمود

: 1 توحيد و يگانه دانستن خدا آنست كه او را در وهم و انديشه در نياورى (كه آنچه در انديشه آيد مانند تو مخلوق است) و عدل‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1302

آنست كه او را (بآنچه شايسته او نيست) متهم نسازى (زيرا كار ناشايسته كردن يا از جهل و نادانى است، يا از ناچارى و نياز و خداوند از اين دو منزه است).

(3471)

463 (3463)- امام عليه السلام (در نكوهش بجا نگفتن و بيجا گفتن) فرموده است‏

: 1 لا خير فى الصمت عن الحكم (تا آخر، اين فرمايش عينا همان فرمايش يك صد و هفتاد و سوم است كه ترجمه و شرحش گذشت).

(3472)

464 (3464)- امام عليه السلام در دعائى كه بآن (از خدا) طلب باران مى‏نمود عرض كرد

: 1 خدايا ما را آب ده با ابرهاى رام گشته فرمانبر (ابرهاى باران دار مانند شتران رام بار كش) نه با ابرهاى سخت نافرمان (ابرهاى بى‏باران مانند شتران سركش كه بار نكشند. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) اين فرمايش از جمله سخنى است كه فصاحت و رسا بودنش شگفت‏آور است، و آن اينست كه امام عليه السلام ابرهائى را كه داراى رعدها و صداهاى ترس آور و برقها و روشنيها و بادها

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1303

و صاعقه‏ها و آتشها، هستند تشبيه نموده به شترهاى سركش كه بر مى‏جهند با بارها (تا پالانها و بارهائى را كه در پشت دارند بيفكنند) و بر مى‏جهانند سواران را (كه آنها را بيندازند) و ابرهاى خالى از اين چيزهاى ترسناك را تشبيه نموده به شتر رام كه شيرشان را مى‏دوشند و آنها فرمان برند، و بر پشتشان مى‏نشينند و آنها خوش رفتارند.

(3473)

465 (3465)- بامام عليه السلام گفتند: يا امير المؤمنين اگر موى سفيد (ريش) خود را تغيير مى‏دادى (خضاب و رنگ مى‏نمودى) بهتر بود، حضرت (در باره خضاب) فرمود

: 1 خضاب زينت و آرايش است و (ليكن) ما گروهى هستيم عزادار و در اندوه (سيد رضى «عليه الرحمة» فرمايد:) حضرت از فرمايش خود (ما در عزا و اندوه هستيم) وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را اراده دارد (و سخنى در باره خضاب در شرح فرمايش هفدهم گذشت).

(3474)

466 (3466)- امام عليه السلام (در ستايش پاكدامنى) فرموده است‏

: 1 اجر و پاداش جهاد كننده‏اى كه در راه خدا كشته شود بيشتر نيست از كسيكه (بر حرام و ناشايسته) توانائى داشته باشد و عفت و پاكدامنى بكار برد، 2 نزديك است شخص پاكدامن (كه از حرام و ناشايسته خود را نگاه مى‏دارد) فرشته‏اى از فرشتگان بشود (اين فرمايش در بيشتر از نسخ نهج البلاغه نيست ما آنرا از نسخه ابن ابى الحديد نقل نموديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1304

(3475)

467 (3467)- امام عليه السلام (در سود قناعت) فرموده است‏

: 1 القناعة (تا آخر، اين فرمايش عينا همان فرمايش پنجاه و چهارم است كه ترجمه و شرحش بيان شد).

(3476)

468 (3468)- امام عليه السلام بزياد ابن ابيه فرمود

هنگاميكه او را بر فارس و جاهايى كه در قلمرو آن بود جانشين عبد الله ابن عباس گردانيد در ضمن سخن درازى كه بين ايشان بود و او را در آن سخن از پيش گرفتن ماليات (از رعيت) نهى نمود: 1 عدل و انصاف را (با رعيت) بكار بر، و از بيراهه رفتن و ستم بترس، زيرا بيراهه رفتن (بى‏انصافى) منجر به آوارگى (آنان) ميشود، و ظلم و ستم به شمشير (نزاع و زد و خورد بين رعيت و والى) مى‏كشاند (يا ستم سبب ميشود كه والى بدست رعيت كشته شود).

(3477)

469 (3469)- امام عليه السلام (در باره گناه) فرموده است‏

: 1 أشد الذنوب ما استخف (تا آخر، اين فرمايش عينا همان فرمايش سيصد و چهلم است كه ترجمه و شرحش گذشت جز آنكه در آن ما استهان بجاى ما استخف بيان شده و معنى هر دو يكى است)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1305

(3478)

470 (3470)- امام عليه السلام (در ترغيب بياد دادن به نادان) فرموده است‏

: 1 خداوند از نادانان عهد و پيمان نگرفت كه ياد گيرند تا اينكه از دانايان عهد و پيمان گرفت كه ياد دهند (وقتى بر نادان واجب گردانيد كه ياد گيرند كه بر دانا واجب گردانيده بود كه او را ياد دهد و دانش خود را پنهان ننمايد).

(3479)

471 (3471)- امام عليه السلام (در نكوهش برنج انداختن دوست) فرموده است‏

: 1 بدترين برادران (دوستان) كسى است كه براى او شخص برنج افتد (دوستى با او سبب آزار و رنج گردد. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) زيرا تكليف يعنى زياده از طاقت سبب مشقت و رنج است و آن شر و بدى است كه لازم برادر و دوستى است كه براى او رنج برده ميشود پس او بدترين برادران مى‏باشد.

(3480)

472 (3472)- امام عليه السلام (در باره از دست دادن دوست) فرموده است‏

: 1 هر گاه مؤمن برادر (دوست) خود را بخشم آورد (يا شرمنده گرداند) پس با او جدائى نموده است (خشم آوردن يا شرمنده ساختن سبب جدائى است. سيد رضى «رحمه الله» فرمايد:) گفته ميشود: حشمه و أحشمه هر گاه او را بخشم آورد، و گفته شده است:

(بمعنى) او را شرمنده سازد، و احتشمه (يعنى) خشم يا شرمندگى را براى او خواهد و آن گمان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1306

بردن به جدائى او است).

در اين هنگام كه كار ما پايان مى‏يابد با دست كشيدن از آنچه برگزيديم از سخن امير المؤمنين عليه السلام خداوند سبحان را سپاس مى‏گزاريم بآنچه بآن منت نهاد از توفيق و جور شدن اسباب كار ما براى گرد آوردن آنچه پراكنده بود، و نزديك گردانيدن آنچه دور بود از سخنان آن حضرت، و قصد داريم همانطور كه در اول كتاب قرار گزارديم ورقهاى سفيد چندى در آخر هر باب زيادة كنيم تا آنچه از دست رفته بگيريم و آنچه بدست آمده ملحق سازيم، و شايد سخنى كه پنهان بوده براى ما آشكار شود، و پس از دورى بما برسد، و اسباب كار ما جور نشده است مگر بكمك و يارى خدا، باو توكل و اعتماد مى‏نماييم، و او ما را بس است و نيكو وكيل و ياورى است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏6، ص: 1307

و اين كتاب در ماه رجب سال چهار صد از هجرت بپايان رسيد، و خدا درود فرستد بر سيد و آقاى ما محمد آخرين پيمبران و راهنماى بهترين راهها و بر آل او كه (از هر عيب و نقص) پاك و پاكيزه‏اند و بر اصحاب و يارانش كه ستارگان علم و دانشند.

به خواست خداوند سبحان و يارى او پايان يافت جزء ششم ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه (آخرين جزء آن) در ثلث اول شب يكشنبه هشتم ذو القعدة سال هزار و سيصد و هفتاد هجرى در تهران بقلم على النقى فيض الإسلام آل محمد الديباج و الحمد لله رب العالمين و الصلاة على خاتم النبيين محمد و اله الطيبين.

نويسنده جزء ششم ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه اقل الحاج طاهر خوشنويس (تبريزى) ابن حاج عبد الرحمن (عليه الرحمة) آرزومند است كه خداى تعالى رنج او را در نوشتن شش جزء اين كتاب شريف وسيله سعادت و نيكبختى دنيا و آخرتش قرار دهد، و الحمد لله فى البداية و الانتهاء، و الصلاة على خاتم الأنبياء:

محمد و اله أئمة الهدى.

شهر ربيع الأول سنة هجرى (1371)[[4]](#footnote-4)

1. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-1)
2. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-2)
3. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-3)
4. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-4)